

هنرمندی
هنری - پژوهشی

آبیدها

۶۹۷

آذر و دی ماه ۷۱

سال اول، شماره ششم و هفتم - ۵۲ صفحه، ۵۰۰ ریال



- نیما یوشیج: من شاعر زبان تانی هستم
- کاسپی و کاسی
- در جستجوی خاستگاه بومیان
- درفک، دلفک یا دال فک
- شمالی‌ها در جنوب
- نامداران مازندران
- اشرف مشکاتی
- کیلان‌شناسی در خارج از کشور
- سندی باز یافته از انقلاب مشروطیت
- ده طرح روستایی
- پیرامون مرکز پژوهشی کیلان‌شناسی
- پرندگان در باور مردم
- مطالعات مربوط به شمال ایران
- بازیها، دو بازی با سرانگستان دست
- و....

ادبیات گیلکی

- بانك لغات گیلکی
- تازه قانون
- بوشو نان به دس باور
- نصاب گیلکی
- نقلستان، سوته برارون
- بوگو بیشتاو پهلوان امینی‌مره
- ورغه شب
- هی یار هی یار
- و....

نیما یوشیج

تاریخ انقلاب جنگل

(به روایت شاهدان عینی)

تألیف شادروان

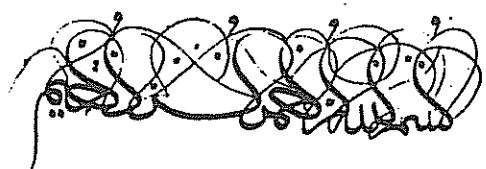
محمد علی گیلک (خمایی) کمیسر فواید عامه کابینه جنگل

سالها بعد از شکست نهضت جنگل ، عده ای از رهبران و فرماندهان این جنبش مردمی زیر نظر و سرپرستی شادروان گیلک تشکیل جلسه داده و طی نشست های متوالی محفوظات ذهنی خود را همراه مستندات موجود بصورت مکتوب در آورده در اختیار آن مرحوم که در میان جنگلیها از حسن شهرت بسیار برخوردار و به آزادی و صدق گفتار نامبردار بود قرار می دهند . تاریخ انقلاب جنگل حاصل آن نشست های مستمر عهد رضا شاهی است که سالها در محاق چاپ ماند و نسخه منحصر بفرد آن که پیش ورثه مؤلف در خارج از کشور حفظ می شد اینک بعد از گذشت ۷۲ سال از شکست نهضت و شهادت رهبر آن منتشر می شود .

چون در این کتاب خاطرات و یادداشت های جمعی از رهبران سیاسی و نظامی مخالف و موافق نهضت از جمله :

صالح صالح - میرزا علی خان طالقانی (طالع) - میرزا ابوطالب عرفانی
میرزا غلامحسین جوینده - میرزا محمد مهدی انشائی - گریگور یقیکیان
اسماعیل خان جنگلی - حسن مهری - سعداله خان درویش - حسین جودت
گائوک - دکتر آقاخان - سلطان الواعظین خلخالی و دیگران

نقل شده است ، تاریخ انقلاب جنگل (به روایت شاهدان عینی)
می تواند بعنوان یکی از مستندترین کتابها در باره نهضت جنگل و تاریخ معاصر ایران
بحساب آید . تاریخ انقلاب جنگل همراه تصاویر و اسناد و مدارک تازه
در بیش از ۶۰۰ صفحه به قطع وزیری و جلد لوکس بزودی منتشر می شود .



دراين شماره مي خوانيد:

مطالب فارسي:

- ۲ اخبار فرهنگي
- ۶ نيمايوشيخ: من شاعر زبان تاتي هستم (ابوالقاسم عابديان)
- ۸ كاس پي و كاس سي ، دو تيره از قوم كاس (علي حاكمي)
- ۱۱ در جستجوي خاستگاه بويهيان (افشين پرتو)
- ۱۲ درلك، دلفك يا دال فك (محمودباينده)
- ۱۳ در چه ماهي از سال هستيم؟
- ۱۴ شمالي ها در جنوب (گزارش وضيمت مهاجران گيلاني در بندرعباس (حميدفرحناك)
- ۱۷ نامداران مازندران (حسين صمدي)
- ۱۸ از خلقت تا سنت (طاهر طاهري)
- ۲۰ اشرف مشكاني (عباس پور ملك آرا)
- ۲۱ نيم نگاهي به زندگي زنده ياد جهانگير سرتيب پور
- ۲۲ گيلان شناسي در خارج از كشور (شيشه ايراني)
- ۲۳ گيلان شناسي در ايران (گيلان نامه، جلد سوم)
- ۲۴ سندي بازيافته از انقلاب مشروطيت گيلان (محموددقتان)
- ۲۵ فقهاي گيلان، حمزه بن عبدالعزيز ديلملي (غلامرضانجيني)
- ۲۶ ده طرح روستايي (محمودطيار)
- ۲۸ واژه شناسي شرفشاه (عباس حاكمي)
- ۲۹ پيرامون واژه هاي روسي در زبان گيلكي (دكتور محمعلي سجاديه)
- ۳۰ پيرامون مركز پژوهشي گيلان شناسي (محمدروشن)
- ۳۱ پرنندگان در باور مردم (رودبار و تنكابن)
- ۳۲ آيا مي توان با نيم زبانهاي گيلكي نشت (ايرج شجاعى فرد)
- ۳۳ كتابها و نشریات رسیده / درباره گيلهوا
- ۳۵ مطالعات مربوط به شمال ايران در مطبوعات كشور
- ۳۶ بازبها، دو بازی با سرانگشتان دست (رحيم چراغی)
- ۳۹ عارفان گيلی و ديلملي، جمال الدين گيلی (احمد ادارچي)
- ۵۰ خوشنويسان گيلان (اشرف السادات سيد دانش)

مطالب گيلكي:

- ۱۹ نهج البلاغه به زبان گيلكي (ترجمه م.پ. جكتاجي)
- ۳۲ سلی کی آب ناره کوزگه نخانه (محمدمتقي بارور)
- ۳۶ درده ديل
- ۳۷ بانك لغات گيلكي
- ۳۸ تازه قانون
- ۴۰ بوشو نان به دس باور (كريم مولاوردبخاني)
- ۴۱ نصاب گيلكي (محمعلي زاهدي)
- ۴۲ اشعار گيلكي (محمد دريائي لنگرودي « م.پ. جكتاجي » مسعودخامسي « سيدعلي ميربازل)
- ۴۳ نقلستان، سوته برارون (محبالله پرچمي)
- ۴۴ بوگو بيشتاو پهلوان قربانعلي اميني مره
- ۴۷ ورفه شب (عزت اللزرنديان)
- ۴۸ هي يار هي يار

۶ و ۷

گيلهوا

ماهنامه فرهنگي - هنري

و پژوهشي (گيلان شناسي)

صاحب امتياز و مدير مسئول

محمدتقي پورا احمد جكتاجي

رشت

خيابان انقلاب، ساختمان گهر

صندوق پستي ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵



حروفچيني: كوهي

ليتوگرافي چاپ جاويد (رشت)

تلفن: ۲۲۵۷۹



گيلهوا در حك و اصلاح و تلخيص مطالب

وارد شده آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تايد آن نيست.

مطالب رسیده بازگردانده نمی شود.

استفاده فرهنگي از مطالب به شرط ذکر

ماخذ آزاد و استفاده انتقاعي از آن منوط به

اجازه کتبي است.

برگ تقاضای اشتراك گيلهوا (يكساله)

نام و نام خانوادگی
نشانی دقيق

سن
شغل

کد پستی
تلفن

● حق اشتراك داخل کشور ۵۰۰۰ريال

● حوزه خليج فارس و جمهوريهاي شوروي

۱۵۰۰۰ريال

● اروپا ۱۸۰۰۰ريال -

● آمريکا و ژاپن ۲۳۰۰۰ -

● استراليا ۲۵۰۰۰ريال

فرم بالا يا فتوکپی آن را پر کرده همراه فيش بانکی به مبلغ حق اشتراك مورد نظر به حساب جاری شماره ۶۰۹۶۰۶۶۰ بانک ملی ايران شعبه مرکزی رشت به نام محمدتقي پورا احمد به نشانی گيلهوا (رشت - صندوق پستي ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) ارسال نماييد.



گیله تی تی

هفته‌نامه کساح به مدیریت آقای علی طاهری در دو هفته اخیر یک برگ دورو از نشریه را با عنوان گیله تی تی، (شکوفه گیلان)، گامی نو در مردم‌شناسی به نشر مطالبی پیرامون مسایل گیلان شناسی اختصاص داده‌است. گیله‌وا ضمن استقبال از این اقدام بجا و شایسته همکار مطبوعاتی خود برای هیات تحریریه آن که تنی چند از شعرا و نویسندگان در آن حضور دارند صمیمانه آرزوی توفیق می‌کند.



مراسم تحلیل از روانشاد

جهانگیر سرتیپ پور

عصر روز جمعه ۱۸ دیماه مراسم یادبودی بهمت دوستان و آشنایان نویسنده و محقق نامدار گیلانی جهانگیر سرتیپ پور با مساعدت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان در سالن آمفی‌تاتر مجموعه فرهنگی سردار جنگل رشت برپا گردید و طی آن از مقام فرهنگی و هنری استاد فقید تجلیل بعمل آمد. این مراسم که از ساعت ۱۵ شروع و تا ۱۹ ادامه داشت شامل شعرخوانی، سخنرانی و اجرای یک آواز گیلکی در یکی از گوشه‌های اصیل موسیقی بومی گیلانی بوده‌است که توسط هنرمند پرتوان فریدون پوررضا بدون بهره‌گیری از ساز اجرا شد.

روانشاد جهانگیر سرتیپ پور در تاریخ ۷ آذر ماه بر اثر کبر سن در ۹۰ سالگی در تهران در گذشت و مطابق وصیتش در گورستان سلیمان داراب رشت در جوار قبر میرزا کوچک خان سردار جنگل بخاک سپرده شد.



منتخبی از غزلیات معاصر

ستار خواجه تاش هنرمند خوشنویس و آوازخوان لنگرودی منتخبی از غزلیات معاصر را با خط زیبای شکسته کتابت نموده است که بزودی بوسیله انجمن خوشنویسان گیلان منتشر خواهد شد. در این اثر اشعاری از غزلسرایان معروف ایران و گیلان از جمله هوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)، گلچین گیلانی، شهریار و دیگران آمده‌است.



دیوان پیرشرفشاه دولایی

دیوان پیرشرفشاه دولایی عارف قرن هشتم، تنها متن بازمانده از زبان گیلکی است که توسط شاعر و محقق گیلانی عباس حاکی بازخوانی شده همراه آوا نوشت، ترجمه فارسی، یک مقدمه نسبتاً مفصل از تجزیه و تحلیل اشعار و شرح زندگی شاعر در آغاز کتاب و یک واژه‌نامه بسامدی در پایان جمعاً حدود ۷۰۰ صفحه تنظیم یافته و قرار است بزودی از سوی انتشارات اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان منتشر شود.



اوبی

اوبی صدایی است در خطاب و ندا به شخصی یا جماعتی از جایی به مسافتی دور ... و هم نام کاستی است از شعرهای گیلکی امیرفخر موسوی به گویش مردم آستانه اشرقیه (گیلکی بیه‌پیش). جای امیدواری است که این کاست که از سوی انجمن قلم آستانه و با کسب مجوز از اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی تکثیر و در اختیار علاقمندان گذاشته شده است فتح بابی باشد برای دیگر شاعران گیلکی‌سرا که در ضد تکثیر آثار خود از طریق کاست برآیند. از امیر فخر موسوی پیش از این نمایش «شال‌ترس ممد» را به زبان گیلکی با ضبط تلویزیونی دیده‌ایم.

یادمان نیمایوشیخ در تنکابن

به دعوت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن و اهتمام دانشجویان انجمن ادبی هنری دانشگاه، و انجمن شعر و ادب زنده‌یاد سلمان هراتی و ترجمان اندیشه، یادمان نیمایوشیخ بنیانگذار شعر معاصر ایران، مورخه جمعه ۷۱/۱۰/۱۱ در شهرستان تنکابن برگزار گردید.

شاعران گیلانی مهمان عبارت بودند از: شیون فومنی، محمود طیاری، محمد دریائی لنگرودی و مهرداد فلاح که در بزرگداشت نیما با دانشجویان و اساتید سخنران همدم و همگام شده، و با شعر خوانی یاد نیما را گرمی داشتند. مجلسی بزرگداشت نیما با حضور بیش از ۸۰۰ دانشجوی دختر و پسر و اساتید و مردم هنر دوست آن سامان بسیار با شکوه بوده و اقبال حاضران موجب شد تا دو تن از شاعران مهمان گیلانی (شیون فومنی و محمود طیاری) بیش از ده شعر بخوانند که شعر «هست‌شب» نیما، با صدای محمود طیاری از جمله آن بود!

در جای جای برنامه قرائت شعر گیلکی توسط شیون فومنی و محمد بابایی پور نیز موجب گرمی این محفل پرشور و شوق گردید. در پایان یکی از شاعران جوان تنکابن آقای سپهسالاری قطعه شعر گیلکی بسیار زیبایی را به گویش محلی قرائت کرد که با استقبال قزاقان حاضران مواجه گردید.



۷ کوه و ۷ دریا

هفت کوه و هفت دریا آن طرف تر مجموعه ده داستان کوتاه است از موسی علیجانی قصه پرداز جوان گیلانی در ۱۷۱ صفحه که انتظار می رود تا بهار سال ۷۲ وارد بازار کتاب شود. نویسنده نام یکی از قصه های کتاب خود را عنوان اثرش قرار داده است. این کتاب هم اکنون در مرحله لیتوگرافی است.



انجمن شعر و ادب روستا

انجمن شعر و ادب روستا وابسته به جهاد سازندگی گیلان مراسم شب شعری را بمناسبت گرامیداشت مقام والای سردار بزرگ جنگل- میرزا کوچک خان جنگلی در مجموعه فرهنگی سردار جنگل رشت برگزار کرد. شاد فومنی، سید محمد عباسیه کهن، محمد علی اخوان، هوشنگ اقدامی، سیدرضا مدهوش و تنی چند دیگر از جمله شاعرانی بودند که در تجلیل از ایثارگریها و فداکاریهای زعیم جنگل و یاران انقلابی او داد سخن دادند. اجرای زیبای تک نوازی (نسی) توسط هنرمند جوان صداقت و آواز دلنشین مصطفی رحیم پور و قربانت تعداد زیادی شعر گیلکی موجب شد تا این مراسم از استقبال خوبی برخوردار باشد.



تعطیلی يك کتابفروشی

کتابفروشی معین به مدیریت آقای نظری که چندین سال بود در گلسار رشت فعالیت می کرد و از کتابفروشیهای خوب و فعال شهر بود عاقبت در مقابله با تورم و گرانی و فشاری که این سالها بر قشر کتابخوان و کتابفروش و ناشر وارد می آید ناچار به تعطیلی گردید. بستن یک کتابفروشی - بسی اغراق - ضایع است فرهنگی و امید که آخرینش باشد.

نقش قلم

(ویژه فرهنگ، هنر و اندیشه)

بعد از دو سال وقفه در کار چاپ ویژه نامه نقش قلم هفته گذشته شماره اول این ویژه نامه در قلمرو فرهنگ و هنر و ادبیات به همت علی صدیقی یکی از نویسندگان و منتقدان سخت کوش مطبوعات گیلان منتشر شده و امید است همان طور که وعده داده شد بطور منظم و همه ماهه منتشر شود. هفته نامه نقش قلم به مدیریت حاج آقا رضائی راد از سال ۱۳۵۸ بطور مرتب و هفتگی در رشت چاپ می شود و در طول این سالها چندین ویژه نامه منتشر کرده است. با آرزوی توفیق برای حاج آقا رضائی و علی صدیقی و ویژه نامه خوب نقش قلم.



شهدی لنگرودی در گذشت

متأسفانه باز هم مثل شماره گذشته در آخرین لحظات بستن این صفحه خبر ناگوار از دست شدن عزیزی دیگر به دستمان رسید. شهدی لنگرودی غزلسرای معاصر عصر روز ۲۳ دیماه بر اثر ابتلا به بیماری سرطان حنجره در زادگاه خود لنگرود در گذشت. وی مدتها بود که از این بیماری مسهلک رنج می برد. محمد شهدی لنگرودی از شاعران بسی پیرایه، گوشه گیر و مهربان ولایت ما بود که در سال ۱۳۰۹ در لنگرود چشم بدنیا گشود. اشعار فراوانی از او در جراید کشور و گیلان به چاپ رسیده است.



کتابخانه آسایشگاه معلولین رشت

مدیریت آسایشگاه معلولین و سالمندان رشت با مساعدت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان یک باب کتابخانه در محل آسایشگاه دایر کرده است. در نخستین گام بیش از ۲۰۰ عنوان کتاب از سوی اداره کتابخانه های عمومی استان به آن اهدا شده است. نشر گیلکان نیز ۱۰۰ جلد کتاب جهت استفاده بیماران، سالمندان و کارکنان خوب و زحمتکش این آسایشگاه به کتابخانه آن اهدا کرده است. گیلهوا از عموم خوانندگان علاقمند خود می خواهد در صورت امکان نسبت به تهیه و ارسال کتابهای مفید و مناسب - ولو یک جلد - برای کتابخانه آسایشگاه معلولین و سالمندان رشت مضایقه نفرمایند.



يك امر خير فرهنگي

بمنظور ایجاد یک کانون فرهنگی و هنری و احداث یک باب کتابخانه عمومی، مقدار ۲۷۰۰ متر مربع زمین در اراضی روستای کولیپور از توابع انزلی توسط یکی از افراد خیر محلی بنام آقای مرتضی بنی یعقوب در اختیار اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی قرار گرفت. جای امیدواری است به تاسی از همت این فرد خیر اندیش، اقدامات مشابه دیگری نیز در سایر شهرهای گیلان صورت گیرد.



نیمایوشیج

من شاعر زبان تاتی هستم

ابوالقاسم عابدیان

فارسی افزود در خدمت به زبان و فرهنگ سرزمین شمال هم راغب بود و پیرامون سال ۱۳۰۰ هـ. ش تقریباً همزمان با شعرهای فارسی، سرودن شعر به زبان مادری خود را نیز آغاز کرد. و خود می گوید من شاعر زبان تاتی هستم.

«طبری مئی می گب من گواہ
کچه ی گب دیر بوئم سواء ؟»

گفتار من شاهد آنست که طبرستانی هستم کجای صحبتی من از این قضیه جداست ؟

یافت. نیما خواندن و نوشتن را در نزد آخوند ده آموخت و بعد «با خانواده اش به تهران آمد و پس از گذراندن دوره دبستان برای فرا گرفتن زبان فرانسه به مدرسه سن لوئی رفت. درمدرسه مراقبت و تشویق یک معلم خوشرفتار که نظام وفا شاعر بنام باشد او را به خط شعر گفتن انداخت» با سرودن چند شعر آنگاه نیما منظومه بلند افسانه را ساخت «و از سالی که نیما افسانه را منتشر کرد تا کنون نیما پیشوای شعر معاصر بوده و او را پدر شعر نو خواندند»

او شعر فارسی را تحرک و جلا و رونقی تازه بخشید. نیما همانقدر که به غنای زبان

علی اسفندیاری که به نام نیمایوشیج بعنوان بنیانگذار شعر نو شهرت یافته در پائیز سال ۱۳۱۵ هـ. ق در دهکده دور افتاده یوش مازندران به دنیا آمد. پدرش از بازماندگان دودمانهای قدیمی شمال ایران محسوب می شد نیما خود می گوید :

«نیما م من یگانه رستم دار
نماور و شرا گیم تبار»

و پدر به کشاورزی و گله داری اشتغال داشت به همین علت نیما تا سن دوازده سالگی، در دامن طبیعت قشنگ و بهشت آسای شمال نشو و نما



در کانون نویسندگان نیما می‌گوید انواع شعرهای من زیادند چنانکه دیوانی به زبان مادری خود به اسم «روجا» دارم و اما با انتشار این دیوان در سال ۱۳۶۸ (نیما به سال ۱۳۲۵ از آن یاد کرده بود) به همراه مجموعه کامل اشعار فارسی نیما بود که به سالهای صبر و انتظار دوستداران ادبیات شمال پایان داده شد. با مطالعه این اثر می‌توان گفت که شعر او از تازگی مضمون و از محتوای پویا و تکامل یافته برخوردار است و بازتابی است از زندگی و واقعیت اجتماعی.

«تلا خون گینی م تاج م خون
گینی تلا آشوب رهنمون
نونی جهون او چنی تیلون
اما خوار او بخورم من نوون»^۵

ترجمه فارسی
خروس می‌خواند! می‌گوید تاج من خون من است
می‌گویی خروس آشوب را راهنمایی می‌کند (سروصدا می‌کند)
نمی‌گویی آب دنیا چقدر گل آلود است
می‌خواهم یک آب صاف و تمیز بنوشم، نمی‌شود
و بسیاری از اشعار نیما متأثر از محیط زیست اوست و از آنجا که در میان ایلخی بانان بوده و با آنان نشست و برخاست داشته تصویری از آن بر ذهن شاعر نقش بسته و بر کاغذ می‌نشیند
وارش دکرد و سروا کوتی ربروشت
آپش منی اوی دله بخوشت

کک کی

دیری ست نعره می‌کشد از بیشه‌ی خموش
«کک کی» که مانده گم.

از چشم‌ها نهفته پری وار
زندان بر او شده است علف‌زار
بر او که او قرار ندارد
هیچ آشنا گذار ندارد.

اما به تن درست و برومند
«کک کی» که مانده گم
دیری است نعره می‌کشد از بیشه‌ی خموش.

کردیموش مارشن پلشوشت^۶

پت پت م سور پوشیلک دکوشته^۷

ترجمه فارسی
باران آمد باد تپه را به چوب زدن گرفت
در میان آب برنج‌زار من خشک شد
چوپان آمد گوسفند مادر بره‌اش را دوشید
پت پت شب پره چراغ مرا خاموش کرد
پاره‌یی از اشعار نیما به تاریخ مازندران توجه دارد و از اسپهبدان مازندران نام می‌برد و از پهلوانان افسانه‌ای مازندران به نیکویی و بزرگی یاد می‌کند و اینکه روحانی زرتشتی از روی دشمنی به پهلوانان مازندران (دیوان) نسبت‌های دروغ می‌دهد.

«مازرون دیو آتا گت نوم هس^۸

رستم بحیله دیو دس دوس^۹»

و اما با مطالعه تمامی اشعار می‌توان تسلط کامل وی به زبان مادری را دریافت: ضمیر، موصوف، صفت، مضاف و مضاف‌الیه علامت جمع زبان دقیقاً و براساس دستور زبان بکار برده می‌شود (بی‌جهت نموده که گفته‌اند «نیما در صدد نوشتن دستور زبان مادری و واژه‌نامه آن بوده‌است»^{۱۰} اصطلاحات زبان به گونه‌ای بیان می‌شود که خواننده متوجه تبحر زیاد گوینده به زبان و فرهنگ سرزمین‌اش می‌گردد آنجا که می‌گوید

خور دیم‌ها دا تلا ویشار بوی

پرسین بوریم روجا ایار بوی^{۱۱}

خروس خواب را به کناری زد و بیدار شد
بلند شوید که «روجا» نمایان شد.

دیوانی
نیما
۱۳۳۸

میس! سباد استخی بجوی آرام

از بر دره بغلتید و برفت

آفتاب از کنش سرد به خاک

پرسی کرد و بر رخسار و برفت

در همه جنگل تنگوم دگر

نست زیبا ضهان را خبری

دلر با بی زنی استهرا

خنده‌ای کرد و پس آنکه گدزی

این زمان باش در خوش فرو

خجدر بسنگ نشسته است خوش

میس! سباد استخی بجوی آرام

پای در قریه ره دارد کوشش

کاس پی و کاس سی

دو تیره از قوم کاس



آقای علی حاکمی باستان‌شناس و مهندس معمار (آرشیست) با کشفیاتی که در حفاری‌های باستان‌شناسی در خورده (از توابع محلات) و شهداد (خیبص) کرد، شهرت جهانی یافت و به زودی تألیف وی درباره حفاری‌های شهداد که کتابی است در حدود دو هزار صفحه، توسط مؤسسه ISMEO، به چاپ خواهد رسید. به امید آنکه دیگر نوشته‌های استاد نیز به زور طبع آراسته گردد.

کوهستان «پاراخواتر» سکونت داشتند. این محل با رشته کوه‌های جنوبی دریای خزر «کاسپین» تطبیق می‌کند. در زمان ساسانی این کوهستان بنام پدشوارگر یا پدشوارگر خوانده می‌شد. بعد از اسلام به ناحیه جبال معروف گردید. که رشته کوه‌های البرز و مناطق شمالی آنرا در بر می‌گرفت.

در این زمینه گیرشمن نظر جامعی اظهار می‌کند و می‌گوید: «در هر حال ممکن است که اصطلاح کاس پی یا کاس سی مفهوم نژادی وسیعتری از تسمیه قوم واحد در میان اقوام زاگرس داشته باشد، بلکه شامل همه اقوام آسیائی یعنی اقوام غیر هند و اروپائی و غیرسامی می‌شده است، که ایران را اشغال کردند، نام کاس‌ها یا کاسیان چنانکه توسط استرابن یاد شده بمنزله میراثی از سکنه بسیار قدیم است.»

دیاگونوف در کتاب خود بنام تاریخ ماد ظهور این قوم را در قرن هجدهم قبل از میلاد می‌داند، یعنی مهاجرت این قوم بطرف کوه‌های زاگرس و غرب ایران در این سده انجام گرفت.

در شرح بالا اشاره شد که مردم کاس پی و کاس سی دو تیره از قوم کاس بودند و نیز دو کلمه پی و سی که بصورت پسوند بنام اصلی کاس افزوده شده است، صفات مشخصه‌ایست که آنها را از هم متمایز می‌کند. بدین ترتیب اگر به نوشته استرابن استناد کنیم که می‌گوید: «کاس سی‌ها در ناحیه شرقی دربند خزر و غرب دریای خزر می‌زیستند، همچنین مهاجرانی هستند که از جانب غرب دریای نامبرده و شمال ایران بطرف کوه‌های زاگرس و غرب فلات سرازیر شدند» حال با توجه به گفتار فوق نتیجه می‌گیریم که دو تیره کاس سی و کاس پی از ابتدا با هم یک قوم واحد را تشکیل می‌دادند، سپس دراوایل هزاره دوم قبل از میلاد به سببی از یکدیگر جدا شدند.

اکنون با توجه به کاربرد دو نام «پی» و «سی» در سده‌های بسیار دور و مقایسه آنها

زمان ساسانی برای جلوگیری از تهاجم اقوام خزر از اهمیت خاصی برخوردار بود. همچنین در نوشته‌های تاریخ‌نویسان بعد از اسلام این محل به سبب الابواب مشهور بود و نیز می‌گوید کاس سی‌ها مهاجرانی هستند که از جانب دریای خزر (کاسپین) آمده‌اند، راه حرکت آنها را از کنار این دریا به غرب ایران اینطور وصف می‌کند: آنها از کوه‌های کوسی، ماردی و اکی گذشتند تا به زاگرس رسیدند. (فصل ۱۳، کتاب نهم).

هرودوت در کتاب خود دریای خزر را دریای کاسپین می‌نویسد، این اسم بمناسبت مردمی بود که در کنار این دریا سکنی داشتند. استرابن نام تیره کاس پی را کاس پی‌ای می‌نویسد. (کتاب ۱۱، فصل ۸، بند ۸) کایوس پلینوس تمام نواحی واقع در جنوب غربی دریای خزر را جایگاه کاس پی‌ها معرفی می‌کند و چنین توضیح می‌دهد آنها از سمت خاور یا پارتیا و قوم تاپیر (تپوریا) همسایه بودند (کتاب ششم، صفحات ۱۸ و ۱۹).

اکنون در دنباله مطالب بالا به نظرات برخی از دانشمندان و محققین باستان‌شناس می‌پردازیم:

طریق نظریه ا. هرتسفلد اقوام ایلامی، لولویی، گوتی و اورارتو که به ترتیب از جنوب به شمال در همسایگی هم می‌زیستند، از یک گروه نژادی و زبانی بنام کاس پی یا کاس سی هستند.

هانری فیلد در کتاب مردم‌شناسی خود بنقل از کتاب بررسی صنایع ایران تألیف ارنست هرتسفلد و سرآرتور کیت، کاس پی‌ها را در هزاره پنجم و چهارم قبل از میلاد کشاورزان اصلی آلمان معرفی می‌کند، که علم کشاورزی را به سواحل دریای خزر و اطراف جیحون و سیحون تاسند و بین‌النهرین و غرب آسیا تا سواحل مدیترانه منتشر کردند.

دلایرت، کاس‌ها را از خویشاوندان قوم میتانی می‌داند، می‌گوید: مردم کاس در حوالی

سالهای پیش هنگامیکه در رودبار گیلان به کاوش و بررسی اشتغال داشتیم، انگیزه شناخت دو تیره از قوم کاس بنام کاس پی و کاس سی که پیشوند یکسانی دارند کنجکاو می‌ماند برانگیخت، بدین منظور چند سالی درباره آن به بررسی و تحقیق گذشت، متأسفانه با همه تلاش پیگیر از زندگی دودمانی این قوم مدرک کافی بدست نیامد، ولی رو بسمرفته نتیجه کار با موفقیت همراه بود.

درباره قوم کاس تاریخ‌نویسان و جغرافی دانان یونانی و رومی دسته و گریخته مطالبی نوشته‌اند، بعلاوه نظراتی از دانشمندان و محققین کاوشگر دوران اخیر باقیمانده است که مجموعاً برای شناخت وضع زندگی و اجتماعی این گروه از مردم قبل از تاریخ کفایت نمی‌کند، ولی با وجود کمبود مدارک ناگزیریم قسمتی از گفتار آنها را که بنظر مفید است به ترتیب تاریخی ذکر کنیم.

کهن‌ترین نوشته‌ای که از این قوم یاد می‌کند، کتیبه‌ایست مربوط به اواخر هزاره سوم قبل از میلاد و به پوزور این شوشیناک پادشاه ایلامی سلسله آوان تعلق دارد. در این سنگ نوشته از تیره کاس سی بنام کوس سی نام می‌برد. (کتاب ایران از آغاز تا اسلام، تألیف دکتر گیرشمن، ترجمه دکتر معین) نام کوس سی تا اوایل هزاره اول قبل از میلاد در سرزمین ایلام رواج داشت. شاید نام خوز یا خوزی که بعدها به ناحیه خوزستان اطلاق گردید، مأخوذ از اسم کوسی یا کوس سی باشد.

آشوریا بدین قوم کیش شومی نامیدند، یونانی‌ها بدانها کوسائی می‌گفتند هرودت در کتابش آنها را کبسی می‌داند.

برای آشنائی و همبستگی دو تیره کاس پی و کاس سی نوشته استرابن مفیدتر بنظر می‌رسد، زیرا تنها کسی است که بیش از دیگران مدرک ارائه می‌دهد. این جغرافی‌دان یونانی در کتب خود جای مردم کاس را در ناحیه شرقی دربند خزر ذکر می‌کند «این همان دربندیست که در

باشارتی که از نویسندگان ایرانی در سده‌های اخیر باقی مانده است، شاید تا حدی بتوان این گره کور را گشود.

بررسیهایی که درباره معنی کلمه «پی» انجام گرفت گرچه بسیار محدود است، ولی نتیجه رضایت‌بخشی داشت. از دوران قبل از اسلام در نوشته‌های تاریخ نویسان و جغرافی دانان یونانی و رومی درباره معنی پسوند «پی» اشاره‌ای نشده است. تنها در دوره‌های بعد از اسلام آن هم در سده‌های هشتم و نهم هجری قمری (سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی) به کلمه‌ای مانند پسوند فوق با کمی اختلاف آشنا می‌شویم.

میرزا محمدالدین مرعشی مؤلف تاریخ گیلان و دیلمستان، بارها از سرزمینهای دو سوی سپیدرود بنام «بیه پیش» و «بیه پس» یاد میکند. این توصیف معنی این سوی آب و آن سوی آب یا پیش آب و پس آب را میدهد. همچنین در کتاب هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی نوشته شده که در گیلان کلمه «بیه» به رود آب اطلاق میشده است. بنابراین با شباهنی که بین دو کلمه «پی» و «بیه» وجود دارد میتوان گفت، که بیه یا بی بعد از اسلام کلمه تحریف شده پسوندپی قبل از تاریخ است. خصوصاً استرلین این کلمه را «کاس پس ای» در کتابش ذکر میکند.

نتیجه‌ای که از مطالب بالا بدست می‌آید، میتوان چنین توجیه کرد «مردم کاس پی» تیره‌ای از قوم کاس بودند، که در جلگه‌های پست و کنار آب یعنی در جوار رودها و دریا می‌زیستند. بنابراین میبایست آنها را کاس‌های آبی یا دریائی دانست.

تیره دیگر قوم کاس به اسم کاس‌سی نامیده میشدند. برای شناخت کلمه «سی» که پسوند آنست، میتوان از اعلام جغرافیایی بهره گرفت زیرا محللهائی در نواحی جنوبی و غربی دریای خزر «کاسپین» و در غرب ایران بویژه دره‌های پارسیز زاگرس و مناطق زیست‌خاندانهای لر بزرگ و کوچک وجود دارند، که وسعت محل سکونت آنان از آذربایجان شرقی تا لرستان و فارس گسترده است. در این سرزمین وسیع آبادیانی هستند که ابتدای نام آنها با کلمه «سی» شروع میشود. در اینجا بطور مثال نام چند آبادی را با پیشوند «سی» ذکر میکنیم، سپس نام تعدادی از آبادیانی که این مشخصات را دارند، در آخر مقاله بعنوان پاورقی افزوده خواهد شد.

نکته‌ای که در این بررسی جلب نظر میکند، نام سیمرغ یا سی‌مرغ است، این مرغ افسانه‌ای که جایگاهش در کوه قاف بود، در داستانهای کهن و حماسی ایران نماد کمک و یآوری معرفی شده است، از طرفی کلمه «سی» که معنی کوه دارد در پیشوند نام سیمرغ هم دیده میشود، بدین ترتیب نام اصلی این مرغ افسانه‌ای باید کوه مرغ یا مرغ کوه باشد که معنی واقعی سیمرغ است، بنظر میرسد که دلایل بالا نباید مورد تردید قرار گیرد.

با توجه به بررسیهای بالا چنین بدست می‌آید، دو تیره کاس‌پی و کاس‌سی وابسته به قوم

کاس ابتدا در شمال ایران بویژه در غرب دریای خزر «دریای کاسپین» می‌زیستند، مسکن کاس‌پی‌ها در جلگه‌های پست یعنی کنار دریا و رود آب‌ها قرار داشت. کاس‌سی‌ها بر عکس در مناطق کوهستانی و ارتفاعات سکونت داشتند. این دو تیره تا اوایل نیمه اول هزاره دوم قبل از میلاد از هم جدا نشده بودند، ولی معلوم نیست بچه علت در نیمه اول هزاره دوم قبل از میلاد مسکن خویش را رها کرده به سوی جنوب و غرب ایران رهسپار شدند.

به استناد نوشته استرلین کاس‌سی‌ها از جانب غرب دریای خزر به غرب ایران سرازیر شدند، سپس از کوه‌های کوسی، ماردی و اوکسی گذشتند تا به زاگرس رسیدند. (فصل ۱۳ - از کتاب نهم)، اما زمان مهاجرت آنها را معلوم نمیکند نکته‌ای که در گفتار این نویسنده جلب نظر میکند اسم کوه‌های نامبرده است، که استرلین از نامهای این کوه‌ها در هزاره اول استفاده کرده است، و هیچ به زمان زندگانی قوم کاس ارتباطی ندارد.

بطور کلی در بررسی فوق تا حدی مکان زیست قوم کاس به اثبات رسید. کاس‌سی‌ها که تیره‌ای از آن قوم بودند، نزد اروپائی‌ها به «کاسیت» مشهورند این تیره در هزاره دوم قبل از میلاد از شمال به مناطق غربی ایران مهاجرت کرده و در سرزمینهای لرستان و شمال خوزستان در کوهستانهای مجاور مسکن گزیدند. پس از استقرار بحکم اجبار در همسایگی دولت بابل قرار گرفتند، در نتیجه مدت چند قرن با آنها در جنگ و ستیز بودند، تا اینکه در قرن شانزدهم قبل از میلاد به تسخیر بابل نایل آمده موفق شدند با انقراض سلسه گذشته حکومت را در دست گیرند و سلسله کاس‌سی بابل را تشکیل دهند و مدت چند قرن یعنی تا سده یازدهم قبل از میلاد در آنجا فرمانروائی کردند.

امروزه محللهائی در شمال و غرب ایران وجود دارند، که اول اسمشان با کلمه کاس شروع میشود مانند:

۱- «کاسیان» در شمال خرم‌آباد واقع در لرستان،

۲- «کاسین» یا کاس‌سین غرب شهر اهر واقع در آذربایجان شرقی.

۳- «کاسما» یا کاس‌ما غرب شهر رشت

واقع در گیلان.

۴- «کاس‌نزان» کاس‌نزان جنوب سقز در استان کردستان.

۵- کسبک یا کاس‌سیک شرق بیجار واقع در استان کردستان.

باز هم محللهائی با این مشخصات در نقاط شمالی و غربی ایران وجود دارند که در اینجا از ذکر آنها خودداری میشود.

لازم بیادآوری است که امروزه در گیلان کلمه کاس مورد استفاده قرار میگیرد، خصوصاً به افرادی که چشمانی آبی دارند اطلاق میشود. شاید صفت مزبور از طبیعت نژادی آنها اخذ شده باشد، که بطور کلی مردمانی آبی چشم بودند. از هزاران سال پیش تا به امروز نام قوم کاس بصورت صفت توصیفی در محاورات روزمره مردم گیلان بکار میرود. از طرفی این کلمه متداول به مردم آبی چشم یا چیزهائی که از این رنگ مایه میگیرند بطور حقیقی یا مجازی اطلاق میگردد و هنوز هم در آن سرزمین رایج است.

در خاتمه این مقاله برای اثبات و تأیید مهاجرت کاس‌سی‌ها علاوه بر گفته استرلین باید به عقیده چهار نفر عالم زبان‌شناس معروف در زبان ایلامی مانند شیل (V. Scheil) - ویسباخ (F. H. Weissbach) - هوزینگ (Huzing) و برک (Bork) که در اوائل این قرن می‌زیستند استناد کرد. عقیده آنان این بود که زبان ایلامی چند لجه داشته و این زبان نزدیک بر گروه زبانهای قفقازی (مار) است. از این لحاظ زبان ایلامی را از خانواده زبانهای گرجی و خالدها (اورارتو) میدانستند.

عقیده دانشمندان در آن زمان مورد توجه زیادی قرار نگرفت، ولی اکنون ناگزیریم عقیده و مطالعه گذشته دانشمندان نامبرده را مورد دقت قرار دهیم و به گفته استرلین مهاجرت قوم کاس‌سی را از غرب دریای خزر (Caspian) درست بدانیم، بنابراین نظرات چهار دانشمند زبان‌شناس معروف مورد توجه قرار خواهد گرفت. چون تیره کاس‌سی از نیمه اول هزاره دوم ق-م در شمال ایلام و شرق ایلام و شرق بابل سکونت اختیار نمودند.

این قوم که بابل را تصرف کردند و از شمال همسایه ایلام بودند روابط ممتدی با هر دو دولت داشتند، بنابراین بعید نیست که زبان

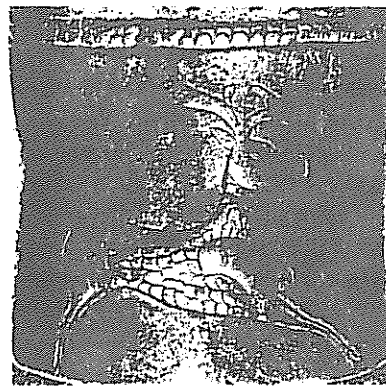


ایلامی تحت تأثیر زبان کاسی قرار گرفته باشد. خصوصاً در مدت ۵ قرن که بابل در زیر لوی آنها بود بطور حتم در محاورات روزانه مورد استفاده قرار میگرفت. بدین ترتیب میتوان گفته استرابون را با عقاید علمای نامبرده نزدیک دانست و ارتباطی را از آن نتیجه گرفت که در نتیجه روابط ممتد نفوذ زبانی در زبان دیگر حتمی است.

از اواسط هزاره دوم ق-م که مقارن ورود کاسی‌ها به غرب ایران بود در ایلام زبان ایلامی رونق میگرفت. نوشته زیادی از این زبان روی سنگ و آجر از شوش - چغازنبیل و چند نقطه دیگر پیدا شد. اکنون لازم است توجه علمای زبان: ناس به عقیده چهار عالم مزبور بیشتر جلب گردد. شاید مدارک تازه‌ای درباره دو تیره از قوم کاس (کاسی و کاسی) بدست آید.

همانطوریکه قبلاً اشاره شد محله‌ای را که پیشوند سی دارند در زیر ذکر میکنیم:

- ۱- «سی‌بن» یعنی کوهپایه، در منطقه آمارلو از توابع رودبار گیلان واقع شده است.
- ۲- «سی‌سخت» یعنی کوه دشوار یا کوه سخت، در شمال یاسوج واقع در استان کهگیلویه.
- ۳- «سی‌سور» یعنی سمت یا طرف کوه، شمال یاسوج در استان کهگیلویه.
- ۴- «سی‌ران» یعنی دامنه کوه، که در شرق تیسرگان واقع است.
- ۵- «سی‌سنگان» یعنی کوه سنگی یا کوهستان سنگی، بین نوشهر و علمده، واقع در استان مازندران.
- ۶- «سی‌کان» که باید بمعنی کوه معدن باشد، در غرب دره شهر واقع در استان ایلام.
- ۷- «سی‌مره» یعنی کوه مره یا کوه مره، در غرب لرستان واقع شده است. شعبه اصلی رود کرخه از آنجا سرچشمه میگردد.
- ۸- «سی‌وند» یا سی‌وند یا سی‌بند، که تنگ کوه را میرساند. کلمه وند که در اصل بند بوده، به معنی بند کوه است، یا اینکه کوه حصار ماندی که به راهی تسلط دارد. محل فوق بین سعادت‌آباد و تخت‌جمشید و در استان فارس واقع شده است.
- ۹- سیاب یاسی آب در غرب ورکبود واقع در استان ایلام.
- ۱۰- سیلک که در محل سی‌ارک مشهور است، در راه فین، جنوب غربی کاشان.
- ۱۱- سی‌آسیا، جنوب شاه‌آباد غرب واقع در استان کرمانشاه.
- ۱۲- سیاناب یا سی‌اناب، (ا ا بزبان محلی معنی آب است) این آبادی در شمال شرقی سرپل‌ذهاب (جوانرود) و در استان کرمانشاهان واقع است.
- ۱۳- سیانوا یا سی‌انوا، جنوب غربی مریوان در استان کردستان.
- ۱۴- سیاورز یا سی‌اورز، جنوب شهبوار (تنگابن) در استان مازندران.
- ۱۵- «سیاوشان» یا «سی‌اوشان» در جنوب آشتیان، واقع در شهرستان اراک.
- ۱۶- «سیبک» یا «سی‌بک»، جنوب غربی



شهرستان فریدن از استان اصفهان

- ۱۷- «سی‌جوال» در شمال شهرک کردکوه از شهرستان گرگان.
- ۱۸- «سیدال» یا سی‌دال واقع در جنوب شهرستان بیرجند.
- ۱۹- «سی‌وجان» یا «سی‌وجان» واقع در مغرب شهرستان بیرجند.
- ۲۰- «سیخوران» یا سی‌خوران در جنوب غربی حیرت از استان کرمان.
- ۲۱- «سیردان» یا «سی‌ردان» در تارم سفلی واقع در استان گیلان.
- ۲۲- «سیروغان» یا «سی‌رگان» جنوب اسفراین در استان خراسان.
- ۲۳- «سیرم» یا سی‌رم، غرب ایستگاه راه‌آهن تنگ هفت در جنوب خرم‌آباد.
- ۲۴- «سیرو» یا سی‌رو یعنی روبروی کوه، واقع در جنوب شهر قم.
- ۲۵- «سیریز» یا سی‌ریز بین راه یافق و زرند کرمان.
- ۲۶- «سیزی» یا «سی‌زی»، در شرق ایذه، واقع در استان خوزستان.
- ۲۷- «سیسان» یا «سی‌سان»، غرب بستان‌آباد، کنار راه تبریز به تهران.
- ۲۸- «سی‌میلی» در جنوب مسجد سلیمان واقع در استان خوزستان.
- ۲۹- «سیلوانه» یا «سی‌لوانه» جنوب غربی رضائیه واقع در آذربایجان غربی.
- ۳۰- «سیلوه» در شمال پیرانشهر واقع در استان آذربایجان غربی.
- ۳۱- «سیمانی» در شمال شاه‌آباد غرب واقع در استان کرمانشاهان.
- ۳۲- «سیمکان» در غرب سوریان از شهرستان بوانات، واقع در استان فارس.
- ۳۳- «سینک» واقع در شمال غربی شهر قم.
- ۳۴- «سیوج» یا سی‌وگ، شمال غربی بانه واقع در کردستان.
- ۳۵- «سیوکی» یا «سی‌وکی» جنوب تربت حیدریه واقع در خاسان.
- ۳۶- «سیاخورک» یا «سی‌آخورک»، در بخش امام از منطقه کوهستانی لنگرود واقع در استان گیلان.
- ۳۷- «سیله»، در غرب سمیرم از شهرستان شهرضا، واقع در استان اصفهان.
- ۳۸- «سیادک»، شمال شرقی زابل، واقع در استان سیستان و بلوچستان.

- ۳۹- «سیامزگی» یا «سی‌امزگی» جنوب شهر فومن واقع در استان گیلان.
- ۴۰- «سیاهو» یا «سی‌آهو» نزدیک به ده خوشنگان شرق راه کرمان و بندرعباس.
- ۴۱- «سیلاب» یا سی‌لاب بر وزن دولاب، به این نام دو محل وجود دارد، یکی در غرب دریاچه رضائیه در آذربایجان غربی، دیگری در جنوب غربی لردکان از استان کهگیلویه.
- ۴۲- «سیرچ» یا سی‌رچ در غرب شهداد واقع در استان کرمان.
- ۴۳- «سیمرم» یا سی‌میرم، جنوب غربی شهرضا واقع در استان اصفهان.
- ۴۴- «سیلاخور» واقع در استان لرستان.

منابعی که مورد استفاده قرار گرفت

- تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف میرظهیرالدین مرعشی
 کتاب هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی
 تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله)
 تمدنهای اولیه تألیف ژ. د. دمرگان
 ایران از آغاز تا اسلام تألیف ر. گیرشمن، ترجمه دکتر معین
 نامه‌تنسر (تاریخ طبرستان) تألیف ابن اسفندیار، تصحیح مجتبی مینوی.
 بررسی صنایع ایران تألیف ا. هرتسفلد و آرتور کیت.
 تاریخ ماد تألیف دیاگوئوف.
 تاریخ گیلان تألیف عباس کدیور، سال ۱۳۱۹
 نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران تألیف جهانگیر مرتیپ‌پور
 فرهنگ معین تألیف دکتر محمد معین
 اشیاء فلزی مکشوفه در کلورز گیلان سخنرانی نگارنده در کنگره پنجم باستانشناسی - تهران ۱۳۴۷

محمد بشرا

ایله‌جار

دوجه گیلکی شعران

چه سالانه

(۱۳۵۶ - ۱۳۴۴)

فارسی و اگر دانه مره

رشت

گیلکان

در جستجوی خاستگاه بویهیان

افشین پرتو



نام دیلمان و دیلمیا در فاساتۀ برپاخیزی دگر باره مردم ایران، برای زدودن نشانه‌های چیرگی بیگانگان از ایران بس خوش آهنگ است. ایران فرو رفته در خواب ژرف سالیان سرسپاری به بارگاه بیدادگر بغداد، آن گاه سر برخاستن یافت که خفتنگاهش به نور خور برآمیده از خراسان روشنی یافته و خواب خفته در چشمانش به مشتت از آب‌هامون بر مژگانش سریده و دل غمیش از ترائۀ بامدادین بیداری رهیده از بلندای دیلمان و پرکشیده و بال گسترانده بر پهنۀ ایران لبریز گشت.

ایران که پس از چیرگی تازیان برخورد دو سده خموشی را آزموده بود با آغاز سده سوم هجری رفت تا به آزمون جنبشی برای رها گشتن و سرایش ترائۀ خوش خیزش دست زد، ترائی پرداخته از واژه‌های چکیده از چشمان گریان کشتکار چپاول شده خراسانی و رهیده از تور ماهیگیر خسته سیستانی و سر داده شده از نی‌لیک چوپان ستر سینه دیلمانی.

ایران، دیلمان و باشندگان را آن گاه شناخت که فریادشان چون سنگی رهیده از اوج سینه جنوبی البرز را غلتان در نوردیده و بر پهنۀ زخمین و غمین بامواره نشست. دیلمیا پای بر بامواره نهاده و بر هر کرانی تاختند. از خزر خموش و چادر مه و ابر بر سر کشیده تا خلیج فارسی خروشان و کف آلوده، از آنجا که بلوچان می‌زیند تا آنجا که بیابان شام با فساتۀ شبانۀ دردآلودش گوش به زمزمۀ آرام فرات سپرده است.

سده‌های سوم و چهارم و نیمۀ نخستین پنجمین سده هجری باز تابانده توان دیلمیا و پژواکگاه آوای توانمندی برخاستگان از دیلمان سرفراز است و در زنجیرۀ آن سالهاست که نامه‌ایی چون بویهیان و زبیریان و کنگریان و جستانیان و کاکوان برخاسته از دیلمان نخست بر تیغۀ شمشیر برون کشیده شده از تاریکناهی پنهانگاه دلیران ایران زمین می‌نشینند و خیزی را برمی‌انگیزند و چون سر آرام گشتن پیش می‌گیرند پای بر کنج خموش لالایی مادران نهاده و تا سده‌هایی چند در آوای دلنشین مادران شوی مرده به تیغ دشمنان چون دشمن ستیزانی بی هراس به کودکان هراسان از سیاهی شب و چیرگی دشمن نمایانده گشتند.

در میان دیلمیهای پردازنده تاریخ ایران، بویهیان نامی بزرگتر و پرآوازه‌تر از دیگران دارند، چه اینکه آنان در پاسخ به رنجۀ انگشت تازیان مشت بر درشان کوفته و بر بغداد تاختند و پای در خلیج فارس و دست در فرات شسته و بیش از دو سده توانمندان بر بیشترین ایران و سرزمینهای برون از مرزهای امروزی ایران فرمان راندند.

بویهیان با توان یافتن تور بر زمین نهاده و شمشیر برکشیده‌ای به نام علی پسر بویه در دهۀ سوم سده سوم هجری پا بر پهنۀ تاریخ نهاده و با سر بر خاک نهادن «ابو علی کیخسرو» در سال ۴۸۷ هجری در غبار برخاسته از خاک رهیده از زیر سم اسبان تیز تک ترک‌هایی که از خاور آمده بودند گم شدند ولی نامشان بر جای ماند.

درباره بویهیان بسیار نوشته‌اند و در آن میان آنکه برخاستگان آنان «کیاکلیش» نام داشته است. در این نوشتار بر آئیم که به جستجوی «کیاکلیش» پرداخته و آن را بیابیم نوشته‌اند که «بویه» ماهیگیر بی چیزی بود که در کنار روستای کیاکلیش می‌زیست. کیاکلیش را برخی روستایی بر بلندای دیلمان دانسته‌اند و گروهی آن را بر پهنۀ نور گیلان و در کرانۀ دریا، ولی از آنجا که تاریخنگاران بهنگام یاد کردن از زندگی بویه و پسرانش از زیستگاه آنان بدینگونه یاد می‌کنند که در کنار جنگل می‌زیسته و با ماهیگیری روزگار می‌گذرانده‌اند و در گیلان نیست جایی که جنگل تا کرانۀ دریا را پوشانده باشد و در بلندای دیلمان نیز کمتر نشانی از انبوهی جنگل به چشم می‌خورد و رودی پرخروش که بتوان از آن ماهی گرفت در بلندیا نیست، هیچیک از آن دو دیدگاه را نمی‌توان پذیرفت و باید در جستجوی جایی بود که در کنار جنگل و رودی باشد.

چنین جایی را می‌توان در کوهپایه‌های شمالی دیلمان آنجا که امروزه سیاهکل بر پای «کاکوه» نشسته است یافت، جایی که آخرین درختان جنگلی پای در گیل جلاگۀ گیلان می‌فشرند و «شیمرو» از فراز می‌آید و ره می‌پیمود و در جستجوی یافتن راهی به دریا از لابلای سنگها و شالیزارها می‌گذرد.

در زبان گیلکی همواره نام دارنده پیشتر از دارایی او می‌آید، مانند «سیاکل روخونه» به معنی «رودخانه سیاهکل» و از اینرو نام «کیاکلیش» یا «کیاکولیش» نیز باید به معنی «لیشی» باشد که از آن «کاکوه» است و از آنجا که کاکوه همان کاکوه امروز است «لیش» نیز باید روستایی در پای کاکوه باشد و شگفت اینکه امروزه روستایی به این نام در پای کاکوه و در کنار جنگلی تنک که بازمانده جنگل انبوه پیشین است قرار دارد و از کنار آن شیمرو می‌گذرد و بسیار کسان امروزه بر دل موجهایش تور پهن کرده و ماهیان را ز دل آن را می‌گیرند.

پهنه‌ای که از آن سخن رفت شاید خوشنماترین دیدگاه خاور سپید رود باشد چه اینکه بر آن کوه و رود و جنگل و شالیزار و باغهای چای کنار هم ایستاده و نشسته‌اند و هر گذرنده‌ای را به درنگ و نگرش فرا می‌خوانند.

۱- Kiakoliš ۲- Šimrod
۲- Kakoh ۲- Liš

دوستان چالوسی-نوشهری نوری و کجوری

گیله‌ها و صفحات آن متعلق به شماسست. با ارسال مطالب کوتاه و متنوع مربوط به زادگاه خود در زمینه‌های فولکلور، ضرب‌مثل‌ها و چیستان‌های محلی، شعر و قصه‌های بومی، اخبار فرهنگی و هنری گیله‌ها را یاری دهید و صفحات آن را پر بارتر و خواندنی‌تر کنید.

کرده و آوا نوشت آن را dalfak، در کنارش نشانده و نیز جمله را با «گمان می‌رود» آغاز کرده است.

و اما نام قلّه سربلند دلفک که از دو بخش (دل + فک) تشکیل شده، در اصل (دال + فک) بوده که در گردش روزگاران دور و دراز سائیده گردیده و در بیان، روان شده است.

بخش اول: دال dāl

در فرهنگ‌ها آمده است:

* دال قسمی کرکس لاشخور - لغت‌نامه

دهخدا

* دال بر وزن بال، پرنده‌ای است که پر او را بر تیر نصب کنند و به عربی عقاب گویند. برهان قاطع

* دال در گیلان بر مرغ شکاری از جنس عقاب گفته می‌شود - فرهنگ شمیم - امیر کبیر

* دال پسر - رنده شکاری است. فرهنگ پایه -

جلالی

* دال در گویش دیلمان - لاهیجان. پرنده‌ای است بزرگ و شکاری که زیر بال‌های آن سفیدرنگ است - فرهنگ گیلکی ستوده

* دال را در فرهنگ‌های فارسی به معنی عقاب گرفته‌اند. در گیلان به یکی از همین مرغان شکاری بزرگ اطلاق می‌شود. فرهنگ

ایران باستان - پورداود

* (مرد کی راه دشت گرگ درید

زوبخوردند کرکس ودالان)

ناصر خسرو قبادیانی

ناصر خسرو قبادیانی

ناصر خسرو قبادیانی

ناصر خسرو قبادیانی

از دانستنیهای دیگر درباره (دال) -

لاشخور - کرکس (این است که:

۱- گردن دال باریک و دراز است و در

شرق گیلان به کودکان لاغر و گردن باریک

(دال گردن) گویند.

۲- در توصیف سرزمین‌های آرام و ساکت

و بی‌جنبه گویند:

(دال پَر یزئیه) یعنی جاندار مرده و زنده‌ای

وجود ندارد که دال در آسمان آنجا پَر بزند.

۳- دال خانی، از مکان‌های معروف دیگر

سرزمین تاریخی دیلمستان، سرسبز و سرفراز در

کنار آبشاران، بر سر جاده میرزا کوچک‌خان

(تنکابن - دوهزار)، از ییلاقات اطراف رامسر است.

دال خانی dāl-xāni یعنی چشمه دال

= کرکس، جایی که دال از آن چشمه آب

می‌خورد چه به گویش دیلمی، چشمه را (خانی)

و به پهلوی، (خانیک) گویند، نظیر:

[شاه‌خانی ور = کنار شاه چشمه؛ آبادی بر

سر راه لاهیجان - لنگرود... زرخانی... معلم

خانی... کلاچ خانی و دهها چشمه دیگر...]

و اضافه کنم که: میرزا کوچک جنگلی،

در بازگشت مجدد به جنگلهای غرب گیلان، پس

از تسلیم دکتر حشمت جنگلی در (قلعه گردن)

خرم‌آباد تنکابن، از (دال خانی) و... گذشته

است و اینک همان جاده کوهستانی، به نام جاده

میرزا کوچک‌خان مشهور است.

۴- در پایان این بخش (شکار دال) نیز

جالب است:

محمود پاینده لنگرودی

درفک، دلفک، ... یا ... دال فک؟

نام پرآوازه دلفک، کوه استوار کهن روزگار دیار ما، هم برای مردم گیلان و ایران آشناست و هم در نوشته‌های پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی راه یافته است.

ستبغ سربلند دلفک با ۳۰۰۰ متر بلندی بر رشته کوه‌های البرز، روبروی شهر تاریخی رودبار - بر کرانه راست سفیدرود - سایبان مهربان رحمت‌آباد «عمارلو» است.

دلفک، در ۵۰ کیلومتری جنوب و جنوب شرقی رشت قرار دارد و از کوه‌های اصلی دیلمان است. پیشینیان ما، پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی، از دیرباز، درباره نام دلفک و اقوامی که بر آن گذر کرده‌اند؛ یا بر آن سرزمین خرم زیسته‌اند؛ بسیار نوشته‌اند و از میان نوشته‌های بسیاری از آن صاحب‌نظران، (ولایات دارالمرز گیلان) زنده‌یاد رایینو، رساتر است:

[در بیکه‌ها Derbike نام خود را به

یکی از قتل مرتفع البرز در گیلان یعنی دلفک

dalfak داده‌اند. دلفک که اصطلاح محلی

آن دروک Dervek است در ۵۰ کیلومتری

جنوب و جنوب شرقی رشت واقع شده است.

در زمان هرودوت، سرزمین دربیکه،

ولایت مجزائی را تشکیل می‌داده است.

کوروش، اسپیتاس Spitaces را به

عنوان ساتراپ این ناحیه معین نمود گمان می‌رود

رشته کوه‌هایی که سابقاً به نام دیلمستان نامیده

می‌شد؛ ابتدا مسکن دیلفیک‌ها Dilfik بوده

است زیرا استرابون گفته است که تپوری

tapuri میان کشور درفک و هیرکانی

(گرگان) مستقر شده بود؛ به عبارت دیگر تپورستان میان گرگان و کوهستان دلفک واقع شده است.

خوجکو معتقد است نام ویتی viti هنوز در نام دهکده ویایه viaya در ساحل سفیدرود در ناحیه کوهستانی رحمت‌آباد (در بیه‌پس) و (در بیه‌پس)... ویه vīa دهکده‌ای که متعلق به دیلمان بوده دیده می‌شود. [

رایینو - گیلان - ص ۵۱

* * *

اما، من که از سوی مادر، رگ و ریشه در مردم دیار دیلمستان دارم و سالهاست که در

زمینه‌های گوناگون فرهنگ عامه گیلان، جستجو می‌کنم؛ بر مفهوم نام دلفک، نظر دیگری دارم که بیان آن، شاید دیگران را به کار آید و گره از نام فروسته دیگری بگشاید.

نخست، هر کس که درباره دانستنی‌های تازه ولایت پرحرکایت ما قلم می‌زند و در شناسائی گنجینه‌های فرهنگی و علمی نیاکان بی‌باک و پاکباز ما، مایه می‌گذارد؛ سر ارادت و سپاس در پیش دارم و در این میان، رایینو، جای ویژه‌ای دارد؛ اما باید بدانیم هر چه را که مستشرقین نوشته‌اند و یا می‌نویسند، (وحی منزل) نیست که مو، لای درز آن نرود؛ زیرا ای بسا (نظریه‌های درست علمی) نیز در گذار زمان، درستی خود را از دست می‌دهند.

و دیگر اینکه! رایینو هر جا نام دلفک را

آورده است، بر فحّه روی / د / دلفک درنگ

لاشه نمک سود (ریزه‌مال = گوسفند و بز) را در نزدیکی چشمه آبی می‌گذارند و خود در پشت تخته‌سنگهای کوهستان کمین می‌کنند.
 دال تیز چنگ گسترده بال، با خوردن لاشه نمک سود، (حال) می‌کند و تشنه‌اش می‌شود و از آب چشمه رفع عطش می‌کند و باز از لاشه، می‌کند و می‌خورد و تشنه‌اش می‌شود و به سوی چشمه آب می‌رود و با خوردن گوشت نمک سود و آب فراوان، (دم) می‌کند و شتاب اولیه پرواز را از دست می‌دهد. آنگاه شکاربانان، چوب درازی را که یک سرش شبیه عدد ۷ است روی گردنش می‌گذارند و به زمین فشار می‌دهند و آن را در کیسه می‌اندازند.
 * * *

بخش دوم: فک fak

فک در گویش مردم گیلان خاوری و سرزمین دیلمستان، یعنی: لانه و آشیانه نظیر:
 * آلوغ فک: نام آبادی بر سر راه لنگرود به دریای چمخاله = لانه و آشیانه عقاب.
 * مارفک: لانه مار
 * سوپوچ فک: لانه شپش
 * کلاچ فک: لانه و آشیانه کلاغ
 * ملیجه فک: لانه گنجشک
 * کرک فک: لانه مرغ خانگی....

دلفک

دلفک هنوز بر سرپا ایستاده است؛
 مغرور و استوار،
 خاموش و سرفراز،
 در گشت روزگار.

* * *

ابلیس رعد، از تن پولادواره‌اش،
 غمگین و شرمسار،
 شیطان باد، در گذر از سنگ خاره‌اش،
 تالان و بی قرار.

* * *

دلفک هنوز بر سرپا ایستاده است،
 در گردش زمان،
 بر پهنه زمین،

سر سوده بر کرانه دریای آسمان

* * *

احساس می‌کنم که پس از صد هزار سال
 دلفک هنوز بر سرپا ایستاده است
 اما گلی وجود من و تو

بر باد می‌رود

نام من و ما

از یاد می‌رود

مرداد ۶۹

* دال فک یعنی آشیانه دال یا لانه کرکس.
 و اما قلّه دلفک = دال فک در چشم‌انداز طبیعی با همسایه سربلندش، قلّه الموت تختگاه اسماعیلیان ایران، همسنگ و همانم است چه، الموت هم از دو بخش: (آله + موت) تشکیل شده است:
 آله، آلو، آلوغ = عقاب، و (موت = گشت، گردید، سوم شخص فعل ماضی از مصدر موت = گشتن و گردیدن)
 الموت یعنی: گردشگاه عقاب.
 بنابراین: دلفک، سائیده شده دال فک به معنی آشیانه کرکس است.
 * * *

مردم مهربان ستیغ‌های ولایت پر حرکات ما، همچنانکه آئین‌های دل‌انگیز فراوان داشتند از عاریت‌پذیری زبان این و آن نیز عار داشتند و به سادگی و صداقت زندگانی خویش؛ ساده‌ترین نامهای فشنگ ایرانی را نیز بر جای-جای عزیزترین سرزمین خویش می‌گذاشتند و نشانه‌های این ذوق‌های ظریف نیاکان آرزومند ما، در گیلان و دیلمستان فراوان است و بر فرزندان نکته‌دان آن دیاران است که پرده از رازها بردارند و دیدنی‌ها و شنیدنی‌های این سرزمین را در دیدگاه دوستداران ایران بگذارند.

تهران اردیبهشت ۱۳۶۳

در چه ماهی از سال هستیم؟

تاریخ انتشار این شماره گیله‌وا برابر آذر و دی‌ماه شمسی است. در شماره قبل توضیح داده بودیم که نیمه دوم آبان ماه شمسی تقریباً برابر با نیمه اول «تیره‌ما»ی گیلانی است. بنابراین آذر ماه برابر است با باقیمانده «تیره‌ما» (که شرح آن در شماره قبل آمده بود) و نیمه اول ماه جدید گیلانی یعنی «مردال‌ما» و ... اینک در چه ماهی از سال هستیم؟

مطابق جدول تطبیقی ماههای شمسی با گالشی یا دیلمی ارائه شده از سوی زنده یاد محمد ولی مظفری اول آذر برابر است با بیستم «تیره‌ما» و دوازدهم آذر مصادف است با نخستین روز ماه «مردال» گیلانی که در عین حال آغاز زمستان در گیلان است. سی آذر یعنی آخرین روز آن برابر است با نوزدهم «مردال‌ما». اول دی که اول زمستان در سرتاسر ایران است برابر است با بیستم «مردال‌ما» و دوازدهم دی مصادف است با نخستین روز «شیرما»ی گیلانی. بنابراین در این شماره گیله‌وا (شماره ۷۶ و ۷۷) که همزمان با ماههای آذر و دی منتشر می‌شود و مصادف با دوماه «مردال‌ما» و «شیرما»ی گیلانی است به شرح و تفسیر این دو ماه می‌پردازیم.

مردال‌ما mordāl mā

اولین ماه از زمستان گیلان است و اگر چند شبانه‌روز اختلافی را که موجود است کنار بگذاریم تقریباً نیمه اول «مردال‌ما» قرین نیمه دوم آذر ماه است، پس کوتاهترین روز و طویل‌ترین شب یعنی شب یلدا در گیلان حدود

دو هفته زودتر از شب یلدا معمول در سراسر ایران می‌باشد. «مردال‌ما» در عین حال پنجمین ماه از سال گیلانی است و «دارای خواص ماههای مرداد و آذر و دی کنونی است. معنی مردال در لغت دیلمی «مردار» است. این زمان که نور خورشید و گرما به کمترین اندازه خود رسیده‌اند و همه چیز در یخ و برف فسرده‌اند برای گروهی از دامداران و دهقانان هنگام سرمای سخت و مرگ و میر دامها و مردار شدن آنها است.»
 شیرما šerīr mā

شهریر šehrīr هم تلفظ می‌شود و به روایتی «کاسه‌شور» ماه نیز می‌گویند. مطابق جدول ارائه شده از سوی شادروان مظفری دوازده دی برابر است با اول «شیرما» و سی‌دی برابر است با نوزده آن که ششمین ماه از سال گیلانی و دومین ماه از زمستان گیلان است و ۳۰ روز دارد.

«شیرما در تطبیق با مقام و موقعیت ماههای فارسی دارای خاصیت‌های ماههای شهریر و دی و بهمن کنونی است. هفته آخر شهریر دیلمی که مصادف با آغاز چله کوچک زمستانی و (چارچار) است موسم جشن آتش افروزی مغان قدیم یا «سده» است. در برخی از جاهای البرز کوه که افروختن این آتش زمستانی هنوز بچشم می‌خورد، آن را آتش سره می‌نامند»

(با استفاده از یادداشت‌های شادروان مظفری در گیلان نامی دوم و افاضات کتبی فاضل ارجمند آقای عبدالرحمن عمادی)

در مورد مقالات رسیده

چند پیام برای عزیزانی که برایمان مطلب می‌فرستند.

۱- صفحات محدود گیله‌وا، تنوع موضوعات و فاصله انتشار زیاد موجب گردیده است تا مقالات و اشعار فراوانی که به دفتر مجله می‌رسد در صورت گزینش در نوبت‌های درازمدت (به ترتیب تاریخ وصول یا مناسبت موضوع با زمان) قرار گیرد. این را بر گیله‌وا ببخشید.

۲- حجم و نوع مقالات فارسی را با توجه به مشی مجله و محتویات آن و گنجایش صفحات طوری انتخاب و تنظیم فرمائید که حداکثر از دو صفحه گیله‌وا تجاوز نکند. مقالات بلند در صورت گزینش موضوعی شده همراه دیگر مقالات هم موضوع ممکن است فصلی یک بار بصورت ویژه‌نامه منتشر شود.

۳- برخی از مطالب رسیده به مناسبت محتوی ویژه و همخوانی با موضوعی خاص ممکن است تا مدتها در آرشیو مجله بایگانی شود و مقارن با زمان خود چاپ گردد.

۴- متون گیلکی را درشت‌تر، خوانا و با رعایت فاصله و اعراب بنویسید و حتی المقدور واژه‌های آن را معنی کنید.

۵- مطالب خود را حتماً بر یک روی کاغذ بنویسید و حتی المقدور ماشین ننویسید. مقالات ارسالی بهیچ وجه بازگردانده نمی‌شود.



گزارش وضعیت مهاجران گیلانی در بندرعباس

وقتی صحبت از شمال می‌شود، انسان بی‌اختیار به یاد سرسبزی طبیعت، پالودگی و طراوت آب و هوا، حاصلخیزی خاک، و در یک جمله ثروت سرشاری می‌افتد که طبیعت، سخاوتمندانه در اختیارش نهاده‌است، جنوب اما بنابر سنت طبیعت دقیقاً محروم از آنچه هست که شمال به کمال دارد، و تأسف آنرا اینکه جوانان شمال برای بدست آوردن کار از شمال تروتمند به جنوب فقیر مهاجرت می‌کنند!!

گزارش حاضر بررسی گونه‌ایست از مهاجرت گیلکان به بندرعباس.

بندرعباس که روزگاری تبعیدگاه دزدان و قاچاقچیان حرفه‌ای بود، امروز دیگر تبعیدگاه نیست، این بندر به خاطر وجود تنگه هرمز که یکی از حیاتی‌ترین راه‌های آبی جهان در عصر ماست و هزاران کیلومتر راه آبی، جنوب کشور را به آبهای آزاد جهان از طریق دریای عمان امکان‌پذیر ساخته است، در هر دقیقه یک کشتی نفتکش به آن وارد یا از آن خارج می‌شود، این ناوگان عظیم در تمام فصول در حرکت است تا چرخ کارخانه‌های کشورهای صنعتی جهان از کار نیفتد. گذشته از این، انواع کالاهای صنعتی و غیر صنعتی مورد نیاز کشور در این بندر تخلیه و کالاهای صادراتی بارگیری می‌شود.

ناگفته پیداست بندری با این ویژگیها باید نیروی انسانی زیادی را برای کار به خود جذب کند، اما آنچه در این مقال مورد توجه قرار گرفت، بودن شغل‌های کاذب و پُر درآمد و گرایش خیل عظیم نیروهای انسانی به این نوع مشاغل است.

از زمان جنگ تحمیلی با عراق به این سو و تنها به لحاظ شرایط خاص این دوران که برنامه‌های اقتصادی دولت هم تحت الشعاع آن بود، بندرعباس بصورت شهری پُر درآمد معرفی گردید، تا جایی که از دور افتاده‌ترین نقاط ایران نیروهای انسانی فراوانی به این شهر روی آوردند، آنهم نه بی‌خاطر کار در اسکله و بارانداز - که کار در این قسمت‌ها را افغانیهای پناهنده و بنگلادشی‌های مهاجر از آن خود کرده‌اند - بلکه هم وطنان مهاجر، از شمال، شرق و غرب کشور بیشتر بازار و واسطه‌گی را برای کسب درآمد انتخاب کرده‌اند. بازاری که همه‌ی رونقش جنس‌هایی است که از آنسوی آبهای نیلگون خلیج روز و شب سرازیر می‌شود. در این میان سهم شمالی‌های مهاجر نسبت به دیگر مهاجرین مناطق مختلف بیشتر است. در هر اداره، سازمان دولتی، شرکت‌های خصوصی، گمرک، بنادر و کشتیرانی و... در آخر بازار بندرعباس چهره‌های آشنای گیلک فراوان دیده می‌شود. کافی است فقط به اتحادیه تاکسی‌رانی بندرعباس مراجعه نموده و آمار گیلانی‌های صاحب تاکسی را ببخواهید. هفتاد نفر گیلانی راننده تاکسی این شهر هستند.

به جرأت می‌توان گفت اولین گروه مهاجرین شمالی در بندرعباس - در ایام وسیع - پرسنل نیروی دریایی بوده‌اند، که این عده پس از اقامت در این شهر رفته رفته بستگان نزدیک خود را به قصد کار به نزد خود فرا خواندند. در مصاحبه‌هایی که با مهاجرین شمالی انجام گرفت معلوم شد اکثراً به اتکالی اقامت فامیل، دوست و آشنا به بندرعباس مهاجرت کرده‌اند.

برای مصاحبه با شمالی‌های مقیم بندرعباس «فلکه برق» مناسب‌ترین جا است، چرا که همه‌ی خیابان‌های بندر به این فلکه ختم می‌شود. ابتدا از رانندگان تاکسی شروع می‌کنم، شماره

تاکسی تعدادی از آنها را در دست دارم. سر فلکه منتظر می‌ایستم. هنوز دقایقی از توقف نمی‌گذرد که یکی از تاکسی‌داران شمالی، دو قدمی من توقف می‌کند تا مسافران را پیاده کند، از وی تقاضای مصاحبه می‌کنم می‌پذیرد.

حسن بیابانی هستم، اهل رشت پنج سال پیش خدمت سربازی را تمام کردم، یک سال بیکاری کشیدم، سپس برای دیدار خواهرم که در بندرعباس زندگی می‌کند به این شهر آمدم. ابتدا در یک شرکت خصوصی کار پیدا کردم، بعد از چند ماه دلم برای شهرم تنگ شد، برگشتم رشت، حدود شش ماه درد بیکاری را چشیدم، این بود که بار دیگر آمدم بندرعباس و با خرید یک تاکسی شروع به کار نمودم. اکنون سه سال است که راننده تاکسی هستم، این هم سرنوشت ماست، با داشتن دیپلم باید راننده باشیم.

راننده‌یگری که خود را احمد کشتکار معرفی کرده است می‌گوید: پس از گرفتن دیپلم هفت سال در انزلی بیکاری کشیدم، تا زمانی که مجرد بودم فشار چندان را احساس نمی‌کردم، اما وقتی متاهل شدم برای تأمین زندگی باید فکری می‌کردم، ناچار به بندر آمدم تا شاید با دیپلم بتوانم کاری پیدا کنم، اینجا هم از کار خبری نبود، تا اینکه با قرض و قوله یک تاکسی خریدم اینجا تاکسی قیمت چندان ندارد و با سیصد - چهارصد هزار تومان می‌توان صاحب تاکسی شد. البته این قیمت چهار سال پیش است، حدود دو سال است که همه چیز گران شده به خصوص کرایه خانه، چرا که هر روز بر تعداد مهاجرین در این شهر اضافه می‌گردد، جالب اینجاست که بیشتر مهاجرین از شمال هستند.

ناصر برنا دیگر انزلی‌چی مقیم بندرعباس می‌گوید: به توصیه برادرم که صافکار است آمدم بندر، برادرم اینجا دوام نیاورد و چهار ماه پیش برگشت انزلی، حالا در کار خرید و فروش البسه است. ماهی یک تا دو بار می‌آید بندر و مقداری جنس می‌خرد و می‌برد انزلی.

از وی سؤال می‌کنم تو که اینجا ماندگار شده‌یی حتماً راضی هستی. می‌گوید: راضی که نیستم. ولی خوب چه میشود کرد، اگر این کار را نکند باید برویم توی شهر خودمان بیکار باشیم. علت ارزانی تاکسی در بندرعباس را می‌پرسم.

پاسخی که می‌شنوم چنین است: اینجا شش ماه هوا به نسبت خوب است و شش ماه دیگر گرم و شرجی، تابستان واقعاً کار روی تاکسی طاقت فرسا است، گذشته از این بومیان اینجا زیاد از تاکسی استقبال نمی‌کنند، اینان بیشتر دریا و کار با قایق را بر کارهای دیگر ترجیح می‌دهند، اکثر رانندگان تاکسی بندرعباس غیر بومی هستند.

با جوانی بنام تقی فدایی که ضمن کار با تاکسی درس هم می‌خواند به صحبت می‌نشینم. می‌گوید! شش سال است که در بندرعباس زندگی می‌کنم، اهل چابهار خانگی خمام هستم، دیپلم داشتم که آمدم بندر نزد خواهرم، از آنجاییکه در شهر خودم کار نبود ترجیح دادم همین جا یک شغلی دست و پا کنم که یکدفعه سر از اتحادیه تاکسی‌رانی درآوردم و این تاکسی را خریدم، دو سال بعد در همین شهر فوق دیپلم گرفتم و سپس در دانشگاه پیام‌نور پذیرفته شدم و اکنون ترم پنجم زیست‌شناسی را می‌گذرانم. مشکلات، زیاد است، بندرعباس با وجودی که یک شهر دانشجویی شده‌است ولی از نظر فرهنگی هنوز رشد کافی نکرده است، فعالیت‌های فرهنگی و هنری خیلی ضعیف است. اینجا همه چیز تحت الشعاع بازار و تجارت قرار دارد. من دانشجویانی را می‌شناسم که برای تأمین هزینه‌های خود در بازار فعالیت دارند، برای تهیه کتاب‌های دانشگاهی هم مشکل داریم و اکثر کتاب‌های مورد نیاز را باید از تهران تهیه کنیم.

پس از مصاحبه با چند راننده تاکسی گیلک، بطرف بازار شهرداری بندرعباس می‌روم. در این بازار از هر جای ایران برای کار آمده‌اند، آنان که زودتر رسیدند صاحب حجره و مغازه‌اند و آنانی که دیر رسیدند مکان خاصی برای کاسبی ندارند، کنار خیابان و در پیاده‌رو بساط خود را پهن کرده‌اند، در اینجا نیز با خیال گیلانی‌ها مواجه می‌شوی.

در مدخل ورودی بازار شهرداری با چهار گیلک زبان که گرم صحبت‌اند برخورد می‌کنم، من نیز به آنها اضافه می‌شوم و کاغذ و قلم را برای مصاحبه آماده می‌کنم. یکی از آنها خودش را اصغر کسرائی معرفی می‌کند. شغل اصلی‌اش باطری‌سازی است، اما این کار را ول کرده و آمده بندر که پول در بیاورد، خودش می‌گوید:



شمالی‌ها در جنوب

گزارش وضعیت مهاجران گیلانی در بندرعباس

در انزلی باطری سازی داشتیم، کار ما کساد شد، به توصیه یکی از دوستان آمدم بندرعباس، یک سالی در همین شهر به شغل خودم باطری سازی ادامه دادم، دیدم خبری نیست، اینست که آمدم بازار و با دو نفر دیگر که آنها هم انزلی‌چی هستند. تو کار خرید و فروشیم. شخصی دیگری که خودش را حجت ریحانیان معرفی کرده‌است می‌گوید: من وانت بار دارم، در انزلی با همین وانت نمی‌توانستم خرج پنج سر عائله را در بیاورم، شنیده بودم در بندرعباس با وانت خوب می‌شود کار کرد، این بود که به همراه زن و بچه‌ام آمده‌ام اینجا، فعلاً بد نیست، اما کرایه خانه و گرانی اجناس چیزی برای پس‌انداز نمی‌گذارد، یک درآمد بخور و نمیری داریم. پسر بزرگم سر باز است و دخترم نیز دانشگاه آزاد درس می‌خواند، دو بچه دیگرم مدرسه می‌روند، خودتان حساب کنید، با این هزینه سنگین چگونه باید چرخ زندگی‌مان را بچرخانیم؟!

یکی دیگر از این چهار نفر گیلانی بی‌آنکه از وی سوالی شود می‌گوید: آقا بنویسید در انزلی یک کارخانه بزرگ درست کنند تا من و امثال من نیایم ولایت غربت و نیروی خودمان را برای چندر غاز هدر بدهیم، من فوق دیپلم برق هستم، بعد از خدمت سربازی در انزلی رادیو تلویزیون تعمیر می‌کردم، کار آقدر کساد بود که در ماه حتی هزار تومان هم در نمی‌آوردیم، بلند شدم آمدم اینجا و بقول خودم دارم کار می‌کنم، اگر زورنگ باشم روزی دو تومان هم می‌توانم در بیاورم، اما چه فایده، خرید و فروش سیگار و شلوار و ... که نشد کار، نه آینده‌ی و نه یک کار بدمرد بخوری، من باید از تحصیلات و تخصص خودم بهره بگیرم، امثال من در این شهر خیلی زیادند، متأسفانه اکثر هم شمالی‌اند و درس خوانده. توی همین بازار شهرداری بیش از پانصد نفر شمالی دارند دست فروشی می‌کنند...

این دوست شمالی ما خیلی دلش پُربود. از آنها جدا شده و داخل بازار می‌شوم، از جلوی حجره‌ی رد می‌شوم که صدای آشنایی بگوش می‌خورد، نزدیک حجره می‌شوم و با اشاره به یک ضبط صوت قیمت آرا می‌پرسم، او که پول می‌شورد، در همان حال شمارش جواب داد چشم الان خدمت می‌رسم، اسکناس‌ها را که شردم، ضبط مورد نظر را آورد، قیمت و نام آرا گفت و برای امتحان و سالم بودن، نواری از کشوی پیشخان در آورد و گذاشت توی ضبط: صبا گسگر بازاره عمو کلیجان - بریم مکه استخاره عمو کلیه جان- صبا گسگر بازاره. ضبط را خاموش می‌کند صدای مجزون خواننده دلم را بدمرد آورد، از اومی‌پرسم: اهل تالش. می‌گوید: بله- می‌خواهم با شما مصاحبه بکنم. می‌پذیرد.

اهل کجای تالشی؟ - پونل. چطور شد آمدی بندرعباس؟ - اینجا سرباز بودم، بعد از خدمت رفتم پونل دیدم همان است که بود، هیچ فرقی نکرده، اصرار خانواده به ازدواج، بی‌آنکه کاری داشته باشم و خسته شدن از بیکاری، وادارم کرد که باز گردم به بندر، محل سربازی خودم، همان جایی که روز شماری می‌کردم کی سربازی تمام می‌شود تا من به زادگاه خود برگردم! سه سال می‌شود که به اتفاق دیگر همسفری‌ام تو بازار شهرداری دهکده‌ی اجاره کرده‌ایم و داریم کار می‌کنیم. از وی می‌پرسم نوار تالشی گوش می‌کنی، دلت برای بازار گسگر تنگ نمی‌شود، برای «پونل» شال راه برین» و ... آهی می‌کشد و در پاسخ می‌گوید: می‌شود آدم دلش برای زادگاهش، برای تابستان «برین و شال‌را» تنگ نشود، ولی چه می‌شود کرد. اگر من پنجاه سال هم

پونل باشم همان خواهم شد که پدرم شده‌است!

می‌گویم پدرت مگر چه شده‌است؟ - پدرم؟ او اگر تنها برود همان انزلی راه خودش را گم می‌کند. چه رسد مثلاً برود تهران، او و امثال او توی همان پونل مانده‌اند و تنها به زراعت بخور و نمیر قناعت کرده‌اند، اما من نمی‌خواهم تنها یک زارع باشم، می‌خواهم ترقی کنم، می‌خواهم روی پای خودم بایستم نه روی زمینی که پدرم سه ماه رویش کار می‌کند و نه ماه دیگر را توی قهوه‌خانه می‌گذرانند.

می‌گویم در چه زمینه‌ی می‌خواهی ترقی کنی؟ - ترقی؟ خوب کار می‌کنم، چند سالی سختی می‌کشم، وقتی خودم را خوب بستم، آنوقت می‌روم پونل یک پیکان یا نیسان می‌خرم و آنجا کار می‌کنم. با او خداحافظی می‌کنم.

انتهای همین بازار، یک کباب فروشی است، سه نفر اینجا را اداره می‌کنند، قیافه‌ها داد می‌زند که گیلانی هستند.

- سلام. بفرمائید ... می‌نشینم چایی هم دارید؟ - بله. از آنکسی که برایم چایی می‌آورد می‌خواهم که کنارم بنشیند. سر صحبت را باز می‌کنم. چند ساله بندرعباسی؟ - پنج سال اهل کجای گیلانی؟ - لنگرود. در لنگرود نمی‌توانستی همین کار را بکنی؟ - نه، چند نفر می‌توانند توی آن شهر کوچک جگرکی باز کنند؟ کار دیگری می‌کردی - چه کاری؟ می‌دانید چند سال بیکاری کشیدیم؟ اینجا هم از روی ناچاری آمده‌ایم، ولی خوب از بیکاری بهتر است. روزی چقدر در می‌آوری؟ - ششصد تا هفصد تومان، راضی هستی؟ - نه، تنها کرایه خانه و خرج خودم را در می‌آورم، چیزی برای پس‌انداز نمی‌ماند. اینجا را با هم شریک هستید؟ - بله، با دو نفر دیگر که آنها هم لنگرودی هستند. چطور شد تو کار خرید و فروش نیستید؟ - سرمایه نداشتیم، اینجا را اجاره کرده‌ایم و همین جا کار می‌کنیم. راستی مشتریان شما بیشتر اهل کجا هستند؟ - شمالی، اینجا بیشتر شمالیها که در بازار کار می‌کنند مشتری ما هستند. فکر می‌کنید چند نفر شمالی در این بازار کار می‌کنند؟ - خیلی، هم تو این بازار کار می‌کنند، و هم بعضی‌ها قایق دارند که جنس‌هایشان را می‌آورند در این بازار. این قایق‌داران کجا هستند؟ - لب دریا، طرف سرو قدیم، طرف‌های نخل

ناخدا، چه ساعتی می‌آیند بازار؟ - معمولاً، صبح و غروب. در حین صحبت شخصی با موهای طلایی و چشمان آبی به جمع مشتریان کبابی اضافه می‌گردد. او نیز به گیلکی تقاضای چای می‌کند.

آلبرت شاهرویان است از اقلیت‌های مذهبی رشت، شغل باطری سازی دارد، متاهل و صاحب چهار فرزند، حدود چهارماه است که آمده بندر، کسادی کار در رشت را عامل مهاجرتش می‌داند. در حال حاضر بصورت سیار باطری سازی می‌کند، جای مشخصی ندارد، با دوستانش زندگی می‌کند، اعضای خانواده‌اش در رشت زندگی می‌کنند.

از وی سوال می‌کنم چرا در یک تعمیرگاه کار نمی‌کنی؟ می‌گوید: دنبال یک مغازه‌ام که اجاره کنم، من خودم استاد کارم و در رشت چند کارگر زیر دست من بود، نمی‌شود که الان بیایم زیر دست دیگری کار بکنم. می‌پرسم در این شهر تعمیر کارشمالی هم داریم؟ می‌گوید: اوه... از خود بومیان این شهر بیشتر، در این شهر، صافکار و جوشکار یا گیلانی‌اند و یا افغانی. نقاش و میکابیک و باطری‌ساز هم یا شمالی‌اند یا اصفهانی، این را می‌توانید تو کمربندی این شهر که اکثر مغازه‌ها اختصاص به این کار دارد ببینید.

بازار را بطور موقت به قصد کمربندی بندرعباس ترک می‌کنم، اکثر تعمیرگاه‌های اتومبیل در این خیابان است و شمالی‌های زیادی در این تعمیرگاه‌ها مشغول بکارند.

عباس میکابیک، استاد کار معروف انزلی در یکی از این تعمیرگاه‌ها کار می‌کند. چند سالی است آمده بندر، می‌گوید: هنوز خیلی از انزلی‌چی‌ها نمی‌دانند من اینجا هستم، وگرنه اینجا از نظر کاری شلوغ خواهد شد، اکثر انزلی‌چی‌ها مرا می‌شناسند، و کارم را قبول دارند. انزلی درآمدش کم بود، خیلی‌ها نسیه اتومبیل‌هایشان را تعمیر می‌کردند و می‌رفتند و پس از چند ماه می‌آمدند، البته مقصر نیستند، مردم ندارند. سابق اینطور نبود، اینجا درآمد بد نیست، اگر جا بیفتم بهتر خواهد شد، فعلاً هستم ببینم تا چه پیش می‌آید. در این تعمیرگاه همه شمالی‌اند، باطری‌ساز، نقاش، صافکار. غیر شمالی اینجا نداریم، همه‌شان هم متاهل‌اند و با زن و بچه اینجا زندگی می‌کنند....



گزارش وضعیت مهاجران گیلانی در بندرعباس

از او سؤال می‌کنم چند تعمیرگاه در بندر دست بچه‌های شمال است؟ می‌گوید: از این سر کمربندی تا آن سرش هر چه تعمیرگاه است شمالی‌ها در آن کار می‌کنند. تنها سه یا چهار تعمیرگاه است که شمالی نیستند، الان همین تعمیرگاه روبرو که خراسان نوشته ، همه گیلانی هستند، بالاتر تعمیرگاه خلیج، شمال، گیلان موتور، ملوان،...

این تعمیرگاه را با استاد کارو شاگردانش می‌گذارم و می‌روم به تعمیرگاه دیگر، «گیلان موتور» تعمیرگاه به نسبت بزرگی است، صافکاری، نقاشی، میکائیکی، آهنگری و باتری‌سازی تابلوهایی هستند که در قسمت‌های مختلف این تعمیرگاه نصب شده‌اند. اینجا همه گیلکی صحبت می‌کنند، چه آنهایی که اینجا کار می‌کنند، چه آنهایی که کار می‌آورند. اسماعیل اختیاری صاحب و مدیر این تعمیرگاه است، خودش استادکار ماهری است، اما دیگر لباس کار نمی‌پوشد. تنها نظارت می‌کند، دوازده سال است که در بندرعباس زندگی می‌کند، از ابتدا به همین شغل میکائیکی روی آورد، البته امروز تو کار خرید و فروش اتومبیل هم است، وضعیت بد نیست، راضی است و خیال برگشت به زادگاهش لاهیجان را ندارد. برادرش حسن را که شاطر نان فانتزی بود آورد اینجا و دارد به او میکائیکی یاد می‌دهد.

محمد ابراهیم پور نوروز را می‌بینم - او را از پیش می‌شناختم- اهل کلاچای است، جلوبندی ساز و آهنگر این تعمیرگاه است، با هیكلی درشت و شکم برآمده، وقتی وارد تعمیرگاه شده بودم او را ندیده بودم، با آن هیکلش، زیر یک توپوتای ۹۰ مشغول کار بود، پیشانی‌اش را با یک دستمال بسته بود که عرق داخل چشمانش نریزد، به شاگردش سفارش تهیه نوشابه میدهد و مرا دعوت می‌کند به اطاقکی که ظاهراً دفتر کار تعمیرگاه است.

از ابراهیم می‌خواهم از خودش واز کارش در بندر و چگونگی مهاجرتش بگویم. شاگردش با شیشه‌های نوشابه می‌رسد. «حله بنیش تی نوشابه بوخور» بس، ایچیچه تی نفس بوچور بیای، بازین امره کله گپ زنیمی».

صحبت را با این حرف شروع می‌کنم که می‌خواهم برای مجله گیلوا گزارشی تهیه کنم. این مجله در رشت چاپ ومنتشر می‌شود. بلافاصله می‌گوید: خوب گیرم حرفهای ما را چاپ کردی، آنوقت چی؟ چی دستگیر ما می‌شود؟ می‌گویم قرار نیست چیزی عاید تو بشود، این تنها یک گزارش است وضع مهاجرین شمالی در بندرعباس. با لبخندی می‌گوید: این وضع ما، عرق روی صورت ما بند نمی‌شود، هفت سال پیش توی کلاچای آهنگری می‌کردم. زن و بچه‌دار شدم، دیدم چرخ زندگی ما نمی‌چرخد، از دور شنیده بودم بندرعباس کار خوب است. بلند شدم آمدیم اینجا. یکسال اول زن و بچه‌ام شمال بودند و من اینجا، بعد خانگی اجاره کردم و آنها را هم آوردم بندر، برای زن و بچه اینجای خیلی بد می‌گذرد، ما خلاصه بیرون هستیم و مشغول کار ولی آنها باید تمام روز را در اطاق حبس باشند، گرما از یک سو و نبودن گردش و تفریح از سوی دیگر بچه‌ها را واقعاً خانه‌نشین کرده است. آنها هم ناچار باید باین وضع بسازند. همین ده روز پیش که کولرم خراب شد. یعنی سوخت، رفته بودم یک کولر دیگر بخرم. دست دومش سی تا چهل هزار تومان است. دیدم دستم خالی است ناچار زن و بچه را روانه کردم شمال. خودم ماندم و شدم دو خرجی، ماهی دوازده هزار تومان کرایه خانه می‌دهم،

البته با پول آب و برق. در آمد ماهانه چقدر است؟ -حدود بیست و پنج هزار تومان، البته تابستان کمتر از این هم می‌شود، چون مشتری ما بیشتر شمالی‌اند که اکثراً در این فصل به مرخصی می‌روند. پرسیدم دلت می‌خواهد که کلاچای می‌بودی؟ -به خدا اگر ماهی دوازده هزار تومانی را که اینجا دارم کرایه خانه می‌دهم، در کلاچای در می‌آوردم هیچ وقت نمی‌آمدم اینجا. همه‌ی ما از روی ناچاری اینجا هستیم، حتی آنهایی که قایق دارند و بقول خودشان می‌روند دویی و شارجه و ... آنها هم روزگار خوشی ندارند، یکوقت گیر می‌افتد و همه دارو ندارشان را از دست میدهند، الان چند تا از هم شهری‌های من که آمده بودند اینجا دوباره دارند برمی‌گردند به کلاچای، اینجا فقط اسم دارد.

از بچه‌های گیلان موتور خداحافظی می‌کنم و یک راست می‌روم به طرف ساحل، همانجایی که قایق دارها باید از آنسوی آبهای عمان برسند. زمانی به ساحل می‌رسم که دو قایق از سفر بیست و چهار ساعته خود به مقصد بازگشته بودند. حدود ده تا دوازده شمالی اینجا حضور دارند، کالاهای رسیده را در یک چشم بهم زدن سوار وانت کرده و روانه بازار نمودند، با وجودیکه همگی را می‌شناسم و آنها نیز مرا می‌شناسند اما هیچکدام حاضر به مصاحبه نیستند، تنها حرفی که از آنها شنیده می‌شود این است: ترا سر مذهبیت دست از سرما بردار، این یک کار را از ما نخواه، هر کار دیگری داری بگو یا دل و جان انجام می‌دهیم. دستگاه - منظورشان ویدئو است - می‌خواهی به قیمت همان دویی پای تو حساب می‌کنیم. یکی از آنها ادامه می‌دهد: یک دستگاه که قابل ندارد مهمان ما باش، ولی مصاحبه را کوتاه بیا، اینجا با ما صحبت از دستگاه و نوار های ایرانی، خارجی، شوی ۷۱ و ... بگو.

دلیم از طرز حرف زدنشان می‌گیرد و از وضعی که برای خودشان درست کرده‌اند. همه با چهره‌های آفتاب سوخته، با موهای ژولیده و شلوار کردی و دمپایی دوانگشتی، لب ساحل پرسه می‌زنند.

یک گیلانی دیگر با همان سرو وضع با دو گالن بنزین نفس زنان می‌رسد تا سوخت مورد نیاز قایق را آماده کند، نیمه‌های شب قصد سفر دارد، خودش می‌گوید: امشب با پانزده گوسفند به دویی می‌روم و از آن طرف قرار است نارگیل و کفش کتانی بیاورم، جریسه اینها کمتر است، من چون اول کارم است ریسک نمی‌کنم، جنس‌های جریسه بالا نمی‌آورم فعلاً «امی لافند ناز که چند وخته کی سخت بیگفته داره، وا هوایه تو قلدانا داشتن»

از وی می‌پرسم مجبور نیستی بیایی اینجا و با ریسک زندگی بکنی، پاسخ را این گونه می‌دهد: تو دیگر چرا از این حرفها می‌زنی، تو که می‌دانی من چند سال تو انزلی بیکار بودم، می‌گویم برم انزلی صبح تا غروب تو قهوه‌خانه بنشینم و یا خلاف بکنم. اینجا اگر بگذارند با این قایق می‌توانم نان خودم را در بیاورم. توی شهر خودمان که برایمان کار نیست، انزلی چیزی ندارد، یک شیلات است و یک بندر، من نه زمین دارم و نه کارت صیادی و نه سرمایه که با آن کاری بکنم، تازه اگر سرمایه هم داشته باشی تو انزلی چکار می‌شود کرد؟ حالا که نه کار خانگی می‌زنند و نه تاسیسات تولیدی دیگری راه می‌اندازند، لاقل بیایند بندرانزلی را بندر آزاد اعلام کنند تا من و امثال من نیایم اینجا، همانجا بالاخره مشغول یک کار می‌شویم. عزت زیاد، ما رفتیم، بیسیم

این سفر چه پیش می‌آید. او می‌رود، برایش دست تکان می‌دهم، و از بقیه هم خداحافظی می‌کنم.

در راه با خودم می‌گویم برآستی اینجا هیچ راه دیگری برای کسب و کار ندارند؟ یعنی راه دیگری برای تأمین یک زندگی ساده برایشان وجود ندارد؟ علت مهاجرت و انگیزه روی آوردن به چنین کارهایی چه می‌تواند باشد؟ اکثر اینها درس خوانده و دیپلم گرفته‌اند. اینان واقعاً باید با ترس و بقول خودشان «ریسکی» زندگی‌شان را بچرخاند؟ چرا؟ چرایی بزرگ برای نسلی بزرگ!!

طبق آمار سازمان برنامه و بودجه استان هرمزگان تا سال ۱۳۶۹ حدود پنجاه هزار گیلانی مقیم بندرعباس بوده‌اند که هر سال براین تعداد افزوده می‌گردد. از این تعداد بجز آنانی که در نیروهای دریایی، هوایی و انتظامی خدمت می‌کنند، تعداد قلیلی هم در ادارات و سازمانهای دولتی شاغل هستند و بقیه بصورت آزاد در میان اینها تعدادی پزشک و دندانپزشک و صاحبان مشاغل بالا نیز دیده می‌شود.

در بندرعباس که حدود دو هزار کیلومتر با رشت مرکز استان گیلان فاصله دارد، انواع و اقسام محصولات شمال در چندین فروشگاه این شهر عرضه می‌گردد. از زیتون و ماهی شور گرفته تا رشته خشکار. اخیراً در سه فروشگاه وسایل چوبی گیلان نیز بفروش می‌رسد، با یکی از همین فروشندگان صنایع دستی گپی زدیم که با هم می‌خوانیم:

جلال مجد هستیم. در انزلی مغازه داشتم، در سفری به بندرعباس متوجه حضور گسترده شمالی‌ها در این شهر شدم و تصمیم گرفتم که اینجا یک مغازه عرضه صنایع دستی شمال دایر کنم، مغازه انزلی را فروخته و اکنون دو سال است که در بندرعباس به این کار مشغولم. بجز شمالی‌ها اهالی بندر و دیگر مهاجرین هم از این محصولات استقبال می‌کنند، من سعی کرده‌ام وسایل مورد نیاز هم ولایتی‌های خودم را تهیه و عرضه کنم. از جارو گرفته تا نمک پار، گنج نوحون، ساطور تخته و ... پس از گفتگو با چند گیلانی دیگر در سطح شهر، سری هم به چند مسافرخانه و هتل می‌زنم تا از کم و کیف حضور شمالی‌ها بعنوان مسافر در این مکانها مطلع شوم.

از مدیر مسافرخانه ایران می‌خواهم تا دقایقی وقت خودش رایه من بدهد. گفتگویم را با این سؤال که فکر می‌کنید از مسافران این مسافرخانه معمولاً چند نفر اهل شمالند، شروع می‌کنم. او می‌گوید همانطور که می‌دانید شمالی در بندر خیلی زیاد است، الان سه نفر از کارکنان همین مسافرخانه شمالی هستند، از آنجائیکه بیشتر شمالی‌ها در این شهر فامیل و دوست و آشنا دارند و مهمان آنها می‌شوند، مشتری‌های ما بیشتر از شهرهای دیگر ایران هستند، با وصف بر این مسافر شمالی هم کم و بیش داریم، آنهایی که در اینجا کسی را ندارند و برای سه چهار روز می‌آیند و جنسی می‌خرند و می‌برند.

از مدیر مسافرخانه می‌خواهم که یکی از کارکنان گیلک مسافرخانه را به من معرفی کند تا با وی صحبتی داشته باشم. ایشان مهدی نامی را صدا می‌زنند. چند لحظه بعد جوانی حدود بیست سال از پله‌های مسافرخانه پایین می‌آید. -بله ... -این آقا می‌خواهد با شما صحبت کند. سلام بفرمایید. مهدی خان هستید؟ بله. گیلک هستید؟ بله. اهل کجای گیلانی؟ رودبند لاهیجان. چرا رنگت پریده؟ نترسید من هم گیلک هستم، از جای خاصی هم

نامداران مازندران

اویس اول پادوسبانی

حسین صدی

اویس I پادوسبانی

(o.veys-e.pa.dus.bani)

ملک اویس فرزند جلالالدوله ملک کیومرث I فرزند بیستون II - مازندران پیش از ۸۵۷ ق. شاهک ایرانی. بنیادگذار شاخه پادوسبانیان کلارستاق و چالوس بود. پدش سی ششمین شاهک خاندان گساوبارگان پادوسبانی (۸۵۷-۸۰۷) از شاخه ملکان در رویان بود. اویس فرزندمهر ملک کیومرث بود و به فرمان پدر بر کلارستاق و چالوس حکومت می کرد. هنگامی که کارکیا سید محمد I گیلانی برای

تصرف الموت، که در قلمرو ملک کیومرث بود، به آنجا یورش برد، کیومرث ملک اویس را به کمک دژنشینان فرستاد اما وی شکست خورد و به کلارستاق بازگشت (۸۳۰). در ۸۴۰ حاکم گیلان به چالوس و گرگوردن یورش برد و اویس را شکست و آنجا را ویران کرد. گویا پس از آشتی ملک کیومرث با حاکم گیلان در ۸۴۵ ملک اویس با دختر یکی از سادات ازدواج کرد. از ازدواج اویس با بیوه عمش، مادر ملک کیومرث II، سه فرزند به نامهای ملک بیستون، ملک گستیم و ملک حسین به جای

صفحات کتب تاریخی «نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران» دارد که شالوده تاریخ مشترک این دو استان بر پایه آن نهاده شده است. متارن ظهور اسلام و حتی خیلی پیش از آن پیوند این دو سرزمین باستانی با نامی یگانه تحت عنوان «پتسخوارگر» تاریخی آن چنان نزدیک، پیچیده و غیرقابل تفکیک پیش روی ما قرار می دهد که تمیز آن به آسانی امکان پذیر نیست.

اگرچه در برخی دوره های تاریخی، حلقه های زنجیر این اتحاد چند صباحی از هم می گسند اما باز در دوره های دیگر به هم گره می خورد و محکم تر می شود. عنوان «دارالمرز» به این دو استان همجوار شمالی تا چند دهه پیش گواهی این اتحاد دیرینه است. امروزه نیز اگرچه هر یک از این دو با نامی جدا در جوار یک دیگر به حیات اجتماعی خود ادامه می دهند اما نقطه های اشتراک بسیار قوی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، تاریخی توأمان را برای آنها رقم می زند.

مانند. اویس پیش از پدرش درگذشت و پس از سرگ وی ملک بیستون III به حکومت کلارستان رسید.

منابع:

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۵۳: تاریخ گیلان و دیلمستان، ۱۲۳-۲۴: حسیب السیر، ۳/۳۳۴؛ گساوبارگان پادوسبانی، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹؛ نسب نامه، ترجمه، ۲۹۱؛ ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ترجمه، ۴۷۶.

رباعیات عارفانه

چند نکته با عزیزان ما

صفحات محدود گیله و امکان چاپ سریع همه شعرها و مقالات خوب رسیده را نمی دهد. درج مطالب برگزیده از میان آنها الزامی است و برای چاپ گاهی ممکن است بدلایلی در نوبت دراز مدت قرار گیرد.

گیله و با تشکر از ابراز لطف سرشار عزیزان شاعر توصیه می کند اشعار فارسی خود را برای دیگر هفته نامه ها و ماهنامه های گیلان یا تهران ارسال نمایند. گیله و با خاطر مظلومیت شعر گیلکی که هرگز پایگاهی نداشته است تنها به درج اشعار گیلکی می پردازد.

خواننده عزیز

اگر گیله و را می پسندید و با آن همراه هستید به هر طریق ممکن که می توانید آن را حمایت کنید.

صُبِّ وَا وِیرِزْمُ نِمَازَه عَشَقَا بَخَانِم

می خط بزّه مشقه ره خودایا دوخانم

تا نفت دره چراغه می زندگی مئن

می اسبه عبادتا هه را مئن دووانم

* * *

تی دوری واسی گیره مراهی «ت» و «ب»

می امراخوشه تی تب توامه «ش» و «ب»

شب تی تبه امرا من چی حالی دارمه

راحت خوشمه جه تی خیاله «گ» و «ب»

* * *

می داز و تبر، می داره می هه قلمه

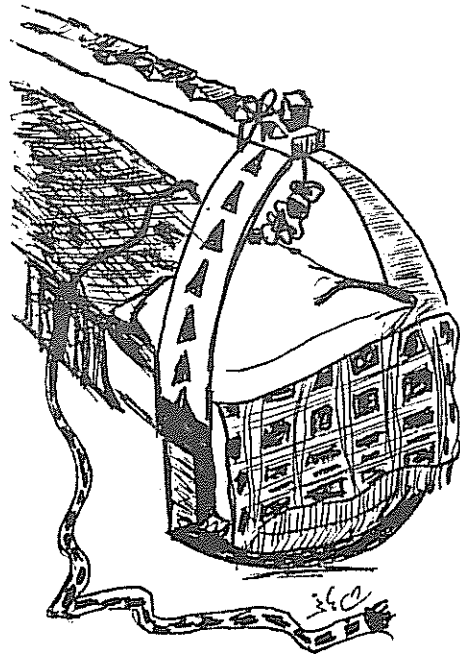
من هرچی دانم نیویسمه یا کی گمه

هی ذره گولاز نوا بدارم به مه تن

من آدممه، چاکوده یه هه چلمه

حجت خواجه میری (خواجه رشتی)

مئن = میان
داره = داس مخصوص بریدن برنج
گولاز = فخر و مباهات، افاده، تبختر
چل = گیل



از خلقت تا سنت

طاهر طاهری



بزنند و برای ایشان بچه نشود، قابله و یا یکی از بستگان نزدیک یکی از آن زنان نیت می‌کند و مقداری از ادراغ یکی از آن دو را برمی‌دارد و بر سر آن دیگری می‌ریزد و می‌گوید: چله آن زن برگردد برای خودش و چله تو برای تو.

۱۷- چشم زخم: کودک را جهت دفع چشم زخم اسپند دود می‌دهند و می‌گویند: بترکه چشم حسود همچون دانه‌های اسپند و یا می‌خوانند: اسپند اسپند دانه، اسپند سی‌وسه دانه، اسپند خودش می‌دانه، چشم بخیل، چشم حسود بترکه، آنگاه صلوات می‌فرستند و سیاهی خاکستر اسپند را به دو گونه، سقف دهان و از پیشانی تا نوک دماغ کودک می‌مالند. عده‌ای نیز مخلوطی از پوست سیر و اسپند را دود می‌دهند. بعضی هم گیاه خودروی گزنه (گزنک - گزنه) را با چاقو و سنجاق به آستان در ورودی اتاق بچه می‌کوبند و نیت می‌کنند هر کس به بچه چشم رساند، کور شود. پاره‌ای از مردم هم برای دفع چشم زخم، بر روی تخم‌مرغ آیه‌ای از قرآن کریم می‌نویسند و تخم‌مرغ را چنان بر پیشانی کودک می‌زنند که تخم‌مرغ می‌شکند. برخی از روستائیان حاشیه‌نشین دریای خزر تکه‌های سرب را درون ظرفی بر آتش ذوب می‌کنند و با هر تکه ذوب شدن اسم یکی از آشنایان و همسایگان را بر زبان می‌رانند و در هر زمان که تکه‌ای از سرب دارای مشکلی شود، می‌گویند آن شخص که اسم او را خوانده‌اند چشم‌رسان است. برخی نیز تکه‌ای از پارچه، لباس و نخ پوشاک شخص مظنون به داشتن چشم بخیل و شور را پنهانی برمی‌دارند و جلوی بینی کودک چشم رسیده به آتش زده دود می‌دهند و یا ذره‌ای از خاک کفش چشم‌رسان را برداشته در دهان کودک می‌ریزند.

۱۸- نحوه سوراخ کردن گوش دختران: بعضی از خانواده‌ها در شب هفت و یا بعد از حمام در روز دهم تولد و عده‌ای نیز در حدود سن شش ماه تا یک سالگی گوش بچه را سوراخ می‌کنند. یکی از شیوه‌های سنتی سوراخ کردن گوش به این نحو است که ابتدا خاکستر آتش را بر پره‌های گوش می‌مالند و بعد سوزنی از پره‌ها عبور داده نخ‌ی درون آن گره می‌زنند. پس از تقریباً یک هفته نخ را باز کرده ساقه باریک برنج (اسپیل = Espil) را داخل سوراخ می‌کنند و بعد از هفت تا هشت روز آن را برمی‌دارند و به گوش کودک گوشواره می‌آویزند.

۱۹- دوره آمادگی برای راه رفتن: در قدیم برای آموزش تاتی کردن و راه افتادن کودک از وسیله روروهک چوبی که عده‌ای آن را ارابه و یا اراده سه چرخ نیز می‌خواندند، استفاده می‌کردند. این وسیله سه چرخ کارکردی شبیه به روروهک‌های امروزی دارد.

دو تخته باریک زیرین این وسیله به شکل حرف لاتین تی به هم متصل و در قسمت تحتانی سه انتهای آن دارای سه چرخ گردان چوبی و یا فلزی است که دو چرخ آن در جلو و چرخ سوم در عقب قرار دارد. چوب باریک و بلندی به‌طور عمود بر وسط تخته جلو استوار و سوار و بر روی آن دسته تراشیده و کوتاهی به موازات تخته تحتانی نصب است. به کودک می‌آموزند، با

قدیم آب را بر روی آتش هیزم گرم و درون اتاق حمام می‌کرده‌اند. امروزه که بیشتر زایمان‌ها به وسیله ماماهاى تحصیلکرده انجام می‌پذیرد، حمام روز دهم و چله بر عهده اقوام و آشنایان نزدیک است.

۱۶- پیشگیری و مداوای چله و آل‌زدگی: زن زائو چهل روز می‌باید احتیاط کند و شب‌ها به تنهایی از خانه خارج نشود مخصوصاً شب زایمان و شب هفت- که از شب‌های به اصطلاح خطرناک و سنگین است - ماما و چند نفر از زنان همسایه و یا بستگان تا سحر از مادر و نوزاد مراقبت می‌کنند در این مدت به فندق و پیراهن بچه سنجاقی می‌آویزند و زیر گهواره و یا تشک او چاقویی قرار می‌دهند. زن زائو نیز جهت محافظت خود از گزند و آسیب همیشه سنجاق یا سوزن و چاقویی به همراه دارد. در بعضی از روستاهای جلگه‌ای حاشیه دریای خزر بر در ورودی اتاق مادر و کودک گلوله سربی و یا تور ماهیگیری- که در کناره‌های آن گلوله سربی متصل است- نصب می‌کنند و پس از ده روز گلوله‌ها و تور را برمی‌چینند. در مناطق کوهپایه‌ای و دامداری برای اجتناب از آل‌زدگی بر در اتاق مادر و نوزاد به مدت چهل‌روز موی بز می‌آویزند. در روستاهای حاشیه دریا، برای پیشگیری از چل‌زدگی به دور می‌چپای زن زائو و نوزاد تا حدود ده روز گلوله‌های سربی می‌بندند.

علاوه بر تمهیدات یاد شده برای جلوگیری و معالجه چل‌زدگی به دعانویسی نیز متوسل می‌شوند و از او در مقابل پول، کاغذ و نامه دعانشته درخواست می‌کنند. کسانی که در چله هستند نباید با هم صحبت کنند، اگر با هم گپ

۱۴- شب هفت (شیشا شب- شب پاسی- خیره شب = xerašəb) = ششمین شب از تولد نوزاد را جشن می‌گیرند و از اقوام و آشنایان و همسایگان جهت صرف شام و شرکت در پایکوبی و شادی دعوت به عمل می‌آید. معمولاً برای همه پسران نوزاد خانواده جشن شب هفت برگزار می‌کنند، ولی برای دختر فقط در صورتی که نوزاد اول باشد، ممکن است بعضی از خانواده‌ها جشن بگیرند. در این شب که غالباً با ساز و آواز همراه است، بین مدعوین پس از صرف شام فندق توزیع می‌کنند و همه به اتفاق به بازی جفت و طاق مشغول می‌شوند. گاه مردان نیز در جشن شب هفت قاب بازی و با انگشتر پوچ و مغز بازی می‌کنند و بر کف دست بازنده‌ها با پارچه‌ای بهم تابیده (گودره = Godara) و یا کمر بند شلاق می‌زنند و جمعیت شادی می‌کنند و هلهله سر می‌دهند. در بیشتر روستاها رسم هدیه دادن نیز در این شب معمول است و اقوام و دوستان نزدیک، به نوزاد هدایایی می‌دهند.

۱۵- حمام روز دهم و چله: در گذشته برای حمام کردن زائو و نوزاد در روز دهم و روز چهارم بعد از زایمان، قابله را خبر می‌کردند. قابله به هنگام حمام کردن مادر و نوزاد، با کاسه چل‌طاس (کاسه دعانشته) سه بار آب بر سرشان می‌ریخت و قبل از هر بار صلواتی بر زبان جاری می‌کرد. در بعضی از روستاها نیز فقط حمام کردن روز دهم بر عهده قابله بوده و در روز چله خود زائو و یا یکی از منسوبین نزدیک به او این کار را انجام می‌داده‌است. در

بچه‌ها

به زبان گیلکی

ترجمه فارسی: مورخ الدوله سپهر

ترجمه گیلکی: م. پ. جکتاجی

■ چوم کور ببه بختره کی دیل کورابه.

کوری چشم بهتر از نینایی دل است.

■ کسه کارانه دوشمنی جه عقربانه نیش پورسوج تره.

دشمنی خویشاوندان دردناک تر است از گزیدن کژدمان.

■ موشکیل بشایه فرصتا دو وارده بدس آردن.

دور است که فرصت دیگر باره بدست آید.

■ تی بدترین دوستان اونه کی تی مره چاچول بازی بداره، تی بدانگی یا بهرو ناوره.

بدترین دوستان تو کسی است که با تو چاپلوسی کند و خوی نکوهیده ترا از تو بپوشاند.

■ دانا کماله دونبال شه، ندان ماله ناجا داره.

خردمند در پی کمال و نادان در آرزوی مال است.

■ روزگار کی واگردست، دوست جه دوشمن آشکاره.

در برگشت روزگار دوست از دشمن آشکار شود.

■ چی فایده گوش بیشتاوه، دیل جختراده.

شنوایی گوش با فراموشی دل سودی نبخشد.

در مناطق جلگه‌ای، برنج برشته و در قسمت‌های کوهپایه‌ای گندم و لوبیای آب‌پز را درون ظرفی می‌ریزند و در مقابل مهمانان قرار می‌دهند و مقداری از آن را هم به خانه همسایگان می‌فرستند. مدعوین و همسایگان نیز هر یک در حد بنیه و توانایی مالی خود مبلغی پول برای کودک درون کاسه و بشقاب خالی گذاشته به صاحب خانه برمی‌گردانند.

۲۲- ختنه‌سوران (سونت کونان = sunnat. kunân - ختنه عروسی): بین حدود سن دو تا هشت سالگی پسر بچه را ختنه می‌کنند. عده‌ای معتقدند می‌باید در سنین پائین این عمل انجام پذیرد تا اگر اتفاق ناگواری برای کودک حادث شود به نزد خدا و پیغمبر مسئول نباشند. برای انجام عمل ختنه به شیوه سنتی از بعضی سلمانی (دلاک)ها - که ختنه کردن هم جزئی از کارشان است - دعوت بعمل می‌آید.

در گویش طالشی به شخص ختنه کننده؛ کراد بر = karâ dabar؛ نیز اطلاق می‌شود. در بعضی از روستاها جشن ختنه‌سوران را در شب هفت برگزار می‌کنند. تعدادی از مردم روز پنجشنبه را برای عمل ختنه به روزهای دیگر ارجح می‌دانند و معتقدند که در این روز ختنه کردن شگون دارد. برای ختنه‌سوران تعدادی از اقوام و آشنایان به صرف نهار و شیرینی دعوت می‌شوند. نخست برای عمل ختنه، شاگرد سلمانی کودک را از پشت در بغل کرده دست و پای او را محکم می‌گیرد و گاه نیز یک تن از بستگان بچه به او کمک می‌کند، سپس استاد سلمانی مجرای ادرار کودک را اندکی مالش می‌دهد تا به اصطلاح کرخت و بی‌حس شود. آنگاه پوست اضافی را به وسیله لوله تو خالی (آمپر = amper) کشیده، از عضو تناسلی جدا می‌کند و بعد با تیغ سلمانی می‌برد و بر قسمت زخم جهت ضدعفونی شدن مقداری از خاکستر؛ کولوش = kulush؛ (خاکستر ساقه و برگ برنج) را می‌ریزد.

تا پیش از انقلاب گاه سلمانی را قبل از شروع کار با بساط تریاک و وافور پذیرایی می‌کردند و براین باور بودند که کشیدن تریاک اعصاب و حواس را متمرکز می‌کند و عمل ختنه به نحو بهتری انجام می‌پذیرد.

در گذشته بابت هر عمل ختنه به سلمانی علاوه بر پرداخت دستمزد، مرغ و خروس و لباس نیز هدیه می‌کردند. کودک ختنه شده را به مدت ۳ روز تا یک هفته جهت پیشگیری از آلودگی مراقبت و مواظبت می‌کنند. پس از انجام ختنه، مهمانان به پدر و مادر کودک تبریک می‌گویند و در جشن شادی و پایکوبی شرکت می‌جویند و آنان که توانایی مالی دارند به کودک مبلغی پول و یا لباس هدیه می‌کنند. توانمندان در جشن ختنه‌سوران از مطرب‌ها نیز دعوت بعمل می‌آورند و نوازندگان در تمام روز می‌نوازند و دوستان و اقوام با وجد و سرور هلهله به پا می‌کنند. در این جشن فندق‌بازی مرسوم است و گاه کشتی گیله مردی و بندبازی (ریسمان‌بازی - لافسندبازی = lafand. b) هم به نمایش گذاشته می‌شود.



■ یکی از تعاریف سنت در فرهنگ مین.

گرفتن دو سردسته روروهک و قرار دادن یک پای بر روی تخته عقب و کشیدن پای دیگر بر زمین و فشار به سمت جلو، حرکت کند و با استمرار این کار عضلات پای کودک ورزیده و تقویت و به راه رفتن مسلط می‌شود. در گذشته در برخی از روستاها وقتی از سن تاتی کردن کودکی می‌گذشت و قادر نبود به خوبی تاتی کند، پاهایش را به پشت سگی می‌بستند تا به تدریج راه رفتن را بیاموزد.

۲۰- بیماریهای کودکان و پاره‌ای از تمهیدات درمانی: برای مداوی دل‌درد و دل‌پیچه کودک، نبات داغ و جهت معالجه اسهال، ماست یا دوغ با برنج گرم و برای درمان یبوست، شیر سرد به کودک می‌دهند. بعضی نیز برای مداوی اسهال و استفراغ خاک بقیه‌های متبرکه را جارو کرده مقدار کمی در آب می‌ریزند و به بچه می‌خورانند. برای درمان سینه‌پهلو و سرفه‌های شدید مقداری از پیه‌ز را درون کاسه می‌ریزند و بر روی آتش می‌گذارند، سپس مایع پیه‌ز داغ را بطور خالص و یا با مخلوط کمی از زردچوبه بر موضع درد می‌مالند. در بیشتر روستاها خوراندن پرسیاوشان و بنفشه دم کرده نیز به کودکان جهت مداوی سرماخوردگی و سینه‌پهلو معمول است. بعضی به کودکان مبتلا به کم و یا بی‌خوابی دانه‌ای ریز از تریاک (حب تریاک) و یا چهل گیاه دم کرده می‌دهند.

۲۱- گاز فروسوان (گازفشانی = G. Fašani - گازویشن = G. višon - گاز بروشون = G. Burušun): با رویش و پیدایش اولین دندان در دهان کودک، خانواده برای او جشن کوچکی می‌گیرند و عده‌ای بر این باورند که با برگزاری این رسم، دندان‌های بعدی بچه بدون عارضه و درد در می‌آیند. برای جشن گازفروسوان معمولاً فقط تعداد کمی از منسوبین درجه یک دعوت می‌شوند.

در این روز بچه را وسط یک سفره و یا مقابل یک سینی می‌نشانند و درون سفره یا سینی آئینه، قرآن، پارچه، ظرفی از (آب)، قیچی، چاقو، داس، داس برنج (داره = Dara)، شانه، دفتر، مداد و شمع می‌چینند. ابتدا مقدار کمی برنج یا گندم و کتجد بو داده و نقل را بر سر کودک می‌ریزند، سپس به انتظار می‌نشینند تا بچه یکی از وسایل را در دست گیرد. هر یک از وسایل درون سفره یا سینی نشان و نمادی از یک شغل و پیشه خاصی است و کودک هر یک از اشیا را که در وهله نخست در دست بگیرد شغل و آینده‌اش قابل حدس و گمان خواهد بود. چنانچه بچه به آب دست زند، آینده او روشن و خوب است و اگر دست خود را به سمت و سوی آتش نزدیک کند، فردی کم عقل می‌شود. پارچه و قیچی، داس و داس برنج، قلم و کاغذ، آئینه و شانه و قرآن کریم هر یک به ترتیب نمود و نمادی از مشاغل خیاطی، کشاورزی، نویسندگی و کارهای در ارتباط با تحصیل علم، آرایشگری و روحانیت به حساب می‌آیند.

در مراسم گازفروسوان از مهمانان با چای، نقل، کشمش، برنج یا گندم برشته و شیرینی محلی؛ کاکا = kaka؛ - طبخ شده از ترکیب آرد و روغن و شکر - پذیرایی می‌شود. معمولاً

گیلان

اشرف مشکاتی

(۱۳۶۸-۱۲۹۶)

عباس پور ملک آرا

خوش آن سبزه و صحرای گیلان
کجا شهری بود هستی گیلان
بینی جز صفا و جز محبت
میان مردم والای گیلان
دلم کرده هوای خاک کپش
فدای خاک عطر آسای گیلان
خوش آن دُری ششم من دُبا
کنار ساحل دریای گیلان
الهی مانند ایمن از حوادث
به حق ایزد کیشی گیلان
صبارگی به کوه و جنگل و دشت
منم شیدا منم شیدا گیلان
گل مریم گل سوسن گل ما
گل مینا بود کالای گیلان

رستی و وفا و نیکو خواهی

مرام مردم والای گیلان

خط: سید محمد
روز: ۱۳۷۱

زن گیلانی همان طور که دست و پای در گل و لای شالیزاران فرو می برد تا از تخم شالی قوت خود وشوی و بچه هایش را تأمین کند و از قبل آن خوراک روزانه مردم سرزمین و کشورش را تأمین نماید، همان گونه نیز در اعتلای فرهنگ سرزمین خود نقش والایی به عهده دارد. چه در پهنه هنر چه در عرصه ادب و چه در حوزه علم و معرفت زن گیلانی دوش به دوش مرد گیلانی برای سربلندی سرزمین خود و کشور خود می کوشد اما با این همه کم و کمتر در مطبوعات کشور و استان به او بها داده شده است.

از این دست زنان کم نیستند و ما بنا داریم در اینجا یک تن از آنان را به ویژه به زنان گیلان بنمایانیم.



خانم اشرف مشکاتی بسال ۱۲۹۶ در یکی از خانواده های سرشناس گیلان در تهران پا به هستی وجود گذاشت و در سال ۱۳۶۸ در سن ۷۲ سالگی در شهر واشنگتن آمریکا بدرود حیات گفت و در مقبره خانوادگی واقع در شهر قم مدفون گردید. وی از زنان سخنور ایران است که شاید بجزات بنوان او را پروین اعتصامی گیلان لقب داد.

شادروان ابراهیم فخرانی مؤلف نامدار کتاب سردار جنگل در یکی از آثار خود بنام «گیلان در قلمرو شعر و ادب»، صفحه ۴۶ می نویسد: «بانوی فاضله معصومه ملقب به اشرف مشکوتی فرزند حاجی علی اکبر مشکوٰۃ السلطنه و همسر یوسف خان منجمی لنگرودی است. مادرش خواهر عیسی خان منجم باشی معروف و مادر بزرگش شاه جهان خانم دختر فتحعلیشاه قاجار عیال میرزا عبدالباقی منجم باشی بود.» و آنگاه ضمن شرح احوال مختصر وی چند قطعه از اشعارش را در صفحات ۴۶ تا ۴۹ کتاب خود می آورد.

مؤلف کتاب تذکرۃ الشعرا از نویسندگان و دانشمندان معاصر گیلان در صفحه ۲۶۶ می نویسد «اشرف مشکوتی در سال ۱۲۹۶ خورشیدی در تهران تولد یافته است. پدرش

حاج مشکوٰۃ السلطنه گیلانی و مادرش شاهزاده حاجیه نوابه متعالیه گیلانی می باشد»
حاج مشکوٰۃ از ملاک سرشناس گیلان و مردی فاضل بود و شاهزاده خانم حاجیه از زنان ادیب و شاعره که در عین حال خطی بسیار خوش داشت و خود او نوه خان قاجار (فتحعلیشاه) بوده است که او نیز دست بر قضا طبعی لطیف و شاعرانه داشت. اشرف در خانواده و محیطی آشنا با فرهنگ و معرفت رشد کرد و بزرگ شد. تحصیلات دبیرستانی خود را در مدرسه ناموس تهران به اتمام رساند و بعد از آن به فرانسه سفر کرد و مدتی را در پاریس به ادامه تحصیل اشتغال داشت. کشورهای اروپایی از جمله آلمان، بلژیک و روسیه را از نزدیک دید و با ترقیات زنان اهل فضل و علم آنجا آشنا شد.

بعد از برگشت به مبین به استخدام اداره فرهنگ درآمد و به امر آموزش و پرورش جوانان مشغول گردید.

در سال ۱۳۳۰ در انجمن ادبی ایران و پاکستان یک مسابقه ادبی برگزار گردید که ۷۰۰ تن در آن شرکت کردند. در میان این عده اشرف هم شرکت داشت. وی قطعه ای زیبا بنام «برف و زغال» سرود که در میان شرکت

کنندگان اول شد از اینرو به دریافت جایزه از طرف دولت پاکستان نایل گردید و به دعوت آن دولت به پاکستان سفر کرد. (قطعه برف و زغال در کتاب شادروان ابراهیم فخرانی «گیلان در قلمرو شعر و ادب» آمده است)

بعدها اشرف دیوان اشعار خود را که بیشتر بر موازین شعر کلاسیک و به تأسی از قدما سروده شده است در مجموعه ای بنام «تالار آینه» به چاپ رساند.

وی در جایی از مقدمه دیوان اشعار خود ضمن بر شمردن شجره خانوادگی، می نویسد: «مادرم همیشه در سرودن اشعار مشوق من بوده است بیشتر زندگی من در سرزمین خرم گیلان در کنار دریای نیلگون بحر خزر در ویلای اشرف سرا گذشته و به گلکاری علاقه فراوان دارم و...»

علاقه او به طبیعت و دریا، گل و سبزه بویژه سرزمین سبز و خرم گیلان موجب شد تا در بیشتر اشعار خود این فضا را مجسم کند. بیشتر اشعار این بانوی سخنور در وقت خود در برخی روزنامه ها و مجلات کشور به چاپ رسیده است.

از اشرف ۶ فرزند بجای مانده است. ■

نیم نگاهی به زندگی زنده یاد جهانگیر سرتیپ پور

در سوم شهریور ۱۳۲۰ که قوای روس، گیلان را اشغال نمود به جنگل زد تا مقدمات یک نهضت پارتیزانی را فراهم آورد که انعقاد قرارداد دولتایران با متجاوزین در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ این نیت را عظیم گذاشت. از اینرو در صدد تشکیل جمعیتی به نام «خورشید» برآمد که به ظاهر کارهای فرهنگی را رجه همت خود ساخته بود و حفظ سنت‌های ملی را تبلیغ می‌کرد. اشغالگران از حکمران وقت خواستند آن را منحل کند. در نتیجه با کمک عده‌ای از جوانان پرشور جمعیت منحله خورشید، اقسام به تأسیس شرکتی به نام «روزی» کرد که اهم فعالیت آن توزیع کالاهای اساسی در روستاها بود. در آن زمان شرایط جنگی سختی بر کشور حاکم بود و قوای بیگانه در گیلان مستقر بودند و به سرمد بویژه روستائیان بسیار سخت می‌گذشت. حوزه فعالیت شرکت روزی، منطقه فومنات و خوالش بود که باز به اشاره شورویها از ادامه کار آن جلوگیری بعمل آمد.

سرتیپ پور بار دیگر دست به کار شد و بنیان نهضت مقاومت منقنی را که مرحوم بهاءالدین املشی و آخوند آقا سید حسن اشکوری از اعضاء اصلی آن بودند فراهم آورد. چندی بعد هسته مرکزی نهضت مقاومت سلحشانه را در «هسره دشت لیساره» سازمان داد و علاوه بر آن در مناطق کوهستانی آستارا، خارم، رودبار و صمارلو دیده شد که نقش‌های تحریک‌آمیز برعهده گرفته است. از اینرو عوامل ارتش سرخ با او درگیر شده به خارج از گیلان تبعیدش کردند.

در کشاکش انتخابات دکتر مصدق بازاریان رشت شورایی به نام «شورای بازار» رشت، تشکیل دادند که وی به ریاست آن انتخاب گردید. این شورا در جریان ملی‌شدن نفت در گیلان نقش مؤثری ایفا کرد. از سال ۱۳۳۰ از سوی انجمن شهر رشت به‌سبب شهردار انتخاب شد و مدت دو سال و چند ماه بر سر این کار بود و در این مدت منشأ خدمات ارزنده‌ای به شرح زیر گردید: فاضلاب‌کشی خیابانهای اصلی و خرید ماشینهای مکنده، تقویت اداره آتش‌نشانی، استقرار کارگاههای گلدوزی و حصیربافی و صنایع دستی دیگر در نوانخانه به منظور تعلیم اطفال یتیم و بینوایان، ایجاد هنرستان و چند واحد آموزشی دیگر برای اعتلای دانش محصلان با بودجه شهرداری و کمک عامه، خدمات بهداشتی گسترده از جمله مبارزه با کچلی و سپاسی تمام محلات شهر علیه حشرات و جاتوران مؤذی، چاپ نقشه شهر رشت به مقیاس یک هزارم وسیله دایره جغرافیایی ارتش و نصب اقدام بهداشتی و عمرانی دیگر.

سالها بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در انتخابات دور اول مجلس بیستم که مصادف با نخست‌وزیری دکتر اقبال بود به نمایندگی مردم رشت برگزیده شد. اما نمایندگان آن دوره به دستور شاه مجبور به استعفا شدند. شریفاتامی در رأس امور قرار گرفت و بجای مجلس ۲۰، مجلسی معروف به مجلس زمستانی بر سر کار آمد که بیشتر فرمایشی بود.

در مرداد ۱۳۴۲ بار دیگر به نمایندگی مردم رشت انتخاب گردید و این بار موفق شد به مجلس راه یابد. چند ماه بعد از ورود به مجلس، در مقابل فراکسیون «کاتون» مترقی، به ریاست حسنعلی منصور (نخست‌وزیر آینده) فراکسیونی تشکیل داد بنام فراکسیون مستقل که نمایندگان آن اغلب در مقابل تندرویهای مجلس مقاومت می‌کردند. در عین حال به ریاست کمیسیون عرایض مجلس شورا انتخاب شد و بنوای یکی از سه نامزد ریاست مجلس آینده معرفی گردید.

در این دوره پای قرارداد وین به میان کشیده شد و یک ماده از آن که معافیت مستشاران نظامی (احیای کاپیتولاسیون) را شامل می‌شد به مجلس پیشنهاد گردید. سرتیپ پور و گروه هم‌دلان وی در فراکسیون مستقل با این لایحه مخالفت کردند اما لایحه با ۶۳ رای مخالف در مقابل ۷۴ رای موافق (تنها با احتساب ۱۱ رای بیشتر که در آن زمان عجیب بود) به مجلس قبولانده و تصویب شد. این مخالفت موجب شد تا از انتخاب ریاست مجلس برای سال بعد که نامزد شده بود انصراف داده از پشت تریبون بخواهد از انتخاب او سرفنظر کنند.

در زمان تصدی نمایندگی مردم رشت منشأ خدمات زیر گردید:

اقدامات اولیه برای ساختن راه (رشت-فوسن-سیانه) که در تاریخ اول شهریور ۱۳۴۴ کلنگ آن به زمین زده شد. اعتبار خرید زمین برای احداث فرودگاه رشت - خرید بانک خون برای بیمارستان پورسینا - توسعه کتابخانه ملی رشت - اقدام به تأسیس دانشکده کشاورزی و گرفتن ۲۰۰ هکتار زمین برای تأسیس دانشگاه گیلان - گرفتن زمین از افراد خیر و اعتبار از دولت برای تأسیس زایشگاه بزرگ رشت و اقدامات مفید دیگر.

سرتیپ پور از سالهای ۱۳۵۰ به بعد از کارهای سیاسی و اجتماعی کناره گرفت و بار دیگر به فعالیت‌های فرهنگی روی آورد. از جمله عضویت در هیات انبای سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، عضویت در پنجمین کنگره بین‌المللی باستانشناسی و هنر ایران، رئیس هیات‌مدیره سازمان فولکلوریک ایران و امثال آن. ضمناً به نگارش



آن چه در پی می‌آید تلخیصی است از شرح حال روانشاد جهانگیر سرتیپ پور مؤلف کتاب نامها و نامدارهای گیلان که در مقدمه جلد سوم گیلان نامه آمده است.

جهانگیر سرتیپ پور سه سال قبل از فرمان مشروطیت، در سال ۱۲۸۲ شمسی در محله سبزه میدان رشت پا به عرصه وجود گذاشت. پدرش عزیزالله‌خان معروف به آقاخان در این زمان درجه سرتیپ‌دومی و عنوان اجداد ملطنتی داشت که یک سال بعد از تولد فرزند به علت عارضه فلج پا درگذشت و مادرش که بانویی مدبر، هوشمند و فداکار بود سرپرستی او را برعهده گرفت.

سالهای کودکی و نوجوانی او مقارن ظهور استبداد محمدعلی‌شاهی و سوج آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی بود. تحصیلات مقدماتی را در مدرسه سعادت رشت که به مدیریت یکی از مشروطه‌طلبان آن زمان اسمعیل پوررسوله اداره می‌شد گذراند. از سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۰ گیلان مرکز از قشون نظامی بویژه قشون خارجی خالی نبود. از این رو سرتیپ پور جوان که روح سلحشوری و عرف وطن‌پرستی در رگهایش جریان داشت در سن ۱۷ سالگی رسماً به نهضت جنگل پیوست و در عداد رزمندگان سردار جنگل «میرزا کوچک‌خان» درآمد. در جریان درگیری قوای سرخ کودتاجی و جناح کوچک‌خان، کارش به اعدام کشید و حکم تیرباران به نام او خوانده شد اما بنوعی از سبک جان سالم بدر بود.

بعد از شکست نهضت از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ به خدمات فرهنگی و هنری روی آورد. چند سال بعد، در زمان اوج خفتان رضاشاهی، فعالیت‌های فرهنگی خود را شدت بخشید و به تشکیل جمعیتی به نام «آزاده» مبادرت ورزید که بعداً با همکاری و اتحاد جمعیت دیگر، به نام «آزاد ایران» معروف شد و مدت چهار سال در کارهای نمایشی، تشکیل کتابخانه و کلاس آکابر و دیگر فعالیت‌های فرهنگی مفید اقدام نمود که همه به حکم روز تعطیل گردیدند. در خلال این سالها بارها به عضویت انجمن تربیت‌بدنی، شورای فرهنگ استان، انجمن نیکوکاری، انجمن حمایت مادران و امثال آن درآمد و گاه به ریاست هیات مدیره این انجمن‌ها رسید.

شیشه ایرانی

شینجی فوکایی
ترجمه انگلیسی: انداب. کراوفورد
عکسها از: بین تاکاهاشی
انتشارات ویدرهیل [و] تانکوشا
توکیو ۱۹۷۳، نیویورک ۱۹۷۷
۱۸۸ صفحه، قطع رحلی، چاپ و صحافی لوکس

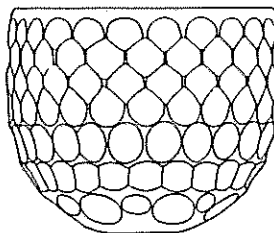
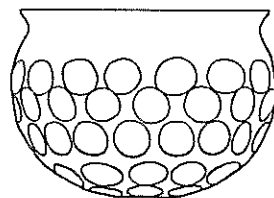
اصل این کتاب در سال ۱۹۷۳ به زبان ژاپنی نوشته شد و ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۹۷۷ منتشر گردید. متن کتاب شامل پیشینه شیشه در ایران، هنر شیشه‌گری در ادوار مختلف از قدیمی‌ترین ایام ایران باستان تا دوره اسلامی، و تعرفه نمونه‌های بسیار زیبا و هنرمندانه‌ای است که نزد کلکسیونرهای ژاپنی موجود است و بر رویهم در سه فصل تنظیم یافته است.

فصل اول (دوره نخستین) که از دوران پیش از تاریخ تا عهد هخامنشیان صحبت می‌کند و مشتمل است بر شیشه‌های مکشوفه در ایلام، مارلیک، حسنلو و دیلمان

فصل دوم (دوره اشکانیان و ساسانیان) در این فصل نویسنده در فن و هنر شیشه‌گری باریک می‌شود و از کارگاهها، طرز ساخت، اشکال گوناگون و دیگر موارد قابل بحث صحبت می‌نماید و آنگاه از شیشه‌های مکشوفه در منطقه دیلمان و شام رستم آباد نمونه مثال می‌آورد. در این فصل طرح‌ها و تصاویری از انواع ظروف، جام، گلدان، گردن‌بند، سینه‌ریز، حلقه‌های تزئینی و دیگر زیورآلات، قطعات بازی، انواع مسره و ... آمده‌است که بر هر یک شرح مختصری نوشته شده است.

فصل سوم (دوره اسلامی) مربوط به هنر شیشه‌گری در عصر اسلامی است. مقدمه، فصول سه‌گانه و بخش یادداشتها در ۶۶ صفحه نخست کتاب به انجام می‌رسد و آنگاه تصاویر رنگی از نمونه‌های برجسته شیشه‌های مکشوفه در مناطق یاد شده (۸۹ تصویر در ۱۲۲ صفحه) با شرح مختصری از نوع شیشه، محل اکتشاف، قدمت، اندازه و وزن همراه نام کلکسیونر آنها می‌آید. لازم به توضیح است از ۸۹ تصویر (اثر) ۵۹ تصویر مربوط به مکشوفات گیلان، ۱۶ تصویر از گرگان و ۱۴ تصویر دیگر از سایر مناطق ایران از جمله شیراز و اصفهان است.

SHINJI FUKAI

PERSIAN
GLASStranslated by
Edna B. Crawfordwith photographs by
Bin TakahashiWEATHERHILL/TANKOSHA
New York, Tokyo, Kyoto

جهانگیر سرتیپ‌پور

خاطرات و تنظیم یادداشت‌ها و ادامه پژوهشهای خود دست زد.

از کارهای نخستین او در زمینه هنر تأثر می‌توان از نمایش «عاقبت وخیم» نام برد که عواید آن به نفع ایجاد بیمارستان پورسینا صرف شد (سرتیپ‌پور یکی از پائیان نخستین این بیمارستان و از مشوقان اصلی سردمداران شهر برای احداث بیمارستان مذکور بوده است). دیگر نمایشنامه‌های نوشته‌شده عبارتند از اپرت فردوسی که به مناسبت هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ در تهران اجرا شد و مورد استقبال بی‌نظیر مردم قرار گرفت، انوشیروان و مزدک به قلم گریگور یقیکیان که با کمک او از ارمنی به فارسی ترجمه کرده، خشایارشا و فتح آتن که در تماشاخانه دهقان تهران روی سن رفت، آخرین روز بابل بوسیله آنترال هنر که باز در تهران اجرا شد و چندین نمایشنامه دیگر.

نگارشات دیگری در زمینه‌های ادبی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی اغلب در مجلات و روزنامه‌های تهران و رشت مثل ندای گیلان، البرز، ترغیب، پرورش، فکر جوان، روئین، سپیدرود، پادنگ، مجله یادگار و غیره انعکاس داد که گاه به امضای مستعار چاپ می‌شد.

آثار منتشرشده جهانگیر سرتیپ‌پور به شرح زیر است:

- ۱- گیلاننامه (جزوه‌ای در ۵۴ صفحه مصور در ترفه محصولات کشاورزی و دامی و اوضاع طبیعی که به مناسبت تشکیل نمایشگاه کشاورزی در آبان‌ماه سال ۱۳۳۵ خورشیدی در رشت چاپ شد)
- ۲- اوخان، مجموعه بیش از ۷۰ تصنیف گیلکی که آنگذ ۱۵ تراژدی آن را خود ساخته و بقیه روی آهنگهای خارجی تنظیم یافته است و در سال ۱۳۳۷ به شیوه بسیار مطلوبی منتشر شده است.
- ۳- نشانیهایی از گذشته دور گیلان و مازندران که در سال ۱۳۵۶ چاپ و منتشر شد که مربوط به تاریخ باستان شمال ایران تا زمان ساسانیان است.
- ۴- ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی که سال گذشته از سوی نشر گیلکان رشت چاپ و منتشر شد و نخستین کتابی است که در زمینه دستور زبان گیلکی در ایران نگارش یافته و از نظر واژگان حاوی بسیاری از لغات اسمیل، کهن و فرابوش‌شده گیلکی است.^{*}
- ۱- ناسبا و نامادهای گیلان (فهرست الفبایی نام بزرگان علم و هنر و ادب و تاریخ گیلان به انضمام توصیف اماکن تاریخی).

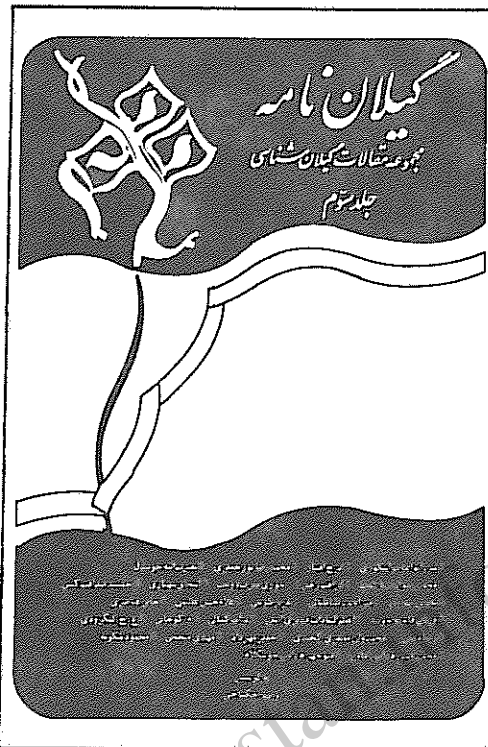
گیلان نامه (جلد سوم)

مجموعه مقالات گیلان شناسی
به کوشش م. پ. جکتاجی
رشت، طاعتی، ۱۳۷۱
پانزده + ۳۸۹ صفحه، ۳۲۰۰ ریال

سومین مجلد از گیلان نامه (مجموعه مقالات گیلان شناسی) در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان، ادبیات و مردمشناسی گیلان به کوشش م. پ. جکتاجی، ماه گذشته از سوی انتشارات طاعتی رشت منتشر گردید.

جلد اول گیلان نامه با ۲۱ مقاله از ۲۱ نویسنده در ۲۶۰ صفحه و جلد دوم آن با ۲۷ مقاله از ۲۷ نویسنده در ۴۶۰ صفحه به ترتیب در سال ۱۳۶۶ و ۱۳۶۹ منتشر شده بود و اینک جلد سوم با ۲۵ مقاله به بازار کتاب عرضه شده است.

هدف گیلان نامه آن طور که از مقدمه کتاب برمی آید «براین بوده و هست که حداقل سالی یک جلد از این مجموعه انتشار یابد با موضوعاتی متنوع، نو و فراگیر در همه زمینه‌های مربوط به گیلان از عزیزان گیلانی و غیر گیلانی



که در گوشه کنار گیلان، ایران و جهان پراکنده‌اند... «نویسندگان گیلان نامه در هر جلد چهره‌های جدیدی هستند که در شماره‌های پیش حضور ندارند مگر عزیزانی که از دست شدند» ... «او هر بار به عزیزی از عزیزان گیلانی هدیه می‌شود که در تمامی عمرش خدمات ادبی، هنری و پژوهشی برجسته‌ای به فرهنگ بومی گیلان کرده باشد» از همین روست که گیلان نامه سوم به استاد زنده یاد جهانگیر سرتیپ‌پور دانشمند کهنسال گیلانی تقدیم شد.

یکی از بخشهای قابل توجه این مجموعه پیوست آخر کتاب است که طی آن از رجال در گذشته فرهنگ و هنر و ادب گیلان زمین در سالهای اخیر اشاره مختصر شده است. همت والای آقای فریدون طاعتی مدیر انتشارات طاعتی در مورد چاپ و نشر این مجموعه شایان تقدیر است و امید است که همه ساله مجلدات جدید آن را تقدیم فرهنگدوستان کشور نماید و نسبت به تجدید چاپ شماره اول آن که هم اکنون نایاب می‌باشد اقدام عاجل بعمل آورد.

مروری بر فهرست مندرجات جلد سوم این مجموعه، ما را با موضوعات مختلف مطروحه در کتاب و نویسندگان آنها آشنا می‌کند.

غلامحسن عظیمی / کیلیکی‌شعرا

دکتر جابر عناصری / شبیه‌نامه حضرت سیدجلال‌الدین اشرف

قربان فاخته جوینه / اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گیلان در آستانه انقلاب مشروطیت

تراب گمائی / خاطراتی از ماجرای جنگل و به دار شدن دکتر حشمت

م. کوچانی / حکایتی و روایتی از آستانه و بادام زمینی آن

ع. ج. لنگرودی / فرهنگ کیلیکی-روسی

دکتر رضا مدنی / چند یادآوری پیرامون بزرگان دانش و هنر گیلان

محمدولی مظفری / و سمار

سید جعفر مهرباد / ترانه گل پامجال

مهدی میخچی / حرفی از هزاران

محمود نیکویه / میرزا حسین‌خان کسمایی، شاعر و روزنامه‌نگار جنبش جنگل

دکتر محمدحسن هدایتی امامی / استخدام چایکاران چینی در مزارع چای گیلان

منوچهر هدایتی خوشکلام / گیل و دیلم و دریای گیلان در شاهنامه فردوسی

ابوالقاسم اشکوری / روزنامه کنام، از ملوع تا افول

دکتر ایرج افشار / نهضت جنگل و استرآباد و مازندران

محمدرضا پورجعفری / نشانه‌های مصدري و پیشوندها در گویش کیلیکی گیل دولاب

نصرت‌الله خوشدل / ماهر و زهره

محمد رسول دریاگشت / هدایت‌خان گیلانی (وقایع سالهای ۱۱۶۰-۱۲۰۰ قمری در گیلان)

ابراهیم رهبر / نام کسماء

حوری سیرت‌پرست [و] اعظم‌السادات قدیسری اصلی / پوشاک قدیم کیلیک‌ها

سرهنک اسحاق شهنازی / غزلهای کیلیکی

دکتر جمشید صداقت‌کیش / آثار دیلمیان در فارس

حسین صمدی / نمونه‌هایی از واژه‌های همانند در زبان مردم گیلان و مازندران

دکتر میراحمد طباطبائی / شمای درباره تحول واژه‌های عربی در زبان کیلیکی

عزیز طولی / «کرجی» و کرجی‌سازی در انزلی و اصطلاحات کرجی‌بانان

نامه‌های رسیده

با تشکر از عزیزان خانمها و آقایان:

● شفت - ک. قلی‌زاده

نامه مفصل و پربار شما رسید. می‌توانید بیشتر یاوریمان کنید. برخی از موارد پیشنهادی شما را کم و بیش داریم انجام میدهم.

● تهران - حافظ موسوی

در بیشتر موارد با شما هم رای و موافق هستیم و بگمانمان همان نظرات شما را داریم کم‌کم تأمین می‌کنیم. زمان میخواهد و مجال.

● تهران - علیرضا حسن‌زاده شاهخالی

دو نامه مفصل همراه محبت‌های رسید. برخی از آنان در دست بررسی است. به ولایت که آمدید حتماً با ما تماس

بگیرید.

● سیاهکل (بیزاد تیزرو)

همکاری خود را با ما گسترده‌تر کنید. کارتان در نوبت

است.

● انزلی - علیرضا یزدانیان

زنده باشی و صورت: نامه محبت آمیزتان متأثرمان کرد. از اینکه ما را همدرد تشخیص دادید ممنونیم. اگر عکس مربوط به آلبوم پدرتان را بما برسانید شاید انگیزه‌ای باشد به طرح مسئله‌ای تازه در گیلخواه با همکاری شما.

● این دوستان از ما خواست‌اند مطالب کیلیکی را بیشتر کنیم.

محمد گرانی، محمد حسین یوسف پورچهارده و اکبر حسین پوراج بیش از رشت - سید محمد آل یاسین از بازار جمعه - مرتضی بازغی و کنال ارجمند از لاهیجان - ن. رستمی از بندرانزلی - فرزانه امیر ابراهیمی از لنگرود و دهما

نامه دیگر ...

چشم بندریج این کار را هم خواهیم کرد.

● این عزیزان ما را مورد تشویق و عنایت قرار داده‌اند:

تهران (منوچهر پریشاد) - بجنورد (رامین اله مانی) -

رشت (شادی‌ن) - اشکوریانین (نورالدین رمضانی جیرکلی) -

قزوین (کاظم کبیرزاده) و ... سپاسگزار لطف شمایم و امید که

با یاری شما سالها دوام آوریم.

● نامه این عزیزان را از شهرهای دوردست کشور دریافت

داشته‌ایم:

علی‌رنجبر نیایی (بوشهر) - مراد خسته‌دل (خوی) -

کامران میزبان (اصفهان) - رحمت اله اقتداری و الف، تقوی

(کرج) - رجب یزدان‌یار، کمال خجسته و هاشم منجد

(مشهد) و ... دستتان درد نکند که گیلخواه را تبلیغ می‌کنید.

● و با تشکر از ابراز لطف دوست شاعرمان محمدرضا

قربانی (تهران)

سندی بازیافته از انقلاب مشروطیت گیلان

محمود دهقان

بدون شک یکی از کانونهای اصلی افکار مشروطه‌خواهی در جنبش مشروطیت، گیلان بود. اکثر کتابهای معتبری که در این زمینه تألیف گردید، فصل یا فصولی را به نقش گیلان و جان‌فشانیهایی مردم آن برای حصول آزادی و محور استبداد اختصاص داده‌اند، تا بدانجا که باستناد اسناد به‌جامانده میتوان به جرأت ابراز نمود اول بار کلمه مشروطیت از دهان مشروطه‌خواهان این سرزمین جاری گردیده است: «اسنادی که در دست است نشان میدهد، که مردم رشت هنگامیکه در کنسولخانه انگلیس متحصن شده بودند کلمه ((مشروطیت)) را در نامه‌ای که امضا کرده بودند ذکر نموده‌اند»^۱ و این جز نشانه رشد فکری و منش آزادیخواهی گیلانیان که در اکثر تحولات اجتماعی پیشقدم بوده‌اند نیست

آقای فریدون آدمیت در همین زمینه چنین می‌نویسد: «از نشانه‌های فکر مترقی آزادیخواهان رشت اینکه در اوآن تکوین نهضت ملی که هنوز عنوان ((مشروطیت)) در میان اهالی ولایت رواج نگرفته بود، مشروطه‌خواهان آن شهر هدف سیاسی مشخصی داشتند، و در عرض حال خود خواستار ((دستخط آزادی و مشروطیت)) شدند- ۲۷ رجب ۱۳۲۴ هـ. ق- اصطلاح ((مشروطیت)) در این اوآن خاص طبقه روشنفکران بود»^۲

مقدمات کار مشروطیت در گیلان نیز همانند پایتخت و تبریز با تشکیل انجمن‌ها و کمیته‌های سری و علنی که در آن عده‌یی از آزادیخواهان و معاریف و روحانیون مبارز گرد آمده بودند فراهم گردید: «انجمن‌هایی که در آن زمان در گیلان تأسیس شده بود عبارتند از انجمن ابوالفضلیه که عده زیادی از اهالی کوی و برزنهای رشت عضو آن بودند، انجمن صفا...، انجمن مجاهدین، انجمن خیریه که از مستبدان حمایت میکرد، انجمن چمارسرا، انجمن سیاریه...، انجمن روحانیان، انجمن ملاکین...، انجمن وفا...، انجمن فاطمیه...»^۳

البته تعداد انجمن‌ها در گیلان بیش از این بوده‌است، بطوریکه رایبنو در گزارش خود^۴ از هیجده انجمن که صرفاً توسط مردم تشکیل یافته بودند نام می‌برد و نیز اعلامیه‌یی در اختیار بنده است که حکایت از وجود انجمن‌هایی بنام کبیر، معامدین و حسینی دارد. ۵. بنابراین شناخت ماهیت و عملکرد این‌گونه انجمن‌ها از اهمیت بسزایی برخوردار است و بدیهی است که هیچ تحلیلی خارج از بررسی کلیه اسناد و مدارک مربوط به این تشکیلات که در بسیج توده‌های مردم برای پیشبرد اهداف نهضت مشروطیت نقش فعالی داشته‌اند نمی‌تواند بر واقعات متکی باشد و دقیق‌تر گفته باشیم: «تاریخ درست و بی‌غل و

غش و دور از اوام و خیالات و افسانه‌بافی آن است که به اسناد و مدارک عصری و صحیح متکی باشد»^۶ در این جا جهت آگاهی خوانندگان و محققان ارجمند یک نسخه از اعلامیه انجمن ابوالفضلیه رشت درج مییابد. انجمن ابوالفضلیه از جمله تشکیلات قدرتمند و پُرطرفدار رشت بود که رهبری آنرا مرحوم سید عبدالوهاب صالح^۷ بهمه داشت، نقش این انجمن در روشنگری اذهان توده‌های مردم بخصوص در برانگیختن دهقانان و بهره‌مندی از نیروی آنان در مبارزه علیه استبداد انکارناپذیر است. بطوریکه در نهایت تلاش انجمن منجر به تشکل و گردمایی و اعتراض دهقانان بر علیه

مقاله اربابان می‌گردد. رایبنو در این مورد چنین گزارش می‌دهد: «بناصت تن از رعایا در مسجد خواهر امام از تعدیات مالکین متحصن شدند، بلکه گفتند ما دیگر مال‌الاجاره نمیدهیم»^۸

و ندادن مال‌الاجاره اولین سیلی انقلاب است بر گونه نظام حاکم بر اقتصاد آنروز، اما در اعلامیه موردنظر می‌بینیم که از مال‌الاجاره حقه ارباب دفاع شده است و این البته با توجه به شرایط تنها شیوه مسلط بر تولید آن روزگار یعنی فئودالیته و قدرت بی‌چون و چرای مالکین بزرگ که در ایالت زرخیز گیلان دارای ده‌ها پارچه آبادی بودند نمی‌تواند جنبه منفی انجمن باشد.

دفاعیه مزبور بتحقیق یک تاکتیک سیاسی و صورت ظاهر قضیه است، در باطن انجمن ابوالفضلیه: «که به انجمن عباسی شهرت گرفت و اسمش باب طبع طبقه عوام خاصه دهاتیان بود»^۱ در تحریک دهقانان نقش اساسی و موثر خود را ایفا می‌کرد و حتی دو نفر از اعضای فعال این انجمن بنامهای: «میرزا رحیم شیشه‌بر و سیدجلال معروف به شهر آشوب سهم عمده...»^۱ در تحریک زارعان داشتند تا بدانجا که میرزا رحیم شیشه‌بر: «دردهات اعلام کرده بود: «رعایا

(اعلان)

تو ازم انک نیار ارم انبهرن کسی ❀ حسود را چه کم که بر بخیخ خورشید است
از طرف انجن اتحادیه خیر ابرالفضلیه خدمت انایان عظام زجت افزا
میشود از قراریکه با انجن محترم خبر رسیده بعضی در شهر شهرت داده اند
که از طرف انجن نبط با طرف فرساده شده که رعایا را افری نمایند
مال الاجاره چون اتهام صرف بوده لازم شد که دفع اتهام از انجن بنمایم
که مضرضین دماغشان بنحاک مالیده شود از تاریخ زمانی که انجن مجتهد
لسکیل یا تمذ الکتون وجد انبهرن هر کس که بنجاهد حقوق کسیر اصابع ما
یا مال الاجاره حقه ارباب ملک را ندهد ولو کفقران باشد ابداداً حمایت
انجن نیست و از عضویت انجن خارج است و اعضای انجن به هیچ وجه
از او حمایت نمی‌کنند ولی امید داریم مخالفین ما را ما یکشت ملت ضعیف
که یکسالت جان و مال ما تلف شده در راه مشروطیت دست کشیده
امید داریم از توجبه امام عصر علیه السلام دفع نقاب بشود و مخالفین یک اندازه
دلشان مال مظلومین بسوزد خدا یا شاهد باش با اهدی غرضی نداریم مگر
با کسانیکه محل اساس مقدس مشروطیتند



حمزه بن عبدالعزیز دیلمی

غلامرضا نجفی

مرحوم میرزا عبدالله افندی اصفهانی صاحب کتاب «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» نیز از ایشان بعنوان فقیهی بزرگ یاد کرده و درباره لقبشان (سالار - سالار) می‌فرماید: «سالار - لفظ پارسی است و معنای آن در واژه طبرستانها به معنی رئیس است که مبهتری مردم را به عهده دارد، و ادامه می‌دهد که سالار در اصل سالار بوده و به مقتضای رسم الخط سالار نوشته شده است».

میرزا محمد تنکابنی در کتاب قصص العلماء ص ۳۱۱؛ درباره این عالم گیلانی می‌گوید: «ایشان از اهل دیلمان گیلان هستند و بعضی عقیده‌مندند که ایشان به جای شیخ مفید نیز درس می‌گفته است و در بعضی از کتب بنظر رسیده که شیخ طوسی صاحب تهذیب و استیصار از او اجازه دارد».

استاد علی دوانی در کتاب مفاخر اسلام ج ۳ ص ۳۱۲ بعد از تحقیقاتشان درباره این عالم امامی - معتقد هستند که ایشان از اهل دیلم رودبار کنونی و نواحی قزوین در گیلان بوده‌اند نه مازندران.

از جمله آثارشان باید المقنع فی المذهب - التقرب فی اصول الفقه - المراسم - الرد علی اسی الحسین البصری فی نقض الشافی - التذکره فی حقیقه الجواهر - را نام برد.

در شناخت مقام والایشان همین بس که قائم مقام استاد خویش سید مرتضی در درس بوده‌اند و نیز سید مرتضی در «پاسخ مسائل سالاریه» از وی به «استاد» تعبیر نموده‌اند و همین جلالت قدر او باعث شده که ایشان و دو تن دیگر، استادشان سید مرتضی را غسل دهند و عهده‌دار تدفین آن شخصیت بزرگ گردند.

درباره تاریخ وفات سالار دیلمی اختلافی وجود دارد ولی آنچه استاد علی دوانی بدان اشاره نموده‌اند اینست که:

«سال وفات (سالار دیلمی) همان ۴۴۸ است که صفدی گفته است».

درباره مدفن وی نیز صاحب ریاض العلماء و حیاض الفضلاء عقیده دارد که در قریه خسرو شاه تبریز مدفون است.

منابع

- ۱- امل الامل - محمد بن الحسن (الحر العاملی)
- ۲- روضات الجنات - سید محمد باقر خوانساری ترجمه: محمد باقر ساعدی خراسانی
- ۳- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء میرزا عبدالله افندی اصفهانی - ترجمه: محمد باقر ساعدی خراسانی ج ۲
- ۴- قصص العلماء - میرزا محمد تنکابنی
- ۵- مفاخر اسلام - استاد علی دوانی ج ۳

با مهاجرت سادات از قدیم الایام و زمینۀ مساعد در خطه گیلان مردم این ناحیه مفتخر به گرایشات مذهب حقه شیعه شدند. حضور سادات در این نواحی که رهبری مذهبی و اعتقادی مردم را بعهده داشته‌اند باعث شد که مردم بیش از پیش با اصول و زیربنای فکری اسلام که لب‌الب آن ولایت است آشنا گردند. و در بین این مردم معتقد، بوده‌اند بزرگانی که برای آشنائی بیشتر با علوم اسلامی و نیز تشریح و تلمذ در محضر اساتید بزرگ این علوم دست به مهاجرت از گیلان زدند.

از اینرو در بین دانشمندان امامیه، دانشمندان بزرگی نیز از خطه گیلان برخاسته‌اند که باعث مباهات این خطه سرسبز شده‌اند.

از جمله آنها - شخصیت بزرگی چون شیخ ابویعلی سالار بن عبدالعزیز دیلمی قرار دارد. معظمله در علوم اسلامی خصوصاً در فقه، کلام و نحو تبحر خاصی داشته و سرآمد علمای عصر خویش بوده است، نام او حمزه و لقب او را سالار گفته‌اند. وی از اجله شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی بوده است.

از جمله دانشمندانی که درباره عظمت و جلالت این عالم امامی در کتابشان سخن گفته‌اند عبارتند از: شیخ منتجب‌الدین رازی که در کتاب فهرست خود گوید:

شیخ ابویعلی سالار بن عبدالعزیز دیلمی فقیهی ثقه و از دانشمندان بزرگ بوده است کتاب «المراسم العلویه والأحكام النبویه» از آثار اوست و ما از پدرمان، از جدمان از او روایت می‌کنیم» و لازم به گفتن است که از جمله آثار مرحوم محقق حلی - تلخیص کتاب مراسم سالار دیلمی است.

علامه حلی در کتاب خلاصه الاقوال خود فرماید:

ابویعلی سالار بن عبدالعزیز دیلمی قدس الله روحه - در علم و ادب و امثال اینها از مشایخ پیشین ما می‌باشد، و از موجهان ثقات بوده است».

شهبید اوک، محمد بن مکی، بعد از آنکه شاگردان سید مرتضی را نام می‌برد از سالار بن عبدالعزیز دیلمی بعنوان شاگرد سید یاد کرده و در یکی از مجموعه‌هایش خاطر نشان نموده است که اینان مراتب قراءت را از سید مرتضی فرا گرفته‌اند. و بعد می‌نویسد: گاهی او (سالار دیلمی) به نیابت از سید مرتضی تدریس می‌نموده است و در علم فقه و کلام و امثال اینها دانشوری فاضل بوده است.

مرحوم شیخ محمد بن الحسن (الحر العاملی) در کتاب «امل الامل» دو بار از سالار بن عبدالعزیز دیلمی با جلالت تحت عنوان ثقه‌ای جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن و فقیهی عالم یاد کرده است.

مال‌الاجاره خودشان را ندهند» و همچنین سهم «پيله اربابی» را هم ندهند. حرف او چنان مؤثر افتاد که زارعین جلو بارهای پيله حاجی‌رستم بادکوبه‌ای را گرفتند. همه را لگدمال کردند. اربابان هراسناک به انجمن ولایتی شکایت بردند. «بنابراین تحیب و کشاندن قشر وسیع خرده مالکان به اردوی انقلاب موردنظر و از وظایف انجمن بشمار می‌رفت که انجام گرفت.

اگر چه رهبری انقلاب مشروطیت را مالکان عمده‌ای چون محمدولیخان سپهسالار اعظم در دست داشتند ولی مالا نقش انجمن‌ها در بیداری اذهان توده‌های زحمتکش بخصوص آگاهی یافتن دهقانان به منافع خود بی‌تأثیر نبود تا بدانجا که نوشته‌اند: «در این دوره [دوران مشروطیت] تنها در ولایت گیلان است که پیش درآمد حرکت متشکل زارعین را ملاحظه می‌کنیم»^{۱۲}

اگر ارباب دهقان را اشرار و اوباش گفت، زارع نیز ارباب را مفتخورالایعین لقب داد و برویش ایستاد و مال‌الاجاره او را نپرداخت. مشروطیت دولتی بود مستعجل اما خوش درخشید، و آثار روشنگری آن دوران را بعدها دیده‌ایم.

امید که نشر این اعلان و شبنامه‌های دیگر - که انشالله در آینده صورت خواهد گرفت - سهم گیشه مردان شجاعی را که با خلوص نیت و پایمردی ستودنی در آن دوران جهل و استبداد برای کسب آزادی بپا خاستند - و اینک در غبار غم انگیز فراموشی از یاد رفته‌اند - هر چند اندک نمایانده‌باشد، و نیز دستمایه‌ی برای پژوهشگران گیلانی، که روشن کردن زوایای تاریک تاریخ گیلان را بر ذمه دارند.

توضیحات

- ۱- رائین، اسماعیل (انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران)، بی‌نا، ۱۳۴۵ - ص ۸۲
- ۲- آدمیت، فریدون، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، انتشارات پیام، ۱۳۵۴، چاپ اول ص ۲۲
- ۳- تدین، عطاء، الله (تاریخ گیلان و نقش گیلان در نهضت مشروطیت ایران)، انتشارات فروغی، ۱۳۵۳، چاپ اول، ذیل ص ۳۴۱
- ۴- روشن، محمد (مشروطه گیلان...) انتشارات طاعتی رشت، ۱۳۶۸، چاپ اول، صفحات ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۳۵۸
- ۵- بدینوسیله از سرکار علی‌خان هاجرپور طواف که در کمال بزرگواری و گشاده‌دستی اسنادملکی بدرشوهر خود مرحوم میرشمس‌الدین وقارالسلطنه وزیر داخله نهضت جنگل را در اختیارم قرار داده‌اند سپاسگزاری می‌نمایم.
- ۶- افشار، ایرج (قبالة تاریخ) انتشارات طلایه، ۱۳۶۸، چاپ اول، صفحه اول مقدمه
- ۷- تدین، عطاءالله، همان مأخذ ذیل صفحه ۳۰۱ و نیز جهت آگاهی از شرح حال این روحانی مبارز رجوع شود به ذیل صفحه ۲۹۸ به بعد
- ۸- روشن، محمد، همان مأخذ، صفحه ۶
- ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ - آدمیت، فریدون - همان مأخذ، صفحات ۶۹، ۷۳، ۷۴





ده طرح روستائی

محمود طیاری

آواز زن برنجکار

کار نوی مزرعه
برای من چه می کند
فعلگی نوی خانه های مردم
برای من چه می کند
وقتی حالا نتوانم شکم دخترم را سیر کنم
لا بد، بسرک شرور من
یکروز بی خبر می گذارد می رود:
یکنفر جنگلی می شود!

شخم

با قلا می کاریم،
تو شکم صاحب مرده ی خوکه،
چوجه هامونم که -
شغال می بره!
نازه:
نیستی که ببینی، وقتی میروم تو باغ
شخم بزیم،
دلیم جقه می کوبه! می کوبه!

درو

رو باهات
نمی نونست وایسه
برنجامونو که بریدیم،
افتاد.
بدجوری هم افتاد
به استم قسم
افتاده ام از خلق و خو
به رنگش نگاه کن
زرد چوبه!
علاج دردش مرگ نیس؟

سلام روستائی

من شرمگینم سخت
و آنها در تشویش
کیف بزرگ من
در دهکده ی کوچک تو
چه کارها که نمی کند
وقتی آنرا به دست می گیرم
باران یک سلام روستائی ست
که بر من می بارد!

جلبی

یک کوتوله ی شهری
با کیف گنده ئی که تو دست شه
جلوی بلندی خونمون وایساده
بابا علی رو می خواد
بابا علی دل تو سینه اش نیست
وقتی گالش کهنه شو پاش می کنه
نگاش به منه. یعنی:
مادر جا کو شو بزنده،
دختر علف شو بیره
پسر فاگونو پرده کنه
و من:

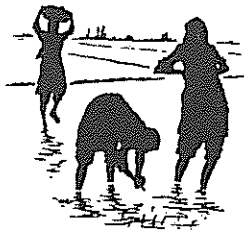
اون درخت چنار پوسیده یی رو که
کوتوله زیرشه،
با تبر بیاندازم
تا چشمهامون صبحها، از تو تلار
بیافته به شهر آفتاب!

دوشنبه بازار

بازار دوشنبه
سخت شلوغ بود.
پای هر درخت
یک امنیه!

به مشدی گفتم:
گوشواره هایم به گرو
راضی ام برود- دو زرع چیت بردارد
برای خودش، پیره نی.
مشدی گفت:
«مگر مردم را نمی ببینی- که من من دارند
نان به خانه هاشان می برند؟»

به چشمه ایم آب می زدم،
خنک بشوم
گاو دزد پائین محله مان را دیدم-
به یک امنیه، اسو تعارف می کرد:
مانم برد!
توبگو!



برنجزار

از برنجزار حرف می‌زنیم
درخت آلوچه‌ی قرمز
پرچین خیس
تبریزی‌ها، و درخت توت
و سگی که خودش می‌لیسه
و گاوی که گردنشو به تنه‌ی درختی می‌کشه
و کلاغها، کلاغها...

رشت

بلته: در حیطه روستانی با چوب و چپر
جاکو: چوب خرمن کوب
فامون: گوشواره‌های کلشی خانه‌های روستانی. رده گیر
باران
کتام: ایوان چوبی بلند، دو طرف یا یک طرف ایوان اصلی،
که نوع دیگر آن در باغ، به باغ کتام معروف است.
باکار: پادو، نماینده کد خدا

برخورد

یک خانه کوچک
با دو کتاف پست
ریسه‌ی پیاز سیاه
برگ مو و داربست
زن: سگ! توله سگ!
- نگیردمون؟
- نمی‌گیردت!

ناشتا می‌خوردن
با برنج سرد
دساشون سیاه
رنگ و روشن زرد

- حالت چطوره؟
- به زن برسی!
- کی تب می‌کنه؟
- این چیه می‌برسی؟
(با خودش، تولی:)
خونه مرغدونی
دختر بیرونی
مشدی زندونی
(آه می‌کشد)
- ببینم جوون
ظهر نمی‌مونی؟
- نه دیگه، میرم.

از توی بیشه
صدای تیشه
چشمه‌یی به آواز
مثل همیشه!

تعارف

بوته‌ی تمشک بود و، زمین شنی، و پسری که
به علف چینی می‌رفت.
وقتی بش رسیدم، ایستاد.
گفتم «بزن بریم»
گفت «زه، شما»
گفتم «فرقی نمی‌کنه، راه باریکه و هوام تاریک.
بالاخره یکی مون باس جلو بیافتیم».
گفت «باشه» و جلو افتادم.
هوا تاریک نبود. برنجزار هنوز نفس می‌کشید.
و خوشه‌ها در باد چنگ می‌زدند!



پاکار

شمر بی‌رحم
مسلمون بی‌دین:
پشت خونه‌م که، علف بود
گل آقام شانه به شانه‌ی کدخدا راه می‌رفت
همچه که اونجا روشخم زدم -
به دسته جفوری توش بکارم
از باکاری شم افتاد!

دوستان رامسری و تنکابنی ما

گیله‌ها و صفحات آن متعلق به شماست. با ارسال مطالب کوتاه و
متنوع مربوط به زادگاه خود در زمینه‌های فولکلور، ضرب‌مثل‌ها و
چیستان‌های محلی، شعر و قصه‌های بومی، اخبار فرهنگی و هنری
گیله‌وارا یاری دهید و صفحات آن را پر بارتر و خواندنی‌تر کنید.

واژه‌شناسی شرفشاه (۳)

خراستن

Xerāsten = هراسیدن - ترسیدن

این واژه، همان «هراستن» است به معنای هراسیدن، با ابدال «ه» به «خ» و شکل مصدری گویش گیلکی آن.

بکارگیری اسم معنی در شکل مصدری آن در شرفشاه مانند: پرهیزستن - تاوستن - ومستن - سوچستن - واستن - پاستن - و... مسبوق است چنانکه ملاحظه می‌کنید در این مصادر از علامت مصدری «ستن» استفاده شده است. فقط یک استثنا به نظر من رسیده و آنهم «پاستن» است. اگر پاستن را از پاس (اسم معنا+تن) بدانیم [که البته پاس به معنای نگهبانی است و مصدر آن به صورت پاسیدن به معنای رصد کردن (پاول هرن- اساس اشتقاق فارس- جلد نخست- ص ۳۳۵)] «خراستن» را هم از خراس (=هراس) +تن خواهیم شناخت و گر نه طبق قاعده باید یک «س» حذف شده باشد یعنی شکل اصلی آن «خراستسن» باشد مانند: جلیسکستن (جلیسک + سستن) - پیچستن - و پرکستن - تابستن - جنگستن - دوچولکستن - فوتورکستن. هراس با ابدال «ه» به «خ» «خراس» شده است.

ابدال «ه» به «خ» در تحول زبان از پهلوی به فارسی جدید بسیار به چشم می‌خورد مانند: هئور و تات Haurvatāt (اوستائی) که در پهلوی هرورات Harv - dāt و در فارسی خرداد Xur - dād شده است. و یا هشم Hešm پهلوی که در فاری خشم شده و بسیاری شواهد دیگر نظیر: هوک ← خوک - هورام ← خرم - هوسرو ← خسرو - هجیر ← خجیر - هورثیت ← خورشید.

شکل معکوس آن نیز خاصه در گویش گیلکی دیده شده است مانند «خیری» که در برهان به صورت «حیری» و به معنای ایوان آمده است (گرچه یادآور شده که «با خای نقطه‌دار هم بنظر آمده است») و شرفشاه به شکل «خیری» بکار برده که امروزه در گیلکی «هژه Hejre» و به معنای ایوان باریک و درازی است که در برابر چند اطاق قرار گرفته باشد. و یا «زنخ» که به «زنه» تبدیل شده است.

با این تفصیل، خراستن را هراسیدن و یا ترسیدن معنا کردیم. چنانکه در چهاردانه شماره ۴۷۸ با شکل مصدری خود به کار رفته است: عاشق بوا یره نوا چه عشق پرهیزستن خلقی گفت گفته و ملامتی «خراستن» تسلیم بوه وا روح عشقی لاوستن

واین سرا بعشقی میدان جیستن
ترجمه:

اینجا عاشق باش نباید از عشق پرهیز کرد و نباید - از گفتگو و ملامت مردم ترسید باید تسلیم بود و روز* از عشق سخن گفت و باید - سرا برید و به میدان عشق آویخت و در سه مورد دیگر نیز از همین مصدر با ساخت اول شخص مفرد به کار برده است:

«خراسم» Xrās - om می‌ترسم.

در شماره ۲۲ گفته است:

بگو برخ مانگ بتن یاسمین بووا
عمر اینه دواره من یا سمین بو وا
نیارم دنیستن «خراسم» چشم به بووا
دیم ولا مانه چشم میشن کو وا
ترجمه:

«بگو که رخسارش ماه و تنش یاسمین است. عمر چنین است، میگذرد؛ عمر من یا آن سیم تن باشد جرأت نگرستن ندارم می‌ترسم، که به او چشم زخم برسد صورتش به گل می‌ماند و چشم به دسته‌ای از بنفشه»

در دو مصراع اول این چهار دانه صنعت جناس مفروق (از انواع جناس مرکب) به نحو زیبایی استفاده کرده است. که به کارگیری جناس یکی از مشخصه‌های اشعار شرفشاه است.

در شماره ۲۳۶ میگوید:

ای وایه من که آشکار بون «خراسم» سر
نه بیره ده شامی دوست خفته جا بسر
مبا چه قضا بیرون پر سیانی بسر
ده شو که نشو سرنشت آدمی یا چه سر
ترجمه:

«وای بر من که هراسم آشکار شد و گر نه هنگامی که دوست خوابیده است می‌رقتم سیاهکاری‌های ما بیش از تقدیر، مباد برو که سرنوشت از انسان دور نشده است»
و در شماره ۳۰۸:

مادام شو و روح بعشقی برمجدم دوست دلتنگ
میان من و دوست دوری به بو هزار فرسنگ
چه آه من «خراسم» بسوجه بافلاک خرچنگ
به پشت زمین خلق بسوجه بدریا نهنگ
ترجمه:

همیشه شب و روز، دوست را با دلتنگی در عشقمی جویم
بین من و دوست هزار فرسنگ دوری شده است
از آه من می‌ترسم که در افلاک خرچنگ بسوزد
در روی زمین مردم بسوزند و در دریا نهنگ
و باز در شماره ۷۲۱:

این گویه عشقا وقت و بی وقت ناگاهی
شبان ایمن و واژ وقتا سحرگاهی
تعجیل مکن می دل «خراسم» اناگاهی

خیس اونبه دوست شیانا ز ما ناگاهی
ترجمه:

«این دل وقت و بی وقت و ناگاه از عشق سخن می‌گوید در نیمه شبان و بعضی وقتها در سحرگاهان شتاب مکن ای دل می‌ترسم که ناگهان دوست از رفتن خود برنگاه ما خار بنشانند»

واژه‌های ناآشنائی که در اشعار این محبت آمده است (با توجه به معنائی که در این اشعار دارند)

اناهایی = ناگهان

اونبه = بگذارد

بر = نزد - پیش

بسوزد = بسوزد

بوا = باش

بون = شد

بووا = باشد

به بو = شد

به بووا = باشد

چه = از

جیستن = آویختن

خیس = خس، خار

دنیستن = نگرستن

دواره = می‌گذرد

ده = دیگر

ده شو = برو

دیم = صورت

روچ = روز

سرنشت = سرنوشت

شامی = می‌رقتم

شبان ایمن = نیمه‌های شب

شیانا = رفتن را

کو = کوه - انبوهی از چیزی

گویه = می‌گوید

لاوستن = به لابه سخن گفتن

مانگ = ماه

مانه = مانند است

مجم = میجویم - جستجو می‌کنم

میشن = بنفشه

نشو = نرفت

نوا = نباید

نه بیره = و گر نه

نیارم = جرئت نمی‌کنم

واژ وقتا = بعضی وقتها

ولا = گل را

یره = اینجا.

پیرامون واژه‌های روسی در زبان گیلکی

مجله گرامی گیله‌وا

با درود فراوان، اگرچه اینجانب گیلانی نیستم ولی با شادی و لذت بسیار هر چهار شماره (سه جلد) مجله شما را از نظر گذرانده‌ام. گفتنی است که زبان و فرهنگ گیلان و مازندران و شاخه‌های متنوع آن از گنجینه‌های فناناپذیر ملت ایران است و استفاده از آن‌ها می‌تواند مانند کلیدی برای پی بردن به عمق تاریخ و فرهنگ ایران کمک نماید. ذیلاً مطلبی پیرامون رابطه واژه‌های روسی و گیلکی که خواننده محترمی برای شما ارسال داشته است تقدیم می‌شود.

با درود بسیار - دکتر سید محمد علی سجادیه

در صفحه ۳۷ «گیله‌وا» شماره‌های ۳ و ۴ شهریور و مرداد خواننده محترمی طرحی برای تحقیق واژه‌های روسی در زبان گیلکی عنوان داشته‌اند که بسیار ارزنده است. در این رابطه مواردی به نظر می‌رسد که جای تأمل دارد.

الف- روابط تاریخی دو منطقه همسایه و اقتباس واژه‌های مختلف از یکدیگر طبیعی است. شکل بسیاری از واژه‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها از روسی وارد گیلکی شده‌اند مانند «ماتوشکه» و «سوبوشکه»... ولی این ظاهر قضیه است.

ب- کمی تأمل و تفقد نشان می‌دهد که بعضی واژگان یاد شده ویژه گیلان بوده و نمی‌توانسته‌اند از روسی بیایند بعکس شباهت آن‌ها نشانگر نفوذ فرهنگ گیل و دیلم به شمال، و یا بالعکس وجود ریشه‌های مشترک آریایی است. برای مثال ریشه واژه «خوتکه» که نوعی مرغ آبی است. دلیل این امر روشن است اگر ما ریشه ایلامی «حیت Hit» و حوت یا حیت و خوت بمعنی رودخانه و محل آب را در نظر بگیریم و به تاریخ زبان‌های «زاگرو کاسپین» (زاگرس خیزی) توجه کنیم و نیز این نکته که مرغ مزبور در گیلان فراوان است (از نظر اقلیمی نیز گیلان مناسب‌تر است تا روسیه سرد و پر از برف) میتوان اندیشید که خوتکه در گیلکی اصیل است. این کلمه می‌توانسته بصورت خوتکه و اوتکه به زبان اوکرائینی که حرف خ ندارد وارد شود و از آنجا بصورت yтка روسی درآید؛ شاید هم شباهت به جهت تبار آریایی دو زبان باشد. به هر حال دور است که گیلان، پر از اردک و مرغابی نام این واژه را از منطقه سردسیری که اردک و مرغابی در آن زیاد نموده‌اند اقتباس کند. و حتی اگر روسیه اردکستان هم بود دور بود که نام «خوتکه» - که ریشه ایلامی آن نیز واضح است، از آنجا آمده باشد. منظوری این نیست که این واژه گیلکی از «ایلام» آمده، بلکه به نظرم زبان

ایلامی با گیلانی کهن ریشه‌های مشترک بسیار داشته.

همچنین صدای رعده در گویش لاهیجانی «گورتک» نمی‌تواند بومی نباشد و روسی باشد. خاصه آنکه در سراسر ایران از دیرباز بکار می‌رود و شباهت به جهت اقتباس واژه از سر و صدای آسمان و نیز تبار آریایی و بافت هند و اروپایی هر سه زبان فارسی و گیلکی و روسی است.

ج- واژه «بوشکه» اساساً ترکی است و از کلمه بوش (= خالی) گرفته شده، این واژه از ترکی وارد روسی شده؛ همچنین می‌توانسته مستقیماً وارد گیلکی شده باشد، زیرا، تماس ترک‌ها با گیلک‌ها زودتر از تماس آن‌ها با روس‌ها بوده. تازه این واژه تنها ویژه گیلان نیست در همه ایران به کار می‌رود.

د- واژه «بامیدور» اگرچه روسی است ولی ریشه فرانسوی دارد. «Pomme» (= سیب و سیب مانند)

ه- واژه Doctor از زبان لاتین وارد فرانسه و از فرانسه وارد انگلیسی شده و (نگریسته شود به فرهنگ اکسفورد اتیمولوژی چاپ انگلیس) و مسلماً در روسی مقتبس از زبان‌های مزبور خاصه فرانسه است که در میان روس‌ها نفوذ فرهنگی بسیار (در قرون ۱۸ و ۱۹) داشته. محل تأمل است که واژه «داختار» از ریشه "dag" اوستایی همان مفهوم را دارد و شاید اصیل‌تر باشد.

و- ریشه «پاپیروس» روسی از ریشه مصری پاپیروس گرفته شده.

ز- ریشه «گالستوک» روسی و «گالوش» گیلکی از واژه کهن "Gal" (در کردی بمعنی «زان» و مجازاً «پا»)، "Kori" (در اورارتو بمعنی «پا») آمده و در روسی "Gal" معنی پا را ندارد. بعکس در زبان ارمنی «گال» به معنی آمدن است و در فارسی «گام» (= آمدن، پا) را داریم. لذا بایستی ریشه واژه ایرانی اصیل باشد. ضمناً لازم است به تقدم فرهنگ ایران و بین‌النهرین اشاره شود. من فکر می‌کنم این واژه از این‌طرف به روسیه رفته و ممکن است بعداً بشکل نو برگشته باشد.

البته روس‌های اوکریه کشف داشته‌اند ولی واژه روسی مورد بحث از ریشه دیگری به کار می‌رفته است.

ح- واژه‌های «کفال، کیپور و کیلکا» نام انواع ماهی است. مسلماً این واژه‌ها ریشه ایرانی دارند. "Kap" بمعنی ماهی در زبان‌های سغدی و سکایی و آسی (از جمله در شاخه «ایرونی Ironi» که نام زبان رایج در استی یا منطقه آسی‌نشین شوروی سابق است) آمده است. این

واژه قدمت باستانی دارد.

اگر همانطور که «ارانسکی» پذیرفته "Don" آسی ریشه واژه‌های «دانوب و دنیپر و دنا» است چرا "Kap" ریشه «کفال و کیپور و کیلکا» نباشد.

در اوستا نیز از ماهی "Kar" در دریای فراهکرت گفتگو شده که به Kap بی‌شباهت نیست. بهمین طریق باید توجه کرد ریشه واژه "Resin" روسی نیست بلکه از زبان‌های دیگر اروپا آمده است. درین موارد توجه به فرهنگ‌های کلاسیک توصیه می‌شود.

طبیعی است که شمار زیادی واژه از زبان روسی همانند انگلیسی، البته خیلی کمتر به ایران وارد شود که نمونه مهم آن «سامور CamoBp» (= خودجوش) است. «دوروشکه» نیز ظاهراً ریشه روسی دارد اما شمار بسیار زیادی از واژه‌های ایرانی و از جمله گیلکی نیز در زبان‌های روسی و اوکرائینی و زبان‌های هم‌خانواده آن‌ها دیده می‌شود و واژه‌های بسیاری بدلیل ریشه‌های مشترک آریایی همانند هستند. بهرحال مسلماً تعداد زیادی واژه گیلکی نیز به روسی راه یافته‌اند و از جمله نام «کاسپی» که از قوم گیلانی «کاس» از اجداد گیلانیان آمده و به دریای خزر اطلاق می‌شود.

۱- ریشه بخش اول واژه «ماتوشکه» یعنی «مات» در زبان اوستایی بکار رفته و بخش دوم آن نشانه تصغیر و تحبیب است در جمع بمعنی مادر عزیز یا «مامانی» ولی شکل و نحوه استعمال «ماتوشکه» روسی است.

۲- یا «آسمان قرنبه» که در جاهای مختلف گیلان رایج است و یا "Gorting" که در روستای لجمجان لاهیجان بکار می‌رود.

توضیح

در مقاله «پرداختهایی بر شناسایی لهجه‌های ایرانی» این اشتباهات رخ داده‌است که تصحیح می‌شود:

صفحه ۳۶، ستون ۳، سطر ۱۹ لهجه‌شناسی ایرانی درست است.

ص ۳۷، ستون اول، سطر ۴ ماده تات است.

ص ۳۷، ستون ۲، سطر ۳۵ قبل از حرکت به

ص ۳۷، ستون ۲، سطر آخر (قصه‌های ایرانی)

ص ۳۷، ستون ۳ سطر ۴ (۱۳۳۶ هـ. ق. - ۱۹۱۸)

ص ۳۷، ستون ۳، سطر ۴۳ (۱۳۳۹ - ۱۲۸۴)

ص ۳۷، ستون ۳، سطر ۵۴ درد دل با انتقاد درست است.

ضمناً بخاطر تراکم مطلب در این شماره، قصه درویش و شعر کسمایی به شماره بعد موکول شده است.



پیرامون مرکز پژوهشی گیلان‌شناسی

محمد روشن

است. «مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران» با افزودن - گیلان.

آقای مدیر گرامی

خود بدرستی می‌دانید، و نکته‌ای نیست که کس نداند سالهای بس بلند است که چهره‌هایی ارزنده و نامهایی گرامی، که به اعتبار دوری و پیری، از بردن آن نامهای گرامی پرهیز می‌کنم، سخت در کار گیلان‌شناسی به همت والای خود سرگرم پژوهش‌اند، از پیرترین آنان: آقای جهانگیر سرتیپ‌پور و آقای خسامی‌زاده، تا جوان‌ترین آنان... که سپاس خدای را، شمار آنان اندک نیست، و با نگرستن به «جنگ ارزنده کادح» دست آورد ناب دوست گرامی آقای صالح‌پور، می‌توان نامهای بسیاری از آنان را باز یافت! هیچ‌کس نمی‌تواند و نه باید درباره صلاحیت‌های مراکز و کسان و نهادهایی که به شور خدمت در کار پژوهش‌های گیلان‌شناسی اهتمام می‌ورزند تشکیک کند، و دانشکده ادبیات گیلان بی‌گمان از شمار نخستین آنان است! ولی از دیده انصاف بنگریم بیرون از کسان بی‌شمار که به سالهای بلند در کار پژوهش‌اند و خود در چاردریوار خانه‌ها و کتابخانه‌های خود دلگرم به خواستهای درون پاک خود اهتمام می‌ورزند همین دو سه نشریه «نقش قلم»، «کادح»، «تحول» و به گونه‌ای مانا تر «گیله‌وا» گامهایی برداشته‌اند که با همه نارساییها بس مایه امید است و بی‌تردید از پشتوانه‌ها در حال و مآل! بگذریم از کسانی که گامهایی فراگیرتر برداشته‌اند و دفترهایی بزرگ و کوچک به سرمایه شخصی و یا به سرمایه ناشران ارجمند - که خدا می‌داند همه از سر عشق و شیفتگی است - منتشر ساخته‌اند! باید سپاسدار اهتمام ارجمند «انتشارات طاعتی» و «نشر گیلکان» و عزیزانی چون... بود!

«طرح ایجاد مراکز گیلان شناسی» را ارج بسیار است. من اینکه به قول ادبا در «اسوء حالاتم» و با پای شکسته، دل و دستم نیز به فرمان نیست! برای همه عزیزانی که در این ساحه می‌اندیشند و به جان می‌کوشند و گاه از سر دلسوزی می‌خروشدند، توفیق آرزو می‌کنم! فراخوان یا عدم فراخوان این نهاد و آن مرکز و آن بنیاد، تا امروز کسی را از راه باز نداشته است؛ و از سر این شیفتگیها و شوهرها است که امروزه «گیلان‌شناسی» با وسعت مفهوم خود به پیش می‌رود! و حتی این کمترین ناشایسته را که کمترین - خود واژه‌های بس نارسا است - سهم را نیز در باب گیلان‌شناسی ندارد، به عرض احترام و ارائه نظری واداشته است!

کننده - برپا گشت، البته با نقیصه بزرگ که به گواهی بزرگواریه دکتر ورسه‌ای و همگان اعضای کمیته تدارک، من در تمام جلسات متذکر آن بودم، و آن فراخوانی عام پژوهندگان و دانشوران و هنرمندان گیلان در کنگره بود، و عذر پذیرفته مدیران مسوؤل عدم گنجایش سالن کنگره بود.

یادآوری این نقیصه نیز از باب کلیه نشریه‌ای از گیلان، ظاهراً «تحول» بود در نارساییها و کمبودهای ناهنجار کنگره بزرگداشت «فیاض لاهیجی» در بی‌خبر گذاشتن نایب‌فصلی گیلان و گیلانی، که خود نشانه اگر نه عدم شایستگی برپاکنندگان کنگره بل عدم وقوف و آگاهی و تجربه آنان است! بیرون از جنبه‌های تشریفاتی که عموماً متکی بر روابط و تبادل تعارفات و فراخوانی متقابل است، و هر یک از این وجوه در حد معقول پذیرفته، چه باک اگر سخنوران و گویندگان و فاضلان و ارباب قلم در کنگره‌های چنین، با خصوصیت‌های محلی آن نیز مشارکت جویند، و اگر به زعم گردانندگان شایستگی‌های (!؟) آن چنانی در خیل این عزیزان نباشد، راه و فرصت احراز آن شایستگیها (!؟) بر آنان بسته نماند! از اینجا است که از پیش - که چندان هم پیشینه ندارد - پنج نشست بر پای دارندگان «مرکز پژوهشی گیلان‌شناسی» نشان می‌دهد که شایسته‌ترین دستگاه برای برپایی چنین مرکزی «دانشکده ادبیات گیلان» نتواند بود! و به تأکید می‌گویم سلب این عدم صلاحیت به هیچ روی به معنی نفی مرکز بزرگ علمی استان گرامی ما نیست. ما برای دانشکده ادبیات گیلان آرزوهای بزرگ داریم. و بزرگی و شایستگی آن در آن است که بیرون آمدگان آن دانشکده با ورود در مراحل عالی و نهایی تحصیلات، پذیرفتگان دانشگاههای بزرگ و مادر باشند! از سوی دیگر نکته پوشیده‌ای نیست که تحقیقات گیلان‌شناسی در محدوده دانشبا و علوم انسانی باز نمی‌ماند. بسیار تحقیقبا و پژوهشبا است که باید در ساحه گیلان‌شناسی مطمح نظر باشد، و این کاری است که به نمونه در همین دفتر ۳ و ۴ «گیله‌وا» با عنوان «بانک اطلاعات و مدارک دریای خزر» دیده می‌شود. هر چند مرا با این عنوان نادرست همداستانی نیست! همان عنوان فرعی بس دلپذیر

اخیراً در نشریه‌ای، که ممنون مدیران آنم مرا به فرستادن نشریه‌هایی از خبرهای زادگاهم با خبر می‌دارند، سخن از «برگزاری پنجمین جلسه مرکز پژوهشی گیلان‌شناسی» رفته بود.

خبر از سویی مایه شادمانی، و از سوی دیگر مایه تأسف بود! پنجمین جلسه مرکز پژوهشی... ظاهراً در دانشکده ادبیات دانشگاه گیلان، بر پا می‌گشت یا نامهایی - جز یک نام رسمی و مقامی! با مقدمه‌ای از نشریه در بیان آرزوها و یادکرد نامهایی البته شایسته و معدود! به سخن آن روند جهان عرفان «یادم از کیشته» دوستان آمد و «هنگام» به هنگام نارسیده درو آن مرکز پژوهشی که در «کتابخانه جمعیت نشر دانش» بر پا گشته بود برآستی - با همه نارساییها - صمیمانه‌ترین کوششی بود در بنیادگزاری مرکزی پژوهشی! با ساختار امروزی دانشگاه گیلان و دانشکده ادبیات آشنا نیستیم! و باکی نیست نه آنان را و نه مرا!

به روز و روزگار بر پای کنگره بزرگداشت استاد کم مانند بزرگوار، مایه فخر گیلان و ایران و جهان، دکتر محمّد معین، مرا نیز، با دختر گرامی استاد معین، بانو دکتر مهدخت معین، خوانده بودند تا مشاوره‌گونه‌ای در بر پایی آن احتفال صورت پذیرد! معرف را نمی‌شناسم، ولی گمان من بر آن بود چون به دو انگیزه، نخست وجه ارادت و بستگی بی‌ریب و زیای من به استاد شادروان، و دوم، در صورت وقوف، به اعتبار عضویت من در «کنگره تحقیقات ایرانی» از نخستین آن در دانشگاه تهران. ۱۱-۱۶ شهریورماه ۱۳۴۹ تا آخرین آن که «نهمین کنگره تحقیقات ایرانی» از سوی دانشگاه تربیت معلم: ۱۸-۲۲ شهریورماه ۱۳۵۷ در اورمیه «رضائیه سابق» می‌بایست باشد و به تقارن قیام دلیرانه مردم در براندازی نظام شاهنشاهی و بر پایی جمهوری اسلامی بر پا نگشت، و اشراف و مباشرت مستقیم من در نظارت و گزینش و نشر پنج مجموعه از خطابه‌های سومین کنگره از سوی بنیاد فرهنگ ایران: «۳۴ خطابه» و «۳۳ خطابه»، و هشتمین کنگره از سوی فرهنگستان ادب و هنر ایران در دانشگاه کرمان و نشر «۲۵ خطابه» و «۳۶ خطابه» و «۲۷ خطابه» تجربه‌های من می‌تواند سودمند باشد.

برخورد شایسته و با متانت آقای دکتر ورسه‌ای رئیس دانشگاه گیلان - که نمی‌دانم هنوز در آن خدمت ایستاده است یا نه، و به همه حال در همه جا برای او آرزوی توفیق می‌کنم، و مهرورزی و صمیمیت‌های دبیران اجرایی کنگره آقایان دکتر ضابطی و مهندس وهابی مقدم، مرا بدان مشاوره‌ها دلگرم داشت و کنگره بزرگداشت استاد دکتر معین: ۲۵-۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۰ به بهترین وجه و خوشترین خاطره‌ها - به گواهی تمامی اعضای شرکت

دوستان تالشی و آستارایی‌ها

گیله‌وا و صفحات آن متعلق به شماست. با ارسال مطالب کوتاه و متنوع مربوط به زادگاه خود در زمینه‌های فولکلور، ضرب مثل‌ها و چیستان‌های محلی، شعر و قصه‌های بومی، اخبار فرهنگی و هنری گیله‌وا را یاری دهید و صفحات آن را پر بارتر و خواندنی‌تر کنید.



پرنندگان

در باور مردم گیلان
و دیلمستان

بعد از چاپ مقاله «پرنندگان در باور مردم گیلان و دیلمستان» در شماره ۳ و ۴ گیله‌وا که طی آن به افسانه مرغ کوکو اشاره شد، دو مطلب کوتاه از رودبار و تنکابن در مورد این پرنده به دفتر نشر به رسید که عیناً در این جا نقل می‌شود:

کوکو (=فاخته)

یکی آمد مرا برده ترکستان
یکی دارم حبیب یکی دیگر حبیب سلطان
لا لا لا حبیب من
خدا کرده نصیب من
پدر چون او را شناخت کوکو به صورت
مرغی درآمد و پر کشید و روی آن درخت رفت
و می‌خواند کوکو کوکو.
* - مستان نام زن بابا بوده است.

۷۱/۸/۶ پرویز مهدی
دبیر تاریخ مدارس تنکابن

پسر خانواده یعنی شوهر عروس به خانه آمده و از تازه عروسیش جویا میشود مادر جواب میدهد که شیر را خورده بود... و الی آخر یک دفعه دیدم پرنده‌ای شد و رفت. پسر هم از زیادی ناراحتی از خدا خواست که او هم پرنده‌ای شده و به دنبال همسرش برود تا پیدایش کند. او نیز دعایش مستجاب شده و پرنده میشود اینست که این دو برای اینکه دیده نشوند شبها همدیگر را آوا داده و میجویند. دختر یا عروس نامش تی تی است که مرد یا شوهر صدایش می‌کند کوکو؛ تی تی و او جواب میدهد: «نخورد، نیی - کف بکورد. خوچی»

کوکو = کجائی - تی تی = نام زن - نخورد = نخوردم - ندی = ندیدم = کف بکورد = کف کرده بود - خوچی = فروکش کرد، بسته شد

نصرت‌الله خوشدل

روایت رودبار

زادگاهم لویه‌ده خوش‌آب و هوایی است به علت آب و هوای مناسب گل و گیاه خوب رشد می‌کنند و باید گفت دو گل و بلبل منطقه رودبار است. وضع عمومی محل طوری است که هر خانواری در اطراف خانه خود باغی و درختانی از میوه و گل دارد بهتر بگویم دمی است در میان انواع درختان (یا جنگل). در اواسط بهار و گهگاه اوایل پائیز آوای یک یا دو پرنده (برای این دو پرنده می‌گویم زیرا بلافاصله دو آوا از دو مکان شنیده می‌شود) بنام کوکو، تی تی در بالای درختان شنیده میشود.

در فصل بهار مدت آوا ده تا پانزده روز می‌باشد ولی در فصل پائیز کمتر است عجیب اینکه در روز اصلاً آوایی ندارند فقط شبها در روی درختان بلند آوا سر میدهند. در روز کسی آنها را ندیده. محلی‌ها به افسانه گویند این دو پرنده زن و شوهری هستند که شوهر پی همسر و عروسی می‌گردد، و داستان از اینقرار است که: مادرشوهری شیر گاو را در بادیه دوشیده و به خانه آورد. شیر گاو تازه دوشیده به علت داشتن حبابهای هوا در بادیه پر نشان میداد. مادرشوهر پس از گذاشتن بادیه شیر برای انجام کاری از منزل بیرون می‌رود و در بازگشت می‌بیند که شیر بادیه کم شده. به عروس جوانی که تازه به خانه آورده بودند می‌گوید چرا شیر را خورده‌ای؟ عروسی قسم یاد می‌کند که من شیر را نخورده‌ام بلکه کف شیر فروکش کرده. مادرشوهر قبول نمی‌کند و تاکید می‌کند شوهرت به خانه آمد می‌گویم که تو دله هستی. عروس جوان برای اینکه نزد شوهرش شرمنده نشود آرزو می‌کند خدایا به من پر و بال بده تا پرنده‌ای شده از اینجا دور شوم. دست بر قضا مرغ آمین نیز در راه بوده و دعا و تقاضای او از خداوند قبول نشده فوراً پرنده‌ای شده و پر می‌کشد.

پوزش از خوانندگان

تأخیر انتشار گیله‌وا و توزیع به موقع آن را بر ما ببخشید و این وقفه را حمل بر عدم قعهد و اهمال ما نکنید. به احتمال زیاد این مشکل تا چند ماه دیگر نیز گریبانگیر نشریه است. امید داریم از بهار آینده گیله‌وا بطور موقب در نیمه هر ماه منتشر شود. و تا آن زمان ما را تحمل کنید.

دوایت تنکابن

روزی زن بابا مشغول پختن نان در تنور بود، کوکو هم در کنار او کار میکرد، مقداری نان در تنور افتاد ولی زن بابا خیال کرد کوکو آن را خورده است و به او تهمت زد و با انبر داغ به پشت دستان او کوبید. کوکو قهر کرده و گریه کنان از آنجا رفت تا اینکه در راه با ترکی برخورد کرد و ترک را در جریان ماجرا قرار داد و طاب کمک نمود، آن شخص او را به ولایت برد و برای پسرش نامزد کرد که پس از مدتی صاحب دو فرزند شدند. یکی حبیب و دیگری حبیب سلطان. پدر کوکو جهت پیدا کردن دختر راهی صحرا شد تا اینکه روزی زیر یک درخت مشرف به خانه دختر خود در حال استراحت بود که کوکو او را شناخت و این ابیات را سرود:

انبر گرفته مستان*
یکی زده به دستان
که رفتن از تنورستان

انتقاد حق مردم است و گيلهوا نیز يك سونگر نیست. از اینرو لازم می بیند برخی از انتقادات را که جنبه عمومی داشته مبین نظر یا نظراتی مخالف دیدگاه مجله است منعکس نماید. در شماره ۳ و ۴ مورخ شهریور مهر انتقاد یکی از همشهریان فاضل خود را چاپ کردیم و در شماره ۵ (آبان) به پاسخ آن نشستیم.
اینک لازم به توضیح است موضوع مربوط به انتقاد «سلی» که آب ناره قورباغه نخوانه» از نظر گيلهوا تمام شده تلقی شده و درج مطلب کوتاه آقای بارور در اینجا صرفاً بدلیل حق دفاعی بوده است که ایشان در آن مقاله داشته اند.
در اینجا انتقاد دیگری از عزیزی دیگر که به دفتر مجله واصل شده عیناً و بی هیچگونه کم و کاستی نقل می شود.

سلی کی آب ناره گوزگه نخانه

پاسخ گيلهوا به انتقاد آقای ایرج شجاعی فرد (احتمالاً در شماره آینده درج می شود. اما بیشتر دوست داریم خوانندگان گيلهوا خود به پاسخ این نقد بنشینند و ما فرصت آن را داشته باشیم که بجای پاسخ خود به چاپ مطلب دیگری در مجله بپردازیم.

آیامی توان

با نیم زبانهای گیلکی نیش؟

برگردان نهج البلاغه بزبان گیلکی برآتم داشت ساجستانی دربارہ گزینش شیوه گیلکی نویسی و نیز کارایی و نارسایی این نیم زبان فراهم آورم. چون سخن بدرازا کشید و از گنجایش صفحات گيلهوا فراتر رفت ناگزیر در کنار نوشته های دیگر بایگانی شد. از آنجا که مدیر پرتوش و تلاش گيلهوا پاسخ نوشته هوشمندانه آقای هدایتی را که با کمی بی پروایی هم چاشنی خورده بود و با خوشکلامی اش ناهماهنگ می نمود باز گذاشته است بار دیگر این جستار کوتاه فراهم شد.

بخش گسترده ای از نیم زبان گیلکی برگرفته از زبان پهلوی اشکانی و پارسی میانه «پهلوی ساسانی» می باشد که واژه های نخستین آن اندک و دومین آن بسی فراوان است. از پارسی نوین «زبان دوره های اسلامی» هم ره توشه زیادی گرفته است. با سنگسری، سمنانی، گورانی و جز اینها پیوند نزدیکی دارد. از یک سو با بهره روری از پارسی میانه و نوین در گروه زبان های جنوبی ایران غربی جای می گیرد و از سوی چون در خانواده زبان پهلوی اشکانی ریشه دارد پس در گروه شمالی ایران غربی هم هست. از ترکی و کردی هم واژه هایی گرفته ایم و در گفتگو و نیز در نامواژه های جغرافیایی بکار برده و می بریم. اگر از آنچه که مانده و آنچه را که از زبان صادر آمده آماری بدست آوریم از بکارگیری واژه نیم زبان شگفت زده نخواهیم شد. نوشتن یک داستان کوتاه گزارش گونه که نیاز چندانی هم به واژه ندارد و در همین

زنده داره. جه هو وخت در او محل به نامه او دانشمند ایتا دانشگاه چا کونیدی یو او محله زبانا در او دانشگاه درس دیهیدی.

آقای محترم! هسا تره واورسم کای نفره آینده به خطر دکفه کی زبانه گیلکی دو ساعت دانشگاه میان تدریس بی به؟ ... سلی که آب ناره گوزگه نخانه! قورباغه نخانه غلطه.

آقای محترم! زبانه گیلکی زرین دارانه مانستان خوش قند و قواریه قایمه ریشه ... شیمه او گب مره یاده شیر خور زاکان تاوده کی شیر خوردنه وخت خوشانه ماره سینه تو که گاز گیریدی. ماره بیچاره یا به نیجگره آوریدی. شو ما کی نوش نی ئی نیش ده چرای.

آقای محترم! خایم شمرا بگم کی تا هسا جه زرخه پیاز بیگفته تا تورشه کونوسه ره سیمینار یا کنگره بنائیدالآ زبانه گیلکی ره. آدم هتوبه صرافت دکفه کی دانشگاه گیلان خوفته! اگر جه خاب ویریزه ممکنه ایتا کنگره زبانه گیلکی ره تشکیل بده. اگر چی بیشتاوستم خایه آکارا بو کونه. ناچه داریم آکار، هر چی زودتر سر بیگیره. ■

۲۳ آبان ۱۳۷۱

محمد نقی بارور - بندرانزلی

... گيلهوا کی وُزه خبر جه هواخوشی دیهه. جماعته گیلان جه هواخوشی پو مردومه دریا کناران جه بوده دریا به فراوانی استفاده بوریدی، هن ایسه خاصیتته گینه وا. اما گر مشه خاصیت ئی جور دیگره. گورخانه آسمانه جور گورّه کونه یواژدها مانستان جه خودهان آتش فی شانه. هر چی در آسمان ستاره نها، سو جانه.

آقای محترم! تو جزوه کادسته ئی؟ گيلهوا یا گرمشی؟ اگر جزوه گيلهوا بی بی چی بختر آخر گيلهوا دریا یا صفا فاده بو مردوم جه صفا به دریا بهره بوریدی اما وختی کی سرتوک وزه، دریا پیله کوله به، خوف و وحشت بوجود آیه، کرجی یانا قورانه، مالایانا دیمیرانه ...

آقای محترم! جه دانشمندان زاپونی یو فرانسوی یو جه اوشانه تکنیک و سرعت گب بزه بی. من شمه ره جه ایتا دانشمنده آلمانی گب زنده کی ئی روز جه ایتا محل دوارستن دوبو بیبه کی مردومه او محل ئی جور دیگر گب زبندی کی تا هسا اونه گوش نوخوردده. چون کی خاسته ویشتر جه او محله زبان بدانه مودتی او یا زندگی کونه و با ایتا پیره مردای آشنا به یو با تلاشه ویشتر او محله زبانا کی نابودا بوستن دوبو



آیامی توان با نیم زبانهای گیلکی نوشت؟

چهارچوب هم از نبود واژه‌های رسا رنج می‌برد نمی‌تواند ژرفای فرهنگی مردمی پنج‌هزار ساله و کهن را بنمایاند مگر اینکه به ساده‌پسندی روی آوریم و از پیچیدگی‌های کار درگذریم. عزیزان تنها در خم و واژه‌های پارسی این هزاره است که حافظ، حافظ می‌شود و نوشته‌های ابوسعید ابی‌الخیر و تاریخ بیهقی و تاریخنامه تبری بیادگار می‌ماند. دنیای نثر گسترده‌تر از آنست که با این خردهریزها بتوان از پس آن برآمد. برای نوشتن کتابی چون کلیدر دولت آبادی زبانی فراتر از این می‌خواهد.

زبان‌ها چون آدمیان زاده می‌شوند و رشد می‌کنند و می‌میرند. سخن بر سر چگونه زیستن و ماندن و مردن آنهاست. بررسی مرزبندی‌های نیم‌زبان گیلکی و جایگاه آن در بستر فرهنگ دیرپای گیلانیان در این گفتار نمی‌گنجد و اندوهگانه باید بگویم که از آن گذشت. یکی از شیوه‌هایی که می‌تواند از رسایی و نارسایی یک زبان آگاهان کند گزینش نوشته‌ای از زبان مادر و برگردان آن بزبانی است که سخن می‌گویم. برای این کار باید کتابهایی را برگزید که در شیوه نگارش جایگاه ویژه‌ای داشته باشند و بباور من کتابهایی که نام برده شد از اینگونه است. دست یازیدن به چنین کاری نه تنها میدان دید ما را به توانایی و ناتوانی زبانمان بازتر می‌کند به پرسش‌های زیر هم پاسخ میدهد.

الف: آیا در چهارچوب الفبای زبان پارسی که توان ثبت آواهای گیلکی را ندارد می‌توان نوشت؟

ب: آیا برای درست‌نویسی باید آوا نوشت بسازیم یا الفبای تازه‌ای فراهم آوریم؟
ج: با گزینش شیوه تازه گیلکی نویسی چه هدفهایی را جستجو می‌کنیم؟

ه: دستاورد چنین کاری بیشتر بر بار فرهنگی ما می‌افزاید و یا نیم‌زبانهای گیلکی و نیز جوانان ما را بگمراهی می‌کشاند؟

نخست باید گفت که نمی‌توان به پشتوانه الفبای پارسی امروز گیلکی نوشت. این نارسایی در پیکره‌های زبان پارسی هم دیده میشود. دشواری‌هایی که در پس اینگونه کارها نهفته بر اندیشمندان و دانش‌پژویان گیلانی پوشیده نیست. آوانویسی هم نمی‌تواند شیوه‌ای همگانی باشد و بیشتر پژوهشی و تخصصی است. بنابراین تنها راه چاره داشتن الفبایی تازه است. پندار بیمارگونه‌ای که بی‌گمان در باور پژوهشگران، شاعران، و نویسندگان گیلانی نمی‌گنجد، کارکرد پنجاه ساله برادران آن سوی رود ارس و کنار هم گذاشتن الفبای تازه رسیده سیریل و گنجینه‌هایی چون دیوان نظامی گنجوی و نسیمی و اخیسکتی و جز اینها آیین تمام‌نمایی است که می‌توان خود را در آن دید. مردان آرموده کجا

را گرفته‌اند، تا ما بزین تجربه بنشینیم؟ بی‌گمان همه آنانیکه در ماهنامه گیله‌وا، گیلکی نویسی را برگزیده‌اند هرگز بچنین راه و سرانجامی نیاندیشیده‌اند و در پی چنین ایده‌آلهای واهی هم نیستند و نخواهند بود. هوچیگری و لودگی هم از ارزش این ماهنامه نمی‌کاهد. اما نوشتن و نگارش ناگزیر ساز و کار خود را می‌جوید و پایانی جز آغاز این راه باقی نمی‌ماند. گیرم که همه اهرم‌های دلخواه فراهم شد، آیا اندک واژه‌های بجای مانده می‌تواند نیازهای فراوان فرهنگ نوشتاری ما را برآورد؟ برای بدهای اندک و نبودهای بسیار زیاد و نیز گسترش توان این نیم‌زبانها چه باید بکنیم؟ واژه‌هایی را بکار ببریم که پیکره‌ای سالم و مفهومی از یادرفته دارند و یا واژه‌هایی که هم دگرگون شده و هم بار معنی‌اش را از دست داده و یا بچندگونه بی‌معنی و بامعنی درآمده‌اند. در زبان گیلکی از این واژه‌ها زیاد است و من برای کوتاه ماندن این جستار نمونه‌هایی از آنرا برمی‌شمرم:

۱- در همین هزاره بجای جمله «خداقوت» - «زوربادا» می‌گفتند! اکنون می‌شود که از کنار کشتگر گیلانی گذشت و چنین گفت؟

۲- از «آج‌بیشه» که امروزه آنرا «آجی بیشه» می‌نامند تا روستای کدوسرای کوچساقان راهی نیست. روزانه صدها نفر این واژه را بر زبان می‌آورند اما نمی‌دانند که «آج‌بیشه» همان «کدوسرا» است و واژه «آج» بمعنی کدو است، خواه کدوی قلیان و تمبل و یا کدوی قلیه و عسل و سرکه. بدنه این واژه هزاره‌ها را در نوردیده و هم‌چنان سالم مانده اما مفهوم آن دیر - که از یادها رفته است. آیا با آوردن چنین واژه‌ای هر چند آشنا راهی به درستی پیموده‌ایم؟

۳- همه ما درخت آزاد را می‌شناسیم. درختی خود رو که در همه جای جلگه گیلان هست. نمونه دست کاشت آن در گذشته زینت باغستانها بود و نمونه زیبای آن در باغ محتشم رشت دیده می‌شود. در این سوی رودخانه سپیدرود آنرا «آزادار» و در لاهیجان = لاهیجان = لایجان = لافجان و نیز رودینه و بخشی از اشکو. آنرا «آزردار āzīhr dār» و در دیگر جاها «آزاردار āzār dār» می‌نامند. ناگفته نماند که نوشتن آوای «آزر» دشوار است کاربرد حرف z برای زاء و سین نداریم ناگزیر از z بهره گرفته‌ام. از سویی حرف l کشیده که با آوای حرف‌ها بگونه‌ای یکجا می‌آید نداریم ناگزیر از h را بکار برده‌ام. از میان این سه واژه تنها «آزاد» دارای معنی است. اگر خودرو بودن و تناور شدن این درخت را بمفهوم واژه «آزاد»

پیوند دهیم و از دیدگاه ایمایی بآن بنگریم بی‌گمان آزاد را بر می‌گزینیم. همه آنانی که چون من به درد مزمن «توهم دانستن» دچارند و در بیان دیدگاه‌هایشان پروایی ندارند و با واژه نمیدانم هم بیگانه‌اند در همان گام نخست نامواژه «آزاد» را درست می‌پندارند و دو واژه دیگر را نادرست می‌انگارند. واژه «آزر azīhr = acyhr» یادمان زبان پارسی میانه است و به گیاهان خودرو و بی‌بر و دانه که از خانواده رستنی‌های داروئی هم نباشند و نیز به پاره‌ای از درختانی که بخشی از ویژگی‌های این گونه گیاهان را داشته باشند گفته می‌شد. گزارش چگونگی این نامگذاری فراتر از این جستار است و باید از آن گذشت.

پرسش این است که آیا باید نامواژه دگرگون شده در ظاهر درست و پنهان نادرست را بنویسیم و نیمی از گیلانیان اکنون و آینده را از دست گفتن باز داریم و یا به آوا نوشت روی آوریم و یا الفبایی تازه فراهم آوریم و واژه را درست بنویسیم؟ و چنین‌اند صدها و صدها واژه گیلکی دیگر که از دیدگاه «بارمعنی» مرزبندی‌هایشان شکسته شده است. چند نمونه از این دست را از برگردان نهج‌البلاغه می‌آوریم:

کله‌خوسی کنایه از پیراستن و آراستن است که برای رفتن به جشن و سرور بکار میرفت و می‌رود. کله‌خوسی همان کله‌خوشی و برابر واژه پارسی «سرخوشی» است. جایجایی حرف‌های سین و شین مانند سمام و شمام و شیمرود و سیمرود در گروه زبان‌های شمال و شمال‌غربی فراوان است و بکارگیری این واژه بجای واژه پارسی «سرکشی کردن» نایب و نادرست است. برابر سرکشی کردن می‌بایست واژه «کله‌عوصی» بر وزن موسی که برگرفته از عصیان عربی است و از زبان پارسی نوین در همین هزاره بما رسیده بکار میرفت. هنوز هم مردم خشکبیجار، لشت‌نشاء و پیرامون آن، برخوردارهای رفتاری دوهسو در برابر هم را کله‌عوصی می‌گویند.

واژه فچم از فچمستن و همان دولا شدن است. یک جا برای واژه «نشیب‌پارسی» آمده که نادرست است و جایی دیگر بمعنی «پیچ» که این هم اشتباه است. افزون بر این برگردان جمله «روزگار را نشیب و فرازی است» به «زمانه فچم و فراز دارد.» نادرست و نارسا است و می‌توان گفت که اصلاً گیلکی نیست. کاربرد فاء نخست واژه‌های فچم و فراز شاید جمله را آهنگین کند اما نمی‌تواند بار معنی آنرا نگاهدارد. اگر بخواهیم آنرا دوباره به پارسی برگردانیم باید بگوئیم «روزگار دولا و بالا دارد!!!» ضرب‌المثل «دنیا پایین و بالا دارد» برگرفته از جمله نهج‌البلاغه است و نزدیکترین جمله گیلکی همان

بقیه در صفحه ۳۵

آقای مدیر محترم گیله‌وا

دو هفته پیش، دوست و هم‌کلاسی و هم‌شهری عزیزمی به من تلفن کرد و از انتشار مجله‌تان مرا با خبر ساخت. با وجودی که در این دیار، به دلایلی با هم‌میهنان مراوده نداشته‌ام، نشریه‌های فارسی را کمتر مطالعه می‌کنم، چون وی از اتران خیلی تعریف کرده بود، از او خواستم فقط یک شماره برایم بفرستد. در آغاز، نام گیله‌وا مرا جلب نمود. زیرا مربوط به کار تخصصی من است. بیست‌و‌اندی سال پیش از اینکه اداره‌ی کل متورولوژی که متأسفانه بر اثر نادانی فرهنگستان فرمایشی به «هواشناسی» شهرت یافته، در ایران تشکیل گردد، نام این باد را در کتاب خود یاد کرده بودم.

مجله‌تان را بدقت مطالعه کردم. تعریف نمی‌کنم. همان بس که به دوستم تلفن کردم تا شماره‌های دیگر آن را نیز برایم بفرستد. دست‌نزد درد نکند. یک خدمت فرهنگی و کار مفیدی را آغاز کرده‌اید. از خلال نوشته‌ها می‌توان دریافت که این نشریه، فرمایشی نیست و شما برای کسب مقام و ثروت این بار سنگین را به دوش نگرفته‌اید.

تلاش کنید این کار را که یک خدمت اجتماعی و مبینی و برای بالا بردن سطح دانش و معرفت عمومی مفید است، ادامه بدهید. من که عمری را با قلم و چاپ سر و کار داشته و دارم، می‌دانم که انتشار چنین اثری چقدر دشوار است. هم‌میهنان، بویژه هم‌شهریان عزیزمی که توان مالی دارند، باید در این راه، کومک نمایند تا فرهنگ و هنر گیلان‌زمین هرچه بهتر شناسانده شود. توفیقات هرچه بیشتر جنابعالی را در خدمات مبینی‌آرزومندم و از راه دور با صدای بلند می‌گویم: Bravo bon courage

پاریس - پنجم نوامبر ۱۹۹۲ بروفسور شنبع جوادی

انتشار شماره‌های ۳ و ۴ ماهنامه فرهنگی - هنری گیله‌وا را بشما و همکاران پر تلاش تبریک می‌گویم. مطالب مندرج در آن برای من بسیار سودمند و آموزنده بود. تردیدی نیست که این نشریه راه خود را با تمام مشکلات پیش خواهد برد و با مردم با فرهنگ و فرهنگدوست گیلان پیوندی محکم برقرار خواهد کرد. فراموش نکنیم که باد گیله‌وا که در اقلیم شناسی باکو آنرا گیله‌وار یا باد جنوب می‌نامند گستره وسیعی دارد و اثرات آن تا شمال باکو نیز مشهود است، پس چرا تنها به جلگه‌های اطراف سپیدرود آنرا محدود کنیم.

عمر گیله‌وا و همراهان آن دراز و پربار باد دانشگاه تهران - دکتر محمد تقی رهنمایی

● از کجا آمده‌ایم و به کجای می‌رویم؟ از پروفیسور هانس هرلین / ترجمه احمد مرعشی / تهران، گلبانگ، ۱۳۷۱، ۲۹۶ صفحه، ۲۸۰ ریال

● اسرار مرگ، زندگی، تلپاتی، روشن بینی و ... علوم به اصطلاح غریبه است که با ترجمه ساده و روان مترجم پرکار گیلانی به فارسی برگردانده شده است.

● طالع شناسی / تألیف پروفیسور شنبع جوادی / تهران، صغیله‌شاه، ۱۳۷۱، ۱۶۷ صفحه، ۱۲۰ ریال

کتاب باستانی ساده و شیرین نوشته شده و برای عموم قابل استفاده است. بخش پایانی کتاب شامل اصطلاحات و واژه‌های نجومی و طالع‌شناسی است. مؤلف از اساتید گیلانی است که در دانشگاه پاریس تدریس می‌کند و تاکنون بیش از ۵۰ اثر به زبانهای فارسی و فرانسه انتشار داده است.

● نیبی ز ترکستان، نیبی زفرغانه / مهدی سیدی / مشهد، کتابستان مشهد، ۱۳۷۱، ۲۹۹ صفحه، ۲۵۰ ریال

پژوهشی است در بازشناسی تاریخ و فرهنگ سه جمهوری تازه استقلال یافته ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان از میان متون مختلف بویژه از زمان مغول تا عصر حاضر.

● در پس آینه / پوران فرخزاد / تهران، جام، ۱۳۶۹، ۱۵۲ صفحه، ۷۵۰ ریال.

● آتش و باد / پوران فرخزاد / تهران، جام، ۱۳۷۰، ۱۵۹ صفحه، ۱۰۰۰ ریال

قصه‌ای است عاطفی و عاشقانه در ۱۴ فصل که به فلسفه و روانشناسی نزدیک می‌شود

● فارماکولوژی پزشکی در یک نگاه / تألیف م. جی. نیل / ترجمه دکتر محمود بهزاد، دکتر محمد رضا کاظم موسوی و دکتر غلامحسین مهدی زاده / رشت، جامعه داروسازان استان گیلان، ۱۳۷۰، ۱۹۷ صفحه، ۱۷۰ ریال

کتاب در ۳۳ فصل تنظیم یافته و مفید فایده دانشجویان رشته‌های مختلف علوم پزشکی است.

● بادبسته گفته رود، مجموعه‌ای تحقیقی در باره روستای گفته رود و بقعه امامزاده صالح (ع) / تألیف قاسم غلامی کفروودی / رشت، ناشر مؤلف، ۱۳۷۱، ۵۶ صفحه، قیمت؟

مؤلف کتاب جوان دانش‌آموزی است که در رشته علوم انسانی یکی از دبیرستان‌های رشت درس می‌خواند. سالی با زندگی و روشنی را برای او آرزو می‌کنیم.

● عاشورا / از علی حاج علی‌عسگری / رشت، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان، ۵۲ صفحه، ۵۰۰ ریال

نمایشنامه‌یست در ده صحنه.



کتابهای رسیده

● جشن‌نامه دکتر محمد حسن گنجی، مجموعه مقالات جغرافیایی / به کوشش دکتر ایرانیور جزئی / تهران، کیتا شناسی، ۱۳۷۱، ۳۰۷ صفحه، ۲۵۰ ریال

دکتر محمد حسن گنجی از بانیان جغرافیای علمی در ایران است. ۱۵ تن از نویسندگان و پژوهندگان به پاس ارج گذاری به کارهای ماندنی او، این جشن‌نامه را تدارک دیده‌اند. رسم پاسداری از زحمات دانشی مردان کشور در زمان حیاتشان کم‌کم دارد به صورت سنت معنوی در می‌آید که باید بیش از این تقویت شود.

● مجموعه مباحث و روشهای شهرسازی: ۲ - جغرافیا / تألیف دکتر محمد تقی رهنمایی / تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۵۶ صفحه، ۱۸۰۰ ریال

● توانهای محیطی ایران / تألیف دکتر محمد تقی رهنمایی / تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۷۱، ۳۳۶ صفحه، ۳۰۰۰ ریال

● دکتر محمد تقی رهنمایی از اساتید گیلانی دانشگاه تهران و از خیرگان و صاحب نظران مسائل زیست محیطی و جغرافیای علمی است. کتاب «توانهای محیطی ایران» می‌تواند از منابع قابل اعتنا و مراجع سودمند در جغرافیای طبیعی و اقتصادی ایران بحساب آید.

● ماجرای دیوید کامرون / نوشته جورج کلارک، ترجمه احمد مرعشی / تهران، سروش، ۱۳۷۱، ۱۹۲ صفحه، ۶۵۰ ریال.

داستانی است در ۳۰ فصل برای گروه سنی «د» (نوجوانان)

از صاحبان امتیاز، مدیران مسئول و سردبیران محترم روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، مجلات و فصلنامه‌های سراسر کشور تقاضای می‌شود چنانچه مایل به تعرفه نشریات خود در گیله‌وا هستند، یک نسخه از نشریات خود را بيمحض انتشار به نشانی گیله‌وا ارسال نمایند. متقابلاً گیله‌وا نیز برایشان ارسال خواهد شد.

نشریات رسیده

● فهرست گزیده مندرجات مجله‌های کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

دوره هشتم، شماره دو (۳۰) پاییز ۱۳۷۰
معرنی ۶۷ مجله منتشره و فهرست مندرجات شماره‌های پاییز ۱۳۷۰ آن‌هاست که در پاییز ۷۱ منتشر شده است.

● کتاب پاز
شماره ۵، تابستان ۱۳۷۱
کتاب «پاز» یا «پاز» از فصلنامه‌های پربار و ماندنی کشور است که به همت دکتر محمد جعفر یاحقی و محمدرضا خسروی در مشهد چاپ و منتشر می‌شود و حاوی اشعار و مقالات متنوع از نویسندگان و شعرا کشور است.

● پیام پزشکی
سال دوم، شماره ۷، آبان ۱۳۷۱
هفتمین شماره پیام پزشکی، ماهنامه دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی گیلان، در ۴۲ صفحه قطع رحلی دارای مطالب گوناگون طبی و تخصصی است.

● نمایه
سال دوم، شماره ۸ (پیاپی ۱۴) آذر ۷۱
در معرفی ۸۹ نشریه علمی و فرهنگی روز و تعرفه مندرجات آن‌ها به انضمام فهرست کتابهای روز که در ماه گذشته مجوز انتشار گرفته‌اند. بخش لاتین نمایه نیز در معرفی تعداد قابل ملاحظه‌ای از نشریات علمی و فرهنگی اروپا و آمریکا و تعرفه مندرجات آن‌هاست.

آیا می توان با نیم زبانهای ...

جمله «دنیا جبر و جور داره» است. برگردان فعل امر «نکن» - «نوگون» رشتی است بنابراین بکارگرفتن «نواکودن» بجای «نکن» چندان درست نیست. آوردن «خورم نهال» بجای «درخت نیکی» ریشه در نبود واژه برابر دارد و معنی آن ناراست است گریختن و فرار کردن و گریز با دور شدن و دورگر دیدن تفاوت دارد و کاربرد واژه «گوریزه» هم نشانه‌ای از نبود واژه برابر گیلکی و نادرست است. کاربرد واژه «ارج» بمعنی ارز - ارزش - بها - قیمت بجای گوهر که مفاهیم گسترده‌ای دارد نمونه‌ای از کاستی‌های زبان گیلکی است و چنین است پیکره این برگردان که سخنی دیگر میخواهد.

عزیزان! زمانیکه از یک زبان سخن می‌گوییم باید به توانایی آن بیاندیشیم، باید بدانیم که آیا می‌توانیم نوشته‌هایی چون، خوشه‌های خشم اشتاین‌بک، کمدی السی دانته، باباگوریوی بالزاک، شورش فرشتگان آنا تول فرانس؛ بیینویان ویکتور هوگو، ابله داستایوسکی، ایلیا دوادویسه هومر، و جز اینها را به گیلکی برگردانیم؟ و یا میخواهیم به خرده‌ریزها بپردازیم و برای خود و دیگران دلمشغولی فراهم کنیم؟! برای بازشناسی و بازیابی برش‌های فرهنگی گیلانیان ناگزیر باید بکاری همه سویه و فراگیر دست یازیم مجموعه کاملی از متل‌ها و مثل‌ها و باورها و سنت‌های دیربای گیلانیان را فراهم آوریم. به جغرافیای تاریخی، تاریخ جغرافیایی، باستانشناسی، واژه‌شناسی، دیرین‌شناسی و تاریخ بپردازیم. در اندیشه فرهنگستانی که بتواند کم و بیش از پس این همه نیاز برآید خود را هماننگ کنیم. دست‌کم یک گام از گام‌هایی را که برادران کرمانی برداشته‌اند برداریم و توشه شایسته‌ای برای آیندگان بگذاریم و اگر بجای اینگونه کارهای بنیانی تنها به گیلکی‌نویسی روی آوریم راهی به بیراهه رفته‌ایم که دیپلماتان می‌گویند. می‌خونه دنه مرس نشونه می‌شندره کینانه هشون وشون

در مطبوعات کشور

مستقبل

(شماره ۲۲-آذر ۱۳۷۱)

- گزارش ماه: کیوی، ص ۶-۲۲
- قیمت کیوی سال به سال ارزانش می‌شود: پای صحبت علی ناصح و اسرافیل حیدری، ص ۷-۹
- پدر بی‌پولی بسوزد: پای صحبت آقای نیک نام مدیر عامل شرکت پارس کیوی، ص ۱۰-۱۱
- کیوی با پرتقال تامسون قابل مقایسه نیست: پای صحبت هرمز کریمی، ص ۱۲-۱۳
- کیوی ... سرگرمی مناسبی برای بازنشسته‌ها: پای صحبت آقای علی اکبر عرب تبار، ص ۱۴
- ما باید در بازار بازوهای متعددی داشته باشیم: پای صحبت مهندس رحمانی، ص ۱۵-۱۷
- شرکت دیگری در خدمت کیوی - پای صحبت مهندس نظمی افشار و مدنی، ص ۱۸-۱۹
- فروختم کیلوثی ۱۱۰ تومان و خیالم راحت شد: پای صحبت آقای کیا آرش، ص ۲۰-۲۱
- همصدائی و هماهنگی ... شرط موفقیت کیوی کاران: ص ۲۲
- آلودگی آبهای دریای خزر: سید مسعود منوری، ص ۳۸-۴۲
- در جنت رودبار و اشکور علیا تمام زحمات زندگی به دوش زنان بار شده است گزارشگر - سید شمس‌الدین مدنی، ص ۵۵-۵۶
- می‌توانیم در برنج هم خودکفا شویم؟: مهندس محمدرضا میرحسینی، ص ۶۲
- گل سرخ در ترانه‌های محلی مازندرانی: ص ۶۹

ایران به پیشگاه

(شماره ۹ و ۱۰ - شهریور ۱۳۷۱)

- یادی از گالش‌ها - عشایر کوچنده شمال البرز: مهندس عزیز کیاوند، ص ۱۷
- سینه سرخ - داستان کوتاه: محمد رضا پورجعفری، ص ۲۲

خبر دریا

(شماره ۲۷ - شهریور و مهر ۱۳۷۱)

- راه آبی دریای خزر - بالتیک و دریای سیاه: ابوالفضل آزموده، ص ۶-۷

(شماره ۳۸ - آبان و آذر ۱۳۷۱)

- آلودگی شدید، دریای خزر را تهدید می‌کند: ص ۳۴-۳۵

و یا ادبیا

(شماره ۲ - آبان ۱۳۷۱)

- پهنه دریا، نخستین تجربه در حمل و نقل و بار و مسافر: سفر در آبهای خلیج فارس، دریای عمان و دریای خزر ص ۵-۱۱

صنعت حمل و نقل

(شماره ۱۱۲ - مهر و آبان ۱۳۷۱)

- راهزنی مسلحانه در جاده چالوس، گزارش واقعی: ص ۲۰-۲۲
- طرح‌های گسترش حمل و نقل بار و مسافر در خلیج فارس و دریای خزر، ص ۳۳

دوستان مازندرانی ما

(در آمل، بابل، قائم‌شهر، ساری، بهشهر و ...)

گیله‌وا و صفحات آن متعلق به شماست. با ارسال مطالب کوتاه و متنوع مربوط به زادگاه خود در زمینه‌های فولکلور، ضرب‌مثل‌ها و چیستان‌های محلی، شعر و قصه‌های بومی، اخبار فرهنگی و هنری گیله‌وارا یاری دهید و صفحات آن را پر بارتر و خواندنی‌تر کنید.

فرهنگ و ادب



(شماره ۳۱ - مهر ۱۳۷۱)

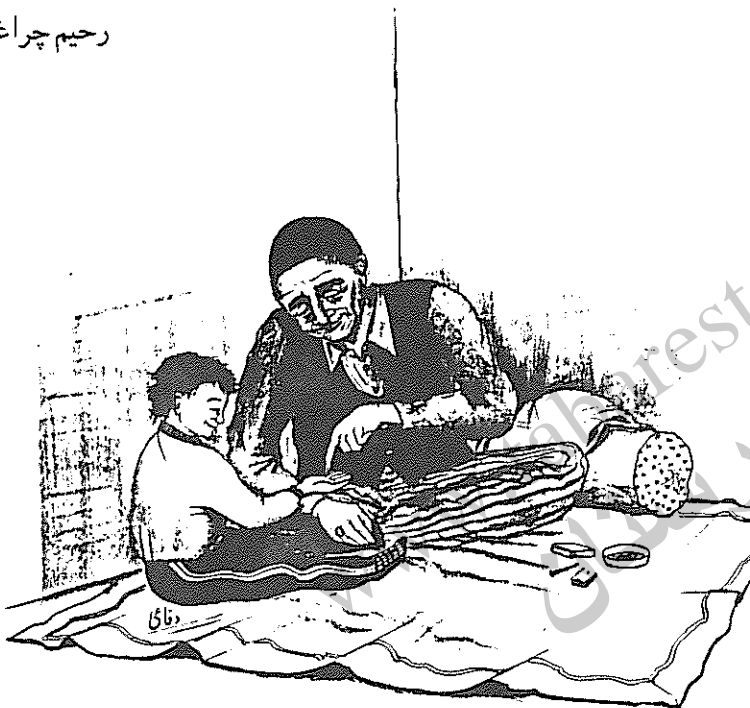
- چهره‌های شعر امروز ایران، ۲ - مهرداد فلاح [شاعر نوپرداز گیلانی]: ص ۱۴۴-۱۴۷

بازیها

دو بازی با سرانگشتان دست

خوانندگان عزیز، دقت فرمایید چنانچه در محل زادگاه یا سکونت خود روایت، شکل و اصطلاحات خاص دیگری دارید که با این بازی تشابه یا اختلاف دارد حتماً برای ما بنویسید.

رحیم چراغی



اشاره

بازی با سرانگشتان دست، ویژه خردسالان

است.

این بازیها، با کمک یک همبازی بزرگسال (در هر شرایطی سستی که باشد) انجام میگیرد. انجام این بازیها در هر شرایطی و در هر جایی میسر و ممکن است.

بازیهای مربوط به سرانگشتان دست، از بازیهای جذاب، سرگرم کننده و مناسب برای خردسالان در دورههای گذشته بوده است.

انگشت کوچک به انگشت شصت، در کفو دست او خم نموده و روی هر انگشت نام قراردادی آن را به زبان می آورند:

آن کچلهی

آن ور کچلهی

آن میان دراز

آن خودا شناس (یا: دوشاب

خور)

آنم سیج کوش

۱

آن کچلهی

انگشتان دست کودکی را یکی-یکی، از

نیمها در این شعر برای اینکه بیدار بودن خروس و در خواب نبودن را نشان دهد اصطلاح «دیمهادا» را بکار می برد و این اصطلاح موقعی بکار برده می شود که انسان برای رسیدن به مقصود هر آنچه در دست دارد به کنار می زند و سراسیمه می شتابد.

در مصرع دوم ذهن خواننده را متوجه می کند که این سراسیمه بودن بی علت نبوده چرا که «روجا ایار بوی» می توان گفت که نیمها بعد از امیر پازواری و رضا خراتی «مجدداً شعر طبری را احیاء کرد به نحوی که هم اکنون نیز سرودن اشعار با گویش محلی از اعتبار ویژه ای در کانونهای ادبی مازندران برخوردار است»^{۱۰} «گرامی بداریم یاد نیمها را و ارج بگذاریم یادگارهای عزیزش را، زیرا او یکی از ارجمندترین و بزرگترین نمایندگان هنر و پاسدار شرف و حیثیات انسانی و خدمتگزار ملت ما بود»^{۱۱}

دنی اگر هزار آدم دارن

جان امیرت جورم کم دارن»^{۱۲}

دنی اگر هزار آدم داشته باشد
نمثل توومن امیرجان کم دارد

پانویسها

- ۱- مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج تهران ۱۳۷۰ ص ۶۵۸
- ۲- از صبا تا نیمایحیی آرین پور تهران ۱۳۵۷ ص ۴۶۶ و ۴۶۷
- ۳- یادنامه نیمایوشیج مقاله آل احمد ص ۲۰۸
- ۴- مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج ص ۶۲۴
- ۵- مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج ص ۹۵
- ۶- مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج ص ۶۳۴
- ۷- مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج ص ۷۰۷
- ۸- مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج ص ۶۱۲
- ۹- مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج ۸۳۵
- ۱۰- ادبستان شماره بیست و پنجم ص ۸۱ مقاله قوام الدین بینایی-نور
- ۱۱- یادمان نیمایوشیج مقاله مهدی اخوان ثالث ص ۱۹۷ و ۱۹۶
- ۱۲- مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج ص ۷۷۳

گیلهوا

محل فروش در تهران

کتابخانه طهوری - نشر سپهر

انتشارات توس

(روبروی دانشگاه تهران)

این کچولی
این بغلی کچولی
این بلند وسطی
این خدانشناس (یا: دوشاب خورنده)
این هم شپش کشنده^۱

کوت - کوتیه آی مورغانه کونه

همبازی بزرگسال، ضمن ترسیم دایره‌ای فرضی با سرانگشت سبابه در کف دست کودک، می‌گوید:

کوت - کوتیه آی مورغانه کونه

ترجمه:

خانم مرغه! اینجا تخم می‌گذارد.
آنگاه، انگشتان دست کودک را یکی-یکی از انگشت کوچک به انگشت شصت، با سرانگشتان شصت و سبابه خود لمس نموده و روی هر انگشت جمله مورد نظر را ادا می‌کند:

کچله‌ی اوسا نه
ور کچله‌ی جو کونه
مییان دراز پوستا کونه
دوشاب خور گرمالت - نمک
ز نه
سبج کوش خوره، هنه واسی
بهاله!

ترجمه:

کچولی برش می‌دارد
بغلی کچولی تخم را می‌پزد
بلند وسطی پوست می‌کند
دوشاب خورنده لفل و نمک می‌زند
شپش کشنده می‌خورد، برای همین
چاقالوست!

۱- معادل فارسی این بازی گیلانی به نقل از کتاب بازی‌های محمود کیانوش چین است:

این کچول کچوله
این مادر کچوله
این پدر کچوله
این قبا بلندو
این شپش کشنده

شاید به اعتقاد پاره‌ای از عزیزان نویسنده و فرهنگی، جایگاه بخش بانگ لغات بدلیل تخصصی بودن آن در مجله‌ای فرهنگی-هنری مانند گیله‌وا نباشد، اما در دوره‌ای که واژه‌های کهن و اصیل گیلکی-یعنی سرمایه‌های مادی و بنیادی این زبان- با درگذشت معمرین در شهرها و روستاها به گور سپرده می‌شوند، دیگر درنگ کردن و به تعویق انداختن ثبت و ضبط آنها جایز نیست.

گیله‌وا امیدوار است در آینده نه چندان دور در ادامه این روند به تشکیل انجمنی با بهره‌جویی از نیروهای جوان، مسئول و عاشق از میان خوانندگان خود توفیق یابد تا این کار را بصورت گسترده‌تر و سریعتر دنبال کند. شاید تا آن روز از رهگذر «بانگ لغات گیلکی» بتوان از مرگ صدها و شاید هزاران واژه جلوگیری کرد.

اما اساس کار گیله‌وا، بکارت واژگان و موجود نبودن واژه‌های بانگ لغات در فرهنگ‌های منتشره یعنی فرهنگ گیلکی ستوده، مرعشی و سرتیب‌پور است. (فرهنگ

پابنده به دلیل ویژگی خاص خود- فارسی به گیلکی- و مشکل عمده واژه‌یابی سریع در آن در این رده قرار نگرفته است.) این اصل البته در شماره گذشته بدلیل مشکلات عدیده چاپ و انتشار دقیقاً رعایت نشد و تعدادی واژه تکراری بدان راه یافت.

از خوانندگانی که تمایل به همکاری با بخش بانگ لغات را دارند خواسته می‌شود واژه‌های گردآوری کرده خود را (هر تعداد که باشد) با ذکر منطقه گردآوری آنها، خوش خط و خوانا با رعایت اعراب‌گذاری یا آوا نوشت لاتین به نشانی گیله‌وا ارسال نمایند. واژه‌های رسیده توسط همکاران این بخش، بررسی شده و واژه‌های چاپ نشده در فرهنگ‌ها، به ترتیب دریافت آنها و به نام گردآورندگانشان به چاپ خواهد رسید.

* * *

واژه‌های بانگ لغات این شماره گیله‌وا از روستاهای اطراف کوچصفهان (برکاده- پشکه- خشت‌مسجد - علی‌نوده- کالمرز و لاله‌دشت) جمع‌آوری شده و به چاپ می‌رسد.

بانگ لغات گیلکی

چینک (فابدان) = کتری
چرجاب، چرجاب = غارت، تاراج، چپاول
جولمن، جولمند = دست و پا چلفتی، ابله
چیری، چیرچیری = جوجه
خاجکا کودن = در آوردن پوست سبز گردو
خوه‌پره، خوه‌پره = خرناسی
خیک (حی) = خوک
دوخار = آخور
دهان سری = صبحانه
رسایت = توانایی مالی، استطاعت
زنش = تابش تند و شدید خورشید
سرانی = یاری، پشتیبانی
سرچنگ = سیلی محکم، کشیده، چک
سمندانه = اسپند
سپیبانی، سپیبانی = عصبانیت تا حد جنون، خشمگین
شنت (رخشن) = شکاک، ادای ناجور
فشگاله = تفاهه
فوتور = بغور، بدشکل
کلاکوت، کلاکوتیه = نشستگاهی در جلوی اطاقهای سنتی
گلکته = سکندری
گوب = بلندترین نقطه، ستیخ
گوزمه = برجستگی عمدی در قسمتی از بدن، مثلاً در
بقیه در صفحه ۵۰

اوبر (ولتر) = گذار، گذرگاه و کناره قابل استفاده
رودخانه
اورد، اورود = کناره از خرابی وضع برنج در شالیزار
ایتنکی = معیوب، ناقص، ناقص الخلقه
بوکوک = تخم‌خاق
بیز = بی‌میلی، بی‌اشتهایی، بی‌زاری (در مصرف غذا)
- نفرت، انزجار
بهال = چاق، فربه
پش = شاخه ترو نازک و باریک برای تنبیه
کودکان، تزکه
بات = نصف دانه باقلا
بات‌کودن، پاتا‌کودن = پوست دانه باقلا را در آوردن
یاچک = اردنگی، نیبا
بی‌یاچه = جاری، نسبت زنان دو برادر با یکدیگر
تانی = زمین پست و باتلاقی
تلس (ایبله، پیل) = تاول
توری‌به = نامردی، نامردمی
تولوش = نازا، سترون، عقیم (در مورد گاو ماده خصوصاً)
تفیل = جوانه
جال = لانه
جوکو، جوکوچوکو (کرکری) = تحریک
چی‌جای، چی‌چی‌نک، چی‌شلک = گنجشک

تازه قانون



تازه قانون

(۱)

جمعیاً بیده بو شو کوه جور . و شیکه نیشته اولی شاگردان حاضر ابوسیدی .
بازون خود پاناما واکوده اوشانا درس بره ، دگفته : خوشحال اوشانیکه در
روح نصیریدی چونکه پادشاهی آسمان اوشانی شینه . خوشحال اوشانیکه باقم
نزه کیدی چونکه اوشان تسلی خوئیدی یافتن . خوشحال اوشانیکه هرگز کیدی
حکمه اوشان ولایت زمین خوئیدی بوستن . خوشحال اوشانیکه انصافه گشته
دشنه ایدی حکمه اوشان سیر خوئیدی بوستن . خوشحال اوشانیکه رحم
کونیدی حکمه اوشانا رحم خواه بوستن . خوشحال اوشانیکه پاک دلیدی چونکه
اوشان خدا ما خوئیدی دن . خوشحال اوشانیکه باهم سازش کونیدی چونکه
اوشانا خدا پیران خوئیدی دوخادون . خوشحال اوشانیکه انصافه بخت
کشیدی چونکه پادشاهی آسمان اوشانی نشین به . خوشحال سید اکر شمارا بخش مید
د چهارب سندی و اسی هر حرف بدی دروغی شمارا زند خوش سیدی و
خیلی ذوق بوئیدی چونکه شیمه مرد در آسمان صلوه چونکه بهر جور بفرمانش از شما یا
ادیت کونیدی . شما کاف و نیایدی اما اگر کاف صواب بهر ابونا چی امرا

«تازه قانون» برشی از انجیل است که به زبان گیلکی نوشته شده و در انگلستان به طبع رسیده است. بر روی جلد آن آرم SGM نقش بسته که مخفف Scriptur, Gift, Mission می باشد. میسیون مذهبی کتاب مقدس مجری کار ترجمه بخشهایی از انجیل به زبانهای زنده سر تا سر جهان بوده است.

محتوی «تازه قانون» خطبه معروف به خطبه روی کوه است. انتخاب این خطبه از سوی مقتدرترین دولت زمان و ترجمه آن به زبانهای زنده دنیا بویژه در کشورهای عقب مانده و توسعه نیافته از نظر تبلیغات سیاسی و دینی منظور خاصی را در پی داشت، چه نصایح حضرت عیسی مسیح در این خطبه مشحون از روح تسلیم پذیری است.

بنا به اظهار یکی از دوستان مطلع ترجمه «تازه قانون» را احتمالاً باید خانمی «لارودی» نام انجام داده باشد. متأسفانه سال چاپ کتاب در هیچ جای آن مشخص نشده. شادروان ابراهیم فخرانی در زیرنویس صفحه اول کتاب خود «گزیده ادبیات گیلکی» اشاره ای به این کتاب کرده و سال چاپ آن را مربوط به دوره مشروطیت میداند. بنظر نگارنده سال چاپ کتاب جدیدتر است و به احتمالی بعد از جنگ جهانی دوم که پای آمریکاییان به ایران باز شده باید باشد. این کتابچه در شماره ۳۰ رونامه گیلکی زبان «دامون» (سال اول، ۱۵ اسفند ۱۳۵۹، صفحه ۷) مفصلاً معرفی شده است.

در اینجا بی آن که به اصل منظور و هدف کتاب بپردازیم به کتابت و زبان آن استناد می جوئیم و بخشهایی از آن را بعنوان نمونه نقل می کنیم.

گیلهوا از خوانندگان خود انتظار دارد هر گونه اطلاعاتی مزید بر آن چه گفته شد دارند به اطلاع ما برسانند.

عارفان گیلی و دیلمی

جمال الدین گیلی

عین الزمان جمال الدین گیلی را از خلیفگان شیخ نجم الدین کبری (۵۴۰ - ۶۱۸) شمرده اند. اوعارف دانشمندی ازین خطه بوده است. درباره اش گفته اند که: «در اوایل که عزیمت صحبت حضرت شیخ کرد به کتب خانه درآمد و از لطایف علوم عقلی و نقلی مجموعی انتخاب کرد که در سفر تونس وی باشد. چون نزدیک خوارزم رسید شیخی در خواب دید که شیخ باوی گفت که ای گیلیک پشته بینداز و بیا! چون بیدار شد اندیشه کرد که پشته چیست من از دنیا هیچ ندارم و اندیشه جمع آن نیز ندارم، شب دوم همین خواب دید و شب سوم نیز، از شیخ پرسید که شیخا پشته چیست؟ گفت آن مجموعی که جمع کرده یی، چون بیدار شد آن را در جیخون انداخت. چون به حضرت شیخ رسید گفت اگر آن مجموع نمی انداختی ترا هیچ فایده نمی بود. پس وی را در بر خرقة پوشانیده در اربعین نشانند و بعد از اتمام اربعین عین الزمان لقب داد.»

علاء الدین محمد خوارزمشاه (م ۶۱۷) به عین الزمان جمال الدین گیلی ارادت می ورزید. چنانکه خارق عادتی هم درباره درمان علاء الدین محمد به وی نسبت داده اند.

عین الزمان جمال الدین گیلی در قزوین می زیست و به ارشاد مردمان می پرداخت. سال مرگش ۶۵۱ هجری نوشته آمده است.

چگونگی تهیه شماره های گذشته

گیلهوا

با انتشار هر شماره تازه، گیلخوا عده جدیدی خواننده پیدا می کند که به داشتن شماره های قبلی اظهار تمایل می کنند. هم اکنون تعداد زیادی از خوانندگان سراسر کشور بویژه تهران، غرب و جنوب ایران از طریق نامه خواستار تهیه شماره های ۱ و ۲ و چگونگی پرداخت وجه آن شده اند. برای دریافت شماره های قبلی کفایت معادل مبلغ ۵۰۰ ریال تمبر باطل نشده در ازای هر شماره، به نشانی گیلخوا پست شود. شماره های مورد نظر بلافاصله برایشان ارسال خواهد شد.

(۲) شاهکا کون ده بکار خوزه طر اسکند فاده به نام مردم او نال قدر نرسند. شماروشنای دنا شدی نامبر که کوه حور ساخته لوت سینه نشا او نال کما کون. صرا عاروشنا نو کوشند تا او نال او دواره خبر نرسند بلکه نا طاقه سر بر بند تا نام او ک سینه خانه درون اب شدی روشنای برو. شها هم با تو و ا پا لید شیمه روشنای مرد ما و ا تا به ناشیمه کاران خواب بندند و شیمه پر آله در آسمان با آفرین بند.

از زمان نبرد کتاب نورات و تهر حال کون اون بوسه حضرت طلسمی خال کونند ما مومنه تا نوره با صخران کتا با باطل کنگم نامومنه تا باطل کنگم اما با مومنه تا تا ما کنگم. الان شمارا گفتندرم تا آسمان زمین از زمان شمس تا از زمان ایا تا از زمان ما تا لفظ از نورات هر که از زمان خوابه شون تا همه انجام بگیره. هر کی تا از آن کوشی حکما ناسکته و مرد ما تا تو ما دیده در مادشاهی آسمان از شیمه کوه کهر حساب به اما هر کس عمل کونه و ما دیده در مادشاهی آسمان بزرگ خوابه رستن. حومه آلاک شمارا گفتندرم تا شیمه الفصاف از شیمه مرزبانان و فرسیان تا تو به هر که مادشاهی آسمانه میان خوابدی شون.

حضرت طلسمی در سان راجع غضب بشنا و سبیدی که اولیا بلفییدی آدم نو کشته و دهر کس آدم کشته او نال و

(۳) کشتن اما من چهارم هر کس خوباره امرا بخوی دعوا بگیره او نال تلافی و چه و هر کس خوباره انول که سر او آتش جهنمه بس هر وقت تی شکتا خدا در جابری و او یا تو را خاطر با به که تی برار تبه کون حتی دره تی شکتا هو مانه و اول شونی براره امرا شتی کون با زون بیای تی شکتا فاون. تی مدعی امرا حالا کلانتری نو شوا شتی کون مبادا ترا با سمان دست فاده و پاسبان ترا بره کلانتری و تا و چه زمین میان با زون تا و کور شیم فاندی از او یا برون نخوانی آتون.

بوشو، نان به دس باور!

موجومًا پاره کودن، برار تی رہ کی نان نی بہ۔
 بیلہ امرًا چالکا کندن، برار، روخان نی بہ۔
 فاکلاشتہ ہیندوانہ، کی برار، تیبیان نی بہ۔
 چاریدہ لوتکاران، برار، اون کی دہ کشتی ران نی بہ۔
 جغلہ رخشنا گیفتن، کی برار، اوخان نی بہ۔
 نلہ امرًا کمری خر، کی برار، جوان نی بہ۔
 شیمی مملکتہ مین ہہ جوری دابہ، برارہ؟!
 بوشو، نان بہ دس باور، خرزہ آبہ، برارہ۔

* * *

ا سیبا شباً بیدین، چقد خرابہ، برارہ۔
 خانخا گاز خالاً واکودہ، خوابہ خوابہ، برارہ۔
 آفتابہ خواباً دینہ، در پیچ و تابہ، برارہ۔
 صُب ویریزی، دینی، تی بج ہمہ آبہ، برارہ۔
 چئونہ پیشا وارو، چورہ سپیابہ، برارہ۔
 کرہ لوف کی ترس نارہ، اون ہاچی گابہ، برارہ۔
 شیمی مملکتہ مین، ہہ جوری دابہ، برارہ؟!
 بوشو، نان بہ دس باور، خرزہ آبہ، برارہ۔

* * *

چوموشہ دورسوفتہ، پاره، کی برار، ماز نخایہ۔
 شلہ یابو، کورہ قاطر، کی برار، ناز نخایہ۔
 عینکہ سل کی برار کشتی و بارکاز نخایہ۔
 سرتی شین بی جیر بامو، اون کی دہ دوراز نخایہ۔
 آب بامو پوردا ببرد، ان کی دہ وازواز نخایہ۔
 پیران باز برار، کورہ قوقو پرواز نخایہ۔
 شیمی مملکتہ مین ہہ جوری دابہ، برارہ؟!
 بوشونان بہ دس باور، خرزہ آبہ، برارہ۔

من چلنگر، تی برار، ویری برار، صدا بدن۔
 ویری، خانخایا دوخان، ہارا بکش، ندا بدن۔
 بوگو: مشتی جان! ویری، تی بجانا تو لا بدن۔
 دہ وسہ خواب، ویری، رضا بدن، رضا بدن۔
 جہ تی راسرپا کاکون، تمشانہ، اورا بدن۔
 تمبلی دیمہ بنہ، مشتی بییا تو وا بدن۔
 شیمی مملکتہ مین، ہہ جوری دابہ، برارہ؟!
 بوشو، نان بہ دس باور، خرزہ آبہ، برارہ۔

* * *

کریم مولاوردیخانی رشت ۱۳۷۱/۶/۲۷

عینکہ سل = سل عینک = استخر عینک،

تفرجگاہی نزدیک رشت

بارکاز = نوعی کشتی

دوراز = تعمیر ناودانہای دور سقف خانہ

پورد = پل

کورہ قوقو = جند

لوتکاران = قایقران

رخشنا گیفتن = تقلید گرفتن

اوخان = پڑواک

نل = نمل

دور سوفتہ = پاره و مدرس

ماز = واکس

خانخا = زن صاحبخانہ

چئون = دامنه ایوان خانہ روستائی

کرہ لوف = نوعی مار بزرگ اما بی آزار

تمش = خار

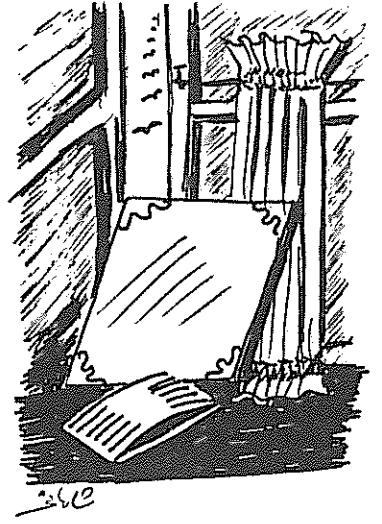
چالکا = چالہ

فاکلاشتہ = پاک کردہ

بد جورہ روز گارہ

ایجوری خود خوری زا کتون، امره تورا کتونه
چاروقه پاره بشودیم، هدام هچی جوون جئون
آمه سر کی زانو سر خن بومثونه، ای میونه؟
بچاسه جئون آمه، چطو بشوم ای بور تونه
تا ایطو اخما چیکی، دریا می شینی بیستونه
خیلی سال تونه بهار، ختو پانا آمه ختونه
دانی گه خیلی زمت، ای زیندیگی زومو ستونه
دوس دانم ای شتور شتور هوار شتونه، هی گیل تونه
کجه را هرگی نگر دئیم، می سرخه زوبتونه

مین مینی نه، غم دنیا - ختو دیله مین دو کتونه
هچی هی بودو بودو، چی چی دانیم؟ پرچه آغوز
روز گاری بوو، گیجگیلم ت خنده ناپنه
هدی تی دسه می دس، سر مایی جی یخ کادرم
پس بزن تی سیامو، بدام آفتو فوتو
تترج دچین تی خنده می دیله دسکه سر
فدی او آتیش فولوقه چشم تونه می کشپاره
دورابوم تی ورجه جی، بونم آزاغریه کرک
شعر جی فتاشترم تیف بور تونه، تو بومو جی



لنگرود - محمد دریالی لنگرودی

نصاب گیلکی (لاهیجی)

مین مینی = کم کم - اندک اندک
متن = میان
اموره = مارا
تورا کتونه = دیوانه می کند
هچی = بهوده
چی چی = چه چیز
پوچه آغوز = گردوی بی مغز
گیجگیلم = غفلتک هم
نابنه = نمی آورد
خن = می باید
بومثونه = باشد
هدی = بده
بچاسه = بخزده
فوتو = بتابد
اخما چیکی = اخم کرده
بیستونه = طوفان است
توج = پشت سر هم
دسک = دو نوده موازی باریک بالای ایوان روستائی
که هنگام برداشت محصول را (خربزه - هندوانه -
کدو و ...) روی آن می چینند
آتیش فولوق = تکه آتش
کنپاره = دامن
تی ووجه جی = از کنار تو
ازا = انگار
کوک = مرغ خانگی
شور شور وارشوننه = شرشر باران ها را
فتاشترم = می تراشم
تیف بور تونه = خار بیشه ها را
توبومو جی = تو گردش بکنی - تو بگردی
هرگزی = هرگز
نگردنیم = نمی گردانم

خیلی شیرینه گونم تسی به دونم اهل دلی
ران = چکره، سینه = چوچاکه، ایسه تلخی تلی
باز = واشک، چی چی نک = گنجشک، اردک هم بیلی
نام زنبور است سفتال و ایسه گردن گولی
صندلی = استوله، پیر = کفتاله، خیش = ول ولی
ریسمان = لافنده، نخ = قاطمه، ریزه میزه = فنکلی
خوج = گلابی، توج = به، آلوچه = سبزه خالی
پیچ پیچی = آرام آرامه، اشاره = لال لالی
استراق سمع = کن پانه، شکایت = چوقولی
نام ذرت هم مکایچ، زرد آلسو = اشتالی
یکه خوردن هم واترسه، لنگ لنگان = شل شلی
لولهین = لی لین گوله، آب دهان باشد فلی
بچه = زا که، لاکو = دختر، رفتگر هم آشغالی
پهلون هم قلمچماقه خیلی، بالا = تین گلی
خاله خانم = خال جنی، بیگارگی = ول ماتلی
سینه او باشد شنا و قلقلک هم گیچ گالی
ده خروس خونه بو شو تی جاسه بک کی یا علی

شهره لاهیجون قشنگه، گویش اهل نی شهر
لب = مچه، بینی = ونسی، صورت = دمه
جوجه = چری، ماکیان = کرکه، خروس = تله
خاویار = اشپوله، ناشتانی = قله ناره، کته ایسه بله
آب کش ایسه سما بالین و انبر = ماشه هاون = هفنگ
گریه = ونکه، زالتراق = ترسه، کشیفی هم چپل
شش = ففه، پرگو = لبه، گردو = آغوز، بدگو = دله
خوس خوسک و همه گونن لانه فکه
مار = میلوم، مورچه = پیتاره، مارمولک هم چوچار
نام از گیل هم کونوسه، چرخ ریسک هم تی تل
گریه = پچه، شال = شغال، لاک پشته = اولاکو
خوردکت = لوس و فضوله، آلدتج = کم حوصله
کک = سپول، ماشین = اتول، جنگی = قوقول
چوب دستی هم کولاکت، پاره پاره = شندره
بوسه = موج موجی، مفت مجانی = هچی، تنبل = پیه
سرد باشد وچاسه، بی نمک = سس، مخمک هم سرخچه
(زاهدی) شو نیمه و ابو خیلی دانی حوصله

محمد علی زاهدی



کو کورا کور

جه در چه پوشت
فاندرم بیرونا
رچ به رچ خانانا۔
کس کسه پوشت دوخوفته نا۔
همه تان سنگی دیوار، آهینی در
سورنیج بزه سیمکاسر
گا گلف، او دور شران
چوبی در چه، آجور چینه
سوفال سر

* * *

جه در چه پوشت

ایشتاوم

خوروسانه اوخانا

اشانه۔ دوخان واخانا

سوفال سر خانه جا، سو کوله خانه:

کو کورا کور

اؤوجا ده سیمکاسر خانانه جا

ماشینی خوروس:

قوقولی قوقو

قوقولی قوقو

* * *

در چه پوشت

کس ایسا بیشتاوه می

ایشتاوانا؟

رشت۔ مهر ۷۱

م.ب. جکتاجی



کو کوری کو

کو کوری کو

آ میان کی شال بزه؟

می سو کوله!

دو دانه

کو کوری کو امره

می توفنگا دپر کانه

جه خابه ناز!

تهران۔ سید علی میرنازل (منصور)

کو کوری کو = قوقولی قو، آواز خروس
سو کوله = خروس جوان
دپر کانه = بیدار کرد

تاسیانه

شب کی ماه

وار گانه خولوشانا

ابرا نه چشی پرانا،

دتابانه

کو گانه گالی پوش خانانه

چینی سرانا

* * *

شب کی ماه

ستارانا گاره دگانه

اشانا خوسانه،

تاسیانه،

تاسیانه باغ کتام

راه وراشی

وایباجه تی پامته نا

مسعود خمایی۔ کلن آلمان



سوفال سر = سفال پوش

در چه = پنجره

اوخان = پژواک، انعکاس صدا

فاندرم = می نگریم

سو کوله = خروس جوان

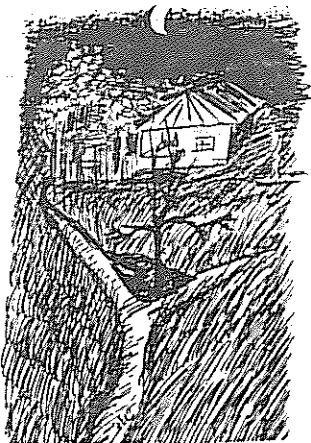
رچ به رچ = ردیف به ردیف

کو کورا کور = قوقولی قوقو

سیمکاسر = حلب پوش

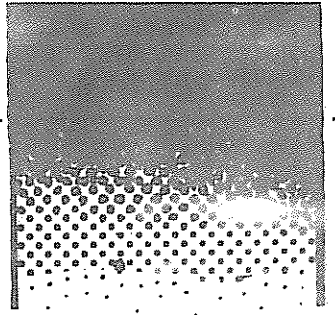
الوجاده = جواب می دهد

دور شران = دور دست ها



جواد شجاعی فرد

وشنا = گرسنه
تشنا = تشنه



نقلستان

نقل گـه نقلستان
سیاسک بوشو در آستان

عده‌ای از عزیزان خواننده ظاهراً گیلانی که قاعدتاً باید از دانشجویان رشته‌های زبان‌شناسی باشند، گیله‌وا را مورد تأیید قرار داده خواستار آن شدند که برخی از متون گیله‌وا را که به گویش‌های مختلف گیلکی نوشته می‌شود یا به فارسی ترجمه کرده یا به گیلکی مرکزی و معیار یعنی رشتی که بیشتر با آن آشنایی دارند برگردانیم تا در تطبیق واژگان، بافت دستوری و شناخت اصوات مورد بررسی بهتر و دقیق‌تر پژوهش‌های آنان قرار گیرد.

از طرفی تعداد فراوانتری از خوانندگان گیلانی گیله‌وا که به لهجه‌های چندگانه این سرزمین تکلم می‌کنند خواسته‌اند در مورد متون گویشی گیله‌وا (مازندرانی، بیه‌پیش، بیه‌پس، گالشی، تالشی، رتاتی) آن را حداقل به یک گویش دیگر (بویژه گویش مرکزی) که رایج‌تر و عمومی‌تر است نیز برگردانیم تا بصورت تطبیق و تطابق با لهجه خود یا لهجه آشنا با آن، با مفاهیم کلام یکدیگر سریعتر آشنا شوند.

اجابت کردن خواسته همه عزیزان آرزوی ماست اما همه خواسته‌ها را هم نمی‌شود بجا آورد. هر دو گروه عزیزان انتظاری دارند که اگر چه بجاست و شایسته انجام، اما اعمال آن برایمان محال است. تنها به جهت آن که هم به دسته اول یعنی دانشجویان و پژوهندگان مسایل زبان‌شناسی کمکی کرده باشیم و هم دسته دوم یعنی متکلمان لهجه‌های مختلف گیلان زمین را که بصورت یک یا دو در میان در جغرافیای این مرز و بوم زندگی می‌کنند ارضا کرده باشیم، گاهگاهی - هزار چند شماره - یک متن کوچک را با گویش مرکزی (رشت) مقایسه می‌کنیم تا هر دو یا سه گروه با شکل افعال و صرف آنها آشنا شوند و از این رهگذر به تفهیم متقابل سریعتر دست یابند. قصه «نقلستان» این شماره را که آقای محب‌الله پرچمی به گیلکی بیه‌پیش شنیده و نوشته‌اند و از جالوس فرستاده‌اند بعنوان فتح باب در ذیل به لهجه رشتی نیز برگردانده‌ام تا مردم شرق و غرب گیلان و مازندران به مدد آشنایی هر یک از این دو، با یکدیگر بیشتر و سریعتر ارتباط ادبی برقرار کنند.

سوته برارون

محب‌الله پرچمی

سه تا براران

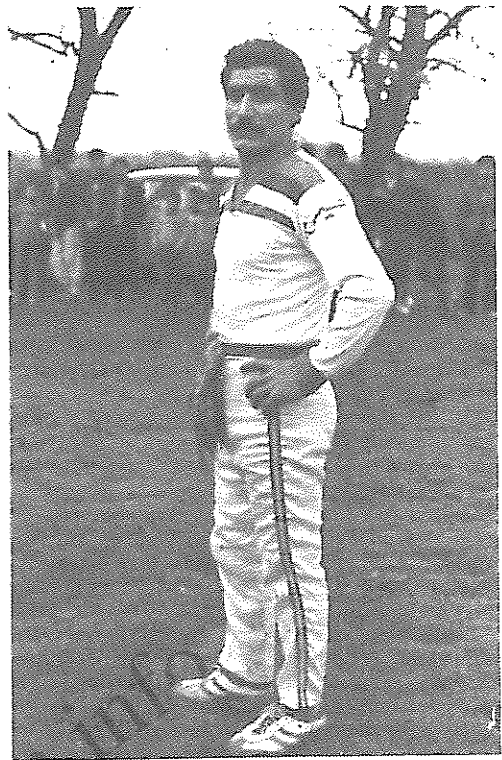
معادل قصه به لهجه رشتی

سه تا برار بید، دو تا کور بو ایته چوم نداشتی. سه تا توفنگ داشتیدی، دو تا بشکسته‌بو، ایتا دومه نداشتی. او براره چوم ندار، توفنگه دومه ندارا بدسا گیفته بوشو دامون شکاره آهو. سه تا آهو بیده، دو تا بمرده بید، ایتا جان نداشتی. او براره چوم ندار با او توفنگه دومه ندار، بزّه آهویه جان ندارا بو کوشت و کول بیگیفته بوشو ایجا بیده سه تا خانه نها، دو تا دکلاسته بو ایتا سر نداشتی. بوشو خانه میان بیده سه تا دیگک نها، دو تا بشکسته بو ایتا سرپوش نداشتی. او براره چوم ندار با توفنگه دومه ندار، آهویه جان ندارا، دیگک سرپوش نداره میان بیخته. سه تا براران بخوردیدی. اشانا تشنه بو بو. به راهی بوشو بیدی بیده بیدی سه تا چشمه نها، دو تا خوشکابو ایتا نم نداشتی. او چوشمه سر انقد آب بو خوردیدی کی شکم بتر کسته اما لب خیر نداشتی.

سوته برار بون، دوته کور بو یته چوم نداشت. سوته توفنگک دشتن، دوته بشکسه بو یته دومه نداشت. او براره چوم ندار، توفنگه دومه ندارا دسه گیته بوشو دامون شکاره آهو. سوته آهو بده، دوته بم، بون یته چون نداشت.

او براره چوم نداشت، با او توفنگه دومه ندار، بزّه آهویه چون ندارا بکوشت و کول بگیت بشو یه جا بده سوته خونه نئی، دوته فرسوسه یته سر نداشت. بشو آخونه مئن بده سوته دیگک نئی، دوته بشکسه بو یته سرپوش نداشت. او براره چوم نداشت با توفنگه دومه ندار، آهویه چون نداشت، دیگک سرپوش نداره مئن بیوته. سوته برری بخوردن ایشونه تشنه بیو. به راهی بوشون بدن سوته چوشمه نئی دوته خوشکسه بو یته نم نداشت. او چوشمه سر انقد او بخوردن که شو کوم بتر کست اما لب خیر نداشت.

«پهلوان قربانعلی امینی» معروف به «پهلوان حاجی قربان» او توکی خودش گه لافنبازی یا، دژنه امرایاد بیگفته. اون گیلانه ویشتره شهرانه میان بازی بو کوده داره. تهران و قزوین و مازندرانه میان نی لافند بزه. پهلوان امینی ساله ۱۳۴۸ کوشتی گیله مردی یا شروع بو کوده یوتا چن ساله پیش ایتا جه خورم پهلوانانه کوشتی گیله مردی به حساب آمویی. پهلوان امینی چن تا چمه بازی، لافنبازی دابه دستوره میان علاوا کوده داره. چن تا پهلوان پرورش بدا کی الان خوشایه اسم و رسم داریدی. ۲۵ سال جه او سالی کی پهلوان امینی اول دفا بوشو لافنده سر، دواره ایتا جه گیله وادوستان پهلوان امینی امرا بو گویشتاو بو کوده کی هسه خانیدی. پهلوانه گبانا هونه لهجه امره بینویشتیم.



پهلوان قربانعلی امینی

بو گو بیشتا و

پهلوان حاجی قربان

مره

گه یاد گیفتن دو بوم، نی روز گه پهلوان گلزادی روفجایه خشکبجار ایسابو دعوت بو گودم باردم خانه گه امی صارامییان می لافنبازی یه بیده. اونه خوش بو مو بو گو گفته حتماً تی کاره میان موفق بیبا. ببادوست نی اونه امرا بو.

□ گیلهوا: ببادوست بو گو گفتی، راستی کو

یالانچیانه امرا کار بو کوده داری؟

□ پهلوان امینی: از اول می برار ایسمال امینی می امرا کار بو کوده، بازین ببادوست گه خیلی معروفه. الانم ببادوستانه امرا کار کونمه. نی وار «بابا ببادوست» اوستاده یالانچینه امرا، نی وار «ولی ببادوست» امرا، بعضی وختانم «ذکریا ببادوست» امرا. انم بگم او وختانه رشت نی نفر ایسابو تراب نام گه خیلی خنده آوردی.

□ گیلهوا: گیلانه خورم پهلوانان کوشانیدی؟

□ پهلوان امینی: پهلوان گلزادی بو اول از همه، الان لنگروده انزلی محله میان سلمانی دوکان داره، آقای مقدم فومنه شین، نی نفر غلامرضا ایسه چوبره شینه، پرویز خودش فخرآباد و ایتا پیرمرد لاهیجانه سقل دیه داکه

بازین محلاته دیگر امره دعوت بو گوده. یک سال اکارا ایدامه بدامی. اوسال پانیز چهارم آبان بوشومی رضوانشیر بازی بو گودیم خانمه عزت ملوکی بو کی امره دعوت بو کوده بو. جه اویه کی بسومومی ساله دیگر دکفتمه به کوشتی گیله مردی.

شبان دوکانانه سر «شوب نماش» آوردیدی، «گول پرهی بازی» آوردیدی. سازنچی بو نقره چی، صوب لافنبازی ره ساز نقره زه بید شب اون گه ساز زهی، آکاردئون زهی، اون گه نقره زهی، دمبک. شب «شوب نماش» بو، دوتا مرد خوشانا زناکانه ماسان چا گودید وینا گودید رخص گودن. او وختا تیلویزیون نابو، اما تیلویزیون گه بو مو او جور تماشا نه دور هم بسر بو مو.

□ گیلهوا: یعنی خایی بیگی هیکسه ورجا لافنبازی یاد نیگفتی؟ تره تره پهلوان بویی؟

□ پهلوان امینی: خودم تمرین بو گودم هاتو من درآوردی مره بو بوستم لافنباز. او پهلوانه گه بیده مه یاد بیگفتن اسداله گلزادی بو. لافنبازی یا

□ گیلهوا: چوتو بو بو لافن باز بویی؟ چوتوئی لافنبازی یا شروع بو کودی پهلوان؟

□ پهلوان امینی: او وختانه گه کوچه زای بیم امی دهاتان لافنبازی زیاد اردید. لافنبازی مره خنلی خوش آمویی. ساله ۱۳۴۶، ۱۶ ساله بوم گه نی وار بوشوم کوجصفهانه بازار، نی جور لافند گه مالانه دوده ده، ۱۴-۱۵ متر بیهم بیردم ایتا باغه میان وینا گودم مره تمرین گودن. می برار می یالانچی بو. دوتا امی همسراملان یا اییچه کوچتر امودی امره چوب پوبا راستا گودیدی. هاتو امره تمرین بو گودیم، ۲-۳ هفته پس، بوشومی لافند بو تووستیمی اییچه ی جه او لافند قورص تر، ۲-۳ هفته اونه امرا تمرین بو گودیم. بعضی یان امودی او باغه سر امی ورجا تامشا. ایتا «پهلوان باقر» ی بو، بو گو گفته بیه دوکانانه سر بازی بو کون. بوشو سازه نقره چی بارده. بو گو فتم حله اوندرچی قوی نسیم، کامل نو بوستم. بو گو گفته عیب ناره. های کم کم دوکانانه سر امره لافن بازی گودیم. وعده یه چار پنج هفته، امره جه چی فرویه حسن رود کاغد بو مو. بوشومی اویه لافند بزه می،

عنوانه نماش، خوشانه پا قته دوستیدی و آجور
سخته کاران کودید.

□ گیله‌وا: یالانچی چی نقشی داره پهلوان؟

■ پهلوان امینی: یالانچی نیه لافنبازی گودن
نشانمه. لافنبازه چشم، یالانچی به. مزه به لافنباز
یالانچی به. تا یالانچی نیه لافنبازه بازی مزه
نوکنه. بازی نچسبه، هیکه ندره اونه امرا گب
بزهنه. یالانچی بشه، سازنچی بشه، لافنبازی
لافنبازه ویشر چسبه. قبلن سازه نقاره بردیم،
الان نواره امرا بازی کونیمی.... لافنبازی پهلوانه
بچسب، موردومه نی چسبه.

□ گیله‌وا: جفرزگیلان، ده هی جا لافنبازی

ناره؟

■ پهلوان امینی: مازندرانم داره اما من اونه
لافنبازانه شناسم. آذربایجانم بوشتووستم داره گه
اوشانم نشانسه.

□ گیله‌وا: هیکه لافنبازی یاد بدا داری؟

■ پهلوان امینی: خودم چار - پن نفرای یاد
بدامه، ایتا «سیروس وظیفه‌شناس» باروکوسرا
شینه، ایتا «جعفر مبرهن» اکبر آباده
بارکوسراشینه... اوشان گه می ور یاد بیگفته ده
الان جه من بخره ده... می دوتا پسرانم یاد
بدامه.

□ گیله‌وا: کوشتی گیلهمردی یا چوتو شوروع

بوکودی؟

■ پهلوان امینی: می سَند پالوان صفره‌شانا
فانریسه، آقای موسی‌زاده شانا امرا، آقای پهلوان



■ پهلوان امینی: اوشانه گه پهلوان گلزادی
گودی من بیده بوم اونه ورجا یاد بیگفتیم. چن تا
امی زمان علاوا بوسته. او زمان گه اما یاد
بیگفتیم، چرخ‌سواری نوبو یا الان گه صدلی
سر امی پایا وارگانیمی نوبو. ایتا - دوتا خودم
علاوا گودم مثلن دوتا لافند دودم به اصلی لافند،
دوتا پارچه دودم می پاگردنه. می پاگردنا
قوفله‌بند کونم اول مره اویزانا کونم گه محکم
ایسه، اوشنه‌ترم ایتا هالوجین دودم می گردنه نهم
هالوجینه دورون. ایتا موجوما نه‌ده می سینه سر،
ایتا صدلی موجوما دورون، اویتا پهلوان نیشینه
صدلی‌سر! قدیمه پهلوانان گوسفند بردید
دوشاخ‌سر یا لافنده سر نیشیدی گوسفندا سر
زه‌دی، تل بردیدی ایتا سنخ کباب زه‌دی به

انباره شین مشته علی نام. هنده بخایم بگم
«تراب» ایسه گه کیسومه پهلوانه.

□ گیله‌وا: آمدت کوشیرانه میان لافنبازی
بوکوده داری؟

■ پهلوان امینی: تهران، شاه زمات مبرشیر
کرج و کن بوشوم، مازندران بوشوم، محمودآباد
و مثل قو یو... شهرانه بگردیمی ویشره دهاتانه
گیلان بوشومه. قزوین عبدالآباد بوشومه. اویه
لافنبازی هیذره نیده بید. او زمات پهلوانان
خوشانه تنه چب و راست دوعا درگادیدی.
موردوم بوگوفته ده نا ان چشم‌بندی به. منام
دوعایه واگودم، دوعایه پنج تن بو. اوشانه نیشان
بدام بوگوفتم ادوعا، پنج تن و چشم نظره شینه
جه او روز به بعد ده دوعایه بنامه کنار، ده اصلن
دوعا دونکونمه.

□ گیله‌وا: تهران و قزوین شویی بازی گیلکی

گبه مره بازی کودید یا فارسی؟

■ پهلوان امینی: هر جا بیشیم زبانه گیلکی
امرا بازی کونیم چون اکار گیلکی بره. ابازی
میان واگوتن: ره‌ی، سیما... اجورگان.

□ گیله‌وا: بازیان او را ادمان فامستید؟

■ پهلوان امینی: بعضی‌یان از جریانه بازی
ایچه فامستید هر کسام گیلکی بدانسته بی اوشنه
ره گوفتی.

□ گیله‌وا: لافنبازی ریزه‌کاری یانا چوتو یاد

بیگفتی؟





بابا بابا دوست

رمضان قمر سنگری دسه بوجورا گیتہ. منام هو تو لبواسہ دامادی مرہ بوشومہ لافندہ سر ایٹا نماش بدامہ بو مومہ بیجیر.

□ گیلہوا: تی زاکانہ عروسی رہ چی؟ دوس داری لافنبازی باری؟

■ پهلوان امینی: حتمن. می ناچه انه. پهلوان ارم لافنبازی رہ اما موردمہ خوشحالی وسی ایٹا نماش من شم لافندہ سر.

□ گیلہوا: تربیت بدنی هیڈرہ شمارا کومک کونہ؟

■ پهلوان امینی: ۳-۴ سالہ جہ انقلاب بوگوڈشتہ پس کومک بوگودہ. بیلیطی باب بو بو. قدیم کوشتی و لافنبازی اتو بیلیطی نوبو. تربیت بدنی تومونی دوزار لافنبازی سر فاگیرہ الباقی لافنباز و اونہ کومکانہ شینہ. کوشتی یم تومونی سہ قران فاگیرہ. گیلانہ بارندگی زیادہ، لافنبازی لافندہ درازی، ۴۵ مترہ. پیلہ جا خایہ، ہنہوسی واحتمن آفتاب بہہ تا صحرا میان آدم بتانہ لافند بزہ.

□ گیلہوا: تربیت بدنی شمارا ہیچ حقوق فادہ؟

■ پهلوان امینی: نا حقوق فاندہ؟

□ گیلہوا: شیمی لافندا چی؟

■ پهلوان امینی: نا لافند و آ جور چیزانم تربیت بدنی فاندہ. ئی نفر ایسا کنف گورابہ رودبنہ نزدیکی، بہ نامہ علی ایمانی. ۵-۶ روز وابنسہ ۴ تا شاگردہ مرہ لافندا بتاوہ. ۳۵ ہزار

خٹلی قوی بو، ارا امویی «چک» زہی ایگادی، ہاتو پا امرا چک زہی ایگادی، من اونہ زمین بزم. پهلوان مختار وارستہ یم بیگادم. آقایی بو بنامہ ماندالی گولہ رودباری بو مو بو کاسیہ ضیا محل (ویشکا). او زمان شومی لافنبازی ۱۰ روز ۱۲ روز خانہ وانگردستیمی، محل بہ محل ۲۰ روز ۲۴ روزام بوشومہ. ئی روز بوشومہ خانہ بجار-مجارہ سر بزئم بوگوٹہدہ ایٹا نامہ آئی ناہایا. می مار بوگوٹہ کاسیہ ضیا محل کوشتی باورده دہ. اول ورزا جنگ دادی بعدن کوشتی. بوشومہ اویا بوگوٹہدہ ایٹا پهلوان ایسایا ماندالی گولہ رودبارہ شینا، ہر روز ۳-۴ تا یا ایگانہ یا تو اونہ امرا نیگیرا. اتفاقن با ہم کوشتی بیگفتیم اونہ بیگادم.

□ گیلہوا: کوشتی سر ہیڈرہ برم فاگیفتہ داری؟

■ پهلوان امینی: خیلی. ایٹا سال ۱۸ تا برم فیگفتیم. دہ تر بوگوم آہین پورودو خشکوبو ویشکابو گیلہوا بو امیلدان و سیواوش و نشرو کول و رضوانشہر و حسن آبادہ اصلانی... برم فیگفتہ دارم. آہین پورد، فرودگاہ پوشت دورانہ میان ایٹا گردن بندہ اللہ دوبوگہ الانم می زن یادگاری دارہ.

□ گیلہوا: حتمن جہ لافنبازی یوکوشتی خیلی خاطرہ داری، ایٹا تی او دورانہ جوانی خاطراتہ بوگو؟

■ پهلوان امینی: می عروسی رہ، کوشتی بدام، لافنبازی یم لافنباز باردم. پهلوان اسداللہ گلزادی یا باردم گہ اونہ یالانچی بابا ببادوست بو. اول لافنبازی بو بو بعدن کوشتی. کوشتی یم پهلوان قمر بو موبو. پهلوان محرمی بو قومہ شین اونم بو موبو. پهلوان موسی زادہ یم بو موبو. پهلوان ہیبت خانیاپور گہ پاچہ قد بریو کوشتی بہ باشگاہی گودی و گیلانہ میان خیلی معروف بو بو موبو. موسی زادہ بو خانیاپور کوشتی بوگودہدہ. موسی زادہ، خانیاپورہ بزہ از زمین تودا ایوانہ سر. او زمان خانہ گیلی بو، ۲۱ سالہ پیشہ گبہ. قمر با مختار وارستہ کوشتی بیگیتہ بو. وارستہ دس کوشتی سر ضربہ بوخوردہ بو.

شجاع شانا امرا شومی مجلس. من اوشانہ تونگولہ بوم. گاہی وختان اوشانہ ئی نفر رو اردی آقایان گوفتید اول تونگولا بیگانا بعدن. اگر من بوخوردی بیم واسی پهلوانہ قدیمی کوشتی بیگفتیمی.

□ گیلہوا: کوشتی گیلہمردی پیلہ پهلوانان کوشان بید؟

■ پهلوان امینی: آقای حیدر مازندرانی بو. پهلوان شجاع موسوی بو. پهلوان صفر رشتی (کمالی) بو. اشان نامی بود. امی دورہ، پهلوان قمر بو. پهلوان قویدل بو. ایٹا پهلوان بو بہ نامہ ذکر یا باغچہ بنہ بہ خشکیبجارہ شین...

□ گیلہوا: کو پهلوانانہ فند ترا یاد درہ؟

■ پهلوان امینی: پهلوان صفر زہی، خٹلی «بزن» بو. پهلوان شجاع موسوی باسواد بو، مؤدبانہ کوشتی گودی. مختار وارستہ پهلوانی بو گہ «دوگو» زہی خٹلی پهلوانانہ ایگادی حتی پهلوان حیدر مازندرانی یا دوگو امرا ایگادی. خو ایٹا دسہ نایی اونہ بازو سر ایٹا دسہ اونہ گردنہ سر، دوسکول زہی، اون بہ کون نیشتی. شاپور خماسی ئی جور مقامی داشتی. من «بیگیر» بوم، می کوشتی چب بو، اونقد نزمہی، او تو بزن نوبوم. بہ آئی خو چومہ پیلہ-پیلہ بزہی حریف خودسہ عقیہ تودایی مرہ، لنگہ گیفتیمی اویتا لنگہ زیمیی، انه دوتا دسہ اردیمی بیجیر. می فند ویشتر چب بو. چون لافنباز بوم پهلوانہ لافنباز نواستی موردمہ دیلہ بدرد بارہ.

□ گیلہوا: او زمان کی کوشتی گیفتی کو پهلوانانہ یاد داری بزہی؟

■ پهلوان امینی: من و پهلوان قمر اصلن با ہم کوشتی نوگودیم. من جہ اون پیلہ تر بوم مرہ احترام بنا می امرا کوشتی نوگودہ. پهلوان اسکندری یم می امرا کوشتی نوگودہ.

پهلوان قویدلہ سہ دفا بیگادم. او زمان رسم آن بو گہ کسی سہ دفا ئی نفرہ بیگادی بی ایٹا چوبہ کوچیک «ژگر» ویگیتیدی شکینہدی، گوفتیدی دہ ژگر بشکینہ می یا ہمدیگرہ امرا کوشتی نداری مییا. ئی نفر دہ «ماہی» بو کی

نفته واسيه دكفته بيم درده سر
 خو سرده شاخا امه تك فاكشه
 مغري وره يواش يواش صافا كود
 ورف همه تا گردنه سر نيسته بو
 جاختراده دغن خو پيچ و تابه
 تا ايتا سنگا بيدابه واز كوده
 جلوه به آفتاب و به مهتاب دايي
 خداراخاني كوده آفتابه ره
 هرچي كي تر بو، جي كمر بشكسه
 بهارا ده دس بكشي بهتره
 نه جنگلي بمانسه نه داري
 بدا خو دورا فورانه كولكاپس

طبيعته جان دگاده سرده تب
 آدم چيه! گاميش كرا پر كسه
 برادرانه فادابون دس به دس
 خوشانه عكسه بيدابون ورفه سر
 ماه خو عكسا بيدابو ورفه رو
 ماه نانسپته كه خودش چه مانه!
 خو گرد و پانه صورته قشنگا
 بهتر بيده خو رويه نازينا
 يعني بيدن، طرف چقدر جوانا!
 همش مرا بداشته يي ابره پوست
 شب كه بامو، ابره درون بخفتم
 على الخصوص دمادمه بهارا
 تي وعده يو تي دنگ و فنگا بيدام
 مراق گيره تي چركينه چان پسا
 دكفتاييم بدسته تو تركه!
 انا پلا ده جونخسيم ابره پوست

طاهر گوراب - ۷۱/۹/۱۸

فشكسه = شكسته، خم شده
 كشكره = زاغ
 كولكاپس = نوعي پرنده بزرگتر از گنجشك
 مراق گيره = بدت مي آيد
 انا پلا = بعد از اين، منبعد

ا هفته كه ورف وارسيه سر بسر
 هنمهنم بو ده زمستان بشه
 اي شب هوا خو اخمه توشكا واكود
 جي ورفه دس پوشيتا جينويشته بو
 يخ بزابو دغن درونه آبه
 يادش بخير آب امه ره ناز كوده
 راه كي شويي هي خورا تاب تاب دايي
 پنجه يه يخ جان نابو آبه ره
 تيريزي دارانه كمر فشكسيه
 پيغامه دا بلبله ره كشكره
 تو طاقته ماتم و غرصا ناري
 سكوت بو كون غرصه نخور تي جا بس

سرما ايته كوله بزا نيصفه شب
 آدمه پوست جي سرمايي تركسيه
 ستارگان بچسبسه كس به كس
 ماه و ستاره دوتايي سرسر
 گومان كنم كه اولين دفعه بو
 ان همه گفتميد فالاني ماه مانه
 ورفه درون ديي خو آب و رنگا
 يواش يواش نزديكه بو زمينا
 كج كچه ره فاندريس آسمانا
 آخر مره تي پنخمه كاران بكوشت
 روز كه افتاب ببو جخفتم
 پوچه كودي مه عمر و روزگارا
 چوم واكودم ديلخوشي رنگا نيدام
 من و زمين تا فاندريم كس كسا
 روز و شب و من و ستاره همه
 دوره واگردسه واوسته ته موشت

هنم هنم بو = نزديك بود
 مغري وره = نزديك غروب
 پوشيتا = خارو خاشاك جارو و امثال آن
 دغن = جوي، رود كوچك
 خداراخاني = خدا خدا

تومون و افاديم تا لافندا بتاوه. جفرز اون هيكس ا
 لافندا تاوستن ننتانه. اوزمان گه اما ۳۵ هزار
 شروع بوگوده بيم، ا لافند ۱۵۰ تومون بو، هو
 و ختم ۱۵۰ تومون فادان موشكل بو.

□ گيلهوا: جي اينتظاري تربيت بدني جا داري؟
 ■ پهلوان اميني: تربيت بدني وا وسيله بنه،
 لافن بازانه ره باشگاه چاكونه. هر هفته سه روز
 اشانه تمرين بده. تمرين جوانانه ورزيده كونه،
 اشانه نجات دهه جه كاره بد. لافنبازي روز به روز
 بخترا يه. تا نه حتما مره استانانه ديگر اوسه كونه.
 □ گيلهوا: الان جفرز لافنبازي جي كار كوني؟
 ■ پهلوان اميني: كشاورزي كونمه. نيم جريب
 بيچار دارمه.

□ گيلهوا: هه ايچه بچار تي ايشكيله موشكيل
 كونه؟

■ پهلوان اميني: ته ده خاب، كاره ديگر
 كونمه. ديگرانه كاركونم. نوغان كونم. سالي دو
 جمعه نوغان كونم. ديگرانه برنج بيني شم.
 كله ورزايم دودم. ايمرو بوشوم لافنده سر، جه
 عروسي بوموم بچاره ديما زنن درم يا كله ورزا
 جيگا چاگودن درم... ياوري شم. ايتا همساده،
 ريفشق خانه سازي داره مثلن چوب خايه بيره
 كارخانه، اونه ره ياوري شمه، هم محلي گري وسي.
 □ گيلهوا: ياموسي جا هيچي نخايي بيگي؟

■ پهلوان اميني: او زما ت هر جا گوفتيد
 ياموسي ايسايا، جمعيت ايضافه تر بويي. موردوم
 ويستر شوؤويد. مره ياده من حيله كوشتي ميبان
 دنكفته بوم اون كوشتي ميبان ايسابو. ياموسي
 زبانه خو بي داره. كلامه خو بي داره. تماشاچينه
 امرا مهربانه. پهلوانانه خوب تبليغ كونه.

□ گيلهوا: ده چي گب داري بزني تا گيلهوا
 چاب بوكونه و مردم بخانيد؟

■ پهلوان اميني: پهلوان وا مردديه. موردوما
 دوس بداره. موردوم اونا دوس بداريد. خلاف
 نوكونه محكم بيه، خو نفسه بو كوشه. موردوما جه
 خو بالاتر بدارنه، همه يا خو خانواده بدارنه، خوره
 جه موردومه خانواده بدارنه.

□ گيلهوا: پهلوان خسته نيبي، خداقوت
 ■ پهلوان اميني: زنده بيبي، خوداحافظ



آهنگهای محلی شمال ایران

هی یار

برگرفته از کتاب "ترانه‌های روستایی ایران" گردآورنده و تنظیم‌کننده رویک گریگوریان از نشریات انجمن پرورش افکار جوانان ارمنه که به برادران ایرانی هدیه شده است. (این کتاب در ۳۸ صفحه قطع رحلی کوچک چاپ شده و بر روییم دارای ۱۲ ترانه محلی ایرانی است که نت‌نویسی شده. متن ترانه‌ها دارای آوانوشت است. نت ترانه‌ها از آشوت میناسیان می‌باشد. هی یار هی یار ترانه آغازین این کتاب است.

درده دیل

خیلی می‌دیل خاستی کی موقعه مدرسه معلمه جی اجازه فاگیرم، کلاسه جه بایم بیرون و مردومه کار و زندگیا وختی کی اما درس خاندن دریم بیدینم. راستش جه درس بیزار نوبوم اما تی مره دوروغ نیم مدرسه می‌دیل چسب نوبو.

پولدارانه زاکان پیشاهنگک بوستید یا شیروخورشید. اوشانه لباسان دوجوربید. اتقد اوشانه لباس تمیز بو کی امره حسودی بوستی. وختی ایتا جشن بوستی امره گوفتید: اوشانی کی نه پیشاهنگیدی نه شیروخورشید، بی‌شید بخانه. اما گولی بغضه مره، چشم گرداب دکفته دئیم کی ناظم چوتو پیشاهنگانه مره با مهربانی گبزنه، خنده کونه! امره سادا بوگو خیال گودیم کی آقا ناظم خنده بلد نیه، آرام نتانه گب بزنه.

اوشانا رژه بردید، بعضی وختان دوخترانه مدرسه میان برنامه اجرا گودید. اگه آواز بو اوشانه‌شین بو، اگه موسیقی بو اوشانه‌شین بو، اگه تاتر بو اوشان ایساید. خلاصه اگه خوشی بو همه اوشانه‌شین بید.

اما واستی بوشویم بخانه و خانه ره از محله‌س لوله کشی آب بیرده‌بیم. آخر امی مار خیال گودی کی ده اونا جوشانشن نخایه. بعده‌ظهران کی بوستی محله زناکان ایتا خانه دروازه ویجه جمابوستید و لوله کشی آبه ره شورا دائید. هر وخت کی شوئیم محله‌س آب باورم، ای طرفه می اوسمه‌ازا همه چغه آب بوستی. سره‌همسر نشناختیم، هم‌سلامه مره بازی کون نوبوم. خلاصه او درازه زمستانانه یخ و یخندانان، نفت‌فاگیری داشتیم و تابستانانه‌هل‌هله گرمایا، بازارمچی.

امره افسوس خوردید کی اتقد کار کونیم. همش دوعا گودید کی ایلاهی زای‌جان سفیدبخت بیبی. اما خیال کونی تومامه عالم خاستی که همیشه نان سواره بیه اما پیاده. هنوزم کی‌هنوزه دووستاندریمی نتانیم به نان رسین. تو چچی گی؟ یعنی امه بخت اویرا بوست؟ امه طالع آسمان دینه؟ امه روزی ادونیا میان‌هه جان کنش کودنه؟... (ایتا دیلمه بیکار)

هی یار HEY YAR

Allegro moderato $\text{♩} = 96$
con brio

Soprani.
Alti.
Tenori.
Bassi.

Bi mid cār be za nîd â lam be dâ
hiq ki mi rā se ra gif tan ne jâ

Tutti energico

ne yâ ne bar da ne ba mom hey yâr hey yâr ic ra bar
yâ ne bar da ne ba mom hey yâr hey yâr ic ra bar
yâ ne bar da ne ba mom hey yâr hey yâr yâr yâr
yâ ne bar da ne ba mom yâr yâr

dane bamom sa dosi sa vâr terabar dane bamom

dane bamom sa dosi sa vâr terabar dane bamom

dane bamom sadosi sa vâr yâr yâr dane bamom

dane bamom sadosi sa vâr yâr yâr dane bamom.

HEY YAR

Biwid câr bezanid âlam bedane
yâre bardane bamom
hiçki mirâ sera gilten netane
yâre bardane bamom
hey yâr hey yâr tera bardane bamom
sadosi savâr tera bardane bamom.

2

Agar âlam baye hâzer bêcangam
yâre bardane bamom
beidas xancaro idqs tofangam
yâre bardane bamom
hey yâr hey yâr tera bardane bamom
sadosi savâr tera bardane bamom.

3

Dowmanâne bigid koyâ isadi
yâre bardane bamom
mera kuwtenere çere nesudi
yâre bardane bamom
hey yâr hey yâr tera bardane bamom
sadosi savâr tera bardane bamom.

4

Yâre dure netânestem bidinam
yâre bardane bamom
mi gula man hamaw xastem bidinam
yâre bardane bamom
hey yâr hey yâr tera bardane bamom
sadosi savâr tera bardane bamom.

(gilaki)

هی یار هی یار

بیشید جار بزئید عالم بدانه
یار بردنه بامم
هیچی ی را سرا گیتن نتانه
» » »
هی یار هی یار ترا بردنه بامم
صدوسی سوار ترا بردنه بامم

2

اگر عالم بیایه حاضر بچنگم
یار بردنه بامم
بای دس خنجر وای دس تفنگم
» » »
هی یار هی یار ترا بردنه بامم
صدوسی سوار ترا بردنه بامم

3

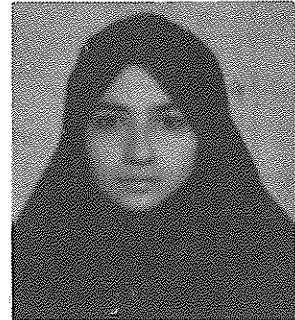
دوشمنانا یکید کیا استادی
یار بردنه بامم
مرا کوشنه ره چره نستادی
» » »
هی یار هی یار ترا بردنه بامم
صدوسی سوار ترا بردنه بامم

4

یار دوره نتانتم بیدینم
یار بردنه بامم
ی گولا من هس خواستم بیدینم
» » »
هی یار هی یار ترا بردنه بامم
صدوسی سوار ترا بردنه بامم.

(گیلکی)

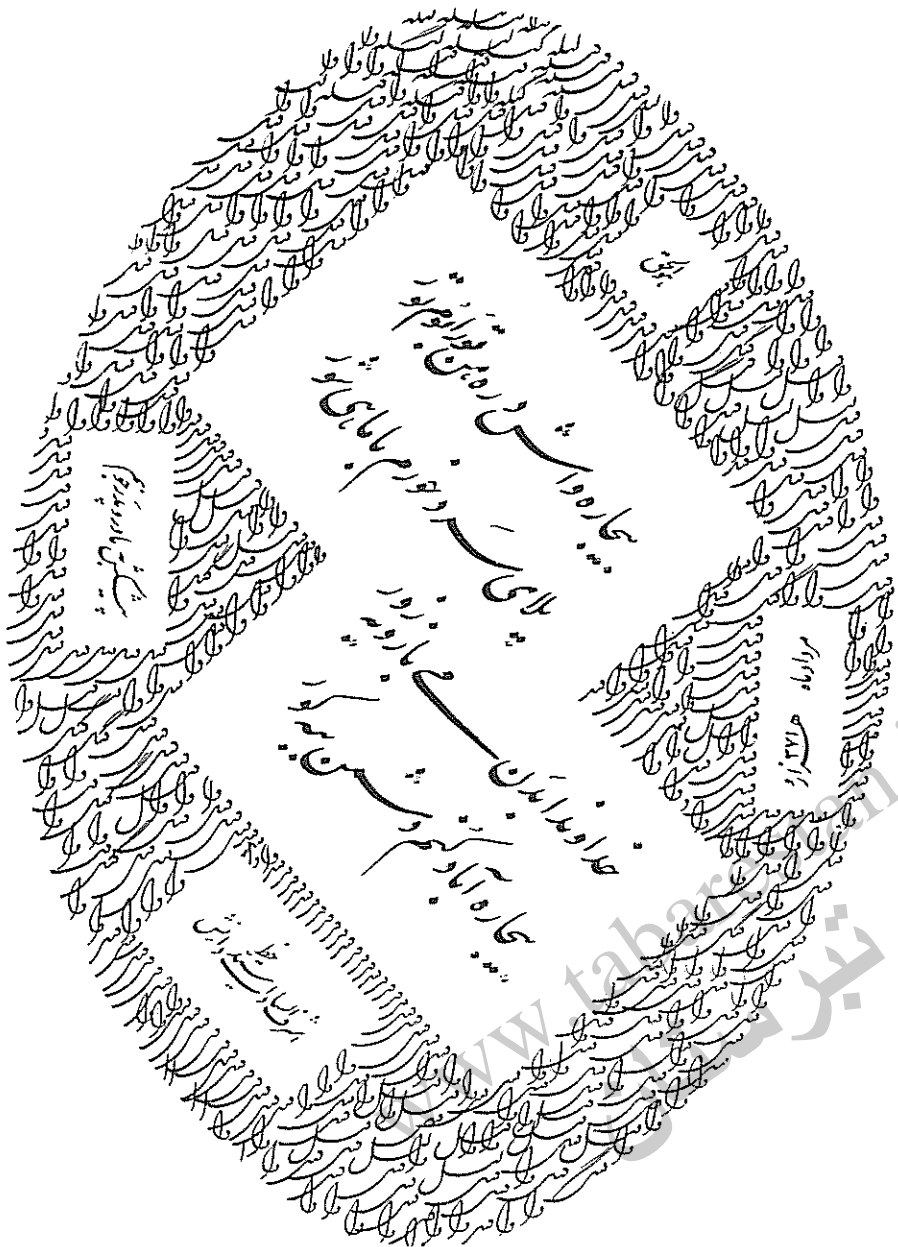
خوشنویسان گیلان



اشرف السادات سید دانش

خانم اشرف السادات سید دانش در سال ۱۳۵۱ خورشیدی در رشت به دنیا آمد. در سال ۱۳۶۷ وارد انجمن خوشنویسان گیلان شد و در سال ۱۳۶۹ موفق به دریافت درجه‌ی عالی از این انجمن گردید و از اساتیدی چون آقایان محمدعلی (امیر) میرزایی رودسری و حبیبزاده بهره‌ها گرفت.

خانم دانش در سال‌های تحصیلی ۶۷-۶۸ و ۶۸-۶۹ پس از احراز مقام اول در رشته‌ی نستعلیق، در سطح استان به مسابقات کشوری راه یافته و در تابستان سالهای ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ در مسابقات فرهنگی و هنری دانش‌آموزان دختر دبیرستانی سراسر کشور به مقام نخست دست یافت.



شمالی‌ها در جنوب

نیامده‌ام.

نگاهی به مدیر مسافرخانه می‌کنم و رویروی می‌نشینم، یک مقدار رنگ و رویش باز می‌شود، می‌گوید: فکر کردم از بیمه آمده‌اید. مگر بیمه نیستی؟ -چرا هستم. راست بگو. -والله بخدا بیمه هستم، همه ما بیمه شده‌ایم. سربازی رفته‌ی؟ -چهارده ماه پیش خدمتم را تمام کردم. چگونه شد آمدی بندرعباس؟ -دامادم که درجه‌دار نیروی دریایی است مرا آورد اینجا. با آنها زندگی می‌کنی؟ -بله. چقدر حقوق می‌گیری؟ -ماه‌ی شش هزار تومان. درآمد دیگری هم داری؟ -چرا بعضی از مسافرها به ما انعام میدهند، چند وقت پیش آقای مدیر هم هزار تومان به من انعام داد. چرا؟ لطافتی را تمیز می‌کردم، یک ساعت گران قیمت آنجا پیدا کردم و آوردم تحویل دادم. آخرین. چند کلاس درس خواندی؟ تا سوم راهنمایی. از اینکه در شهر خودت نیستی چه احساسی داری؟ چهارماه بعد از خدمت املش بودم و مدام با دوستان ول بودم، تا در یک عروسی با یک نفر دعوا

گرفتم و کار به کلانتری کشید، بعد هم دامادم مرا آورد اینجا، الان هم در این مسافرخانه کار می‌کنم و خیال هم ندارم بروم شمال. اینجا بهتر است.

از مهدی و مدیر مسافرخانه تشکر و خداحافظی می‌کنم و راهی بزرگترین هتل شهر میشوم، هتل هما. کاربرد از و مأمور خرید این هتل انزلی‌چی است، آقای حمید صیاد شش سال است که در این هتل کار می‌کند، او را در اطاق خودش ملاقات می‌کنم، با چای از ما پذیرایی می‌کند.

آقای صیاد در این هتل چند نفر شمالی کار می‌کنند؟ فکر می‌کنم با من هشت نفر باشیم. اینجا مېمان شمالی هم دارید؟ بله، بیشتر مسافری هستند که برای گردش می‌آیند، البته به نسبت مسافری دیگر شهرها، شمالی اینجا کمتر می‌آید، خودتان که میدانید، گیلک در بندرعباس زیاد است. اکثر نزد فامیل، دوست و آشنایان خودشان می‌روند. گویا هتل تا کسی هم دارد؟ بله. در اینجا هم شمالی داریم؟ شش نفر تمام وقت و دو نفر هم نیمه وقت، با این حساب باید بگویم گیلک‌ها اینجا را قبضه کرده‌اند. می‌خندد و من هم رفع زحمت می‌کنم.

بانک لغات گیلکی

شکم که بر اثر گذاشتن مقداری پارچه ایجاد می‌شود.

گیل کنا= برهم زدن خاک بوسیله شاخ و دست گاو نر جنگی

لاتوار(ل)=اسراف، هدر، حیف و میل

لام= خرابه‌ای از خارو گیاهان هرز مانند بیشه‌زارهای متروک

میجینه‌مرا=نازا، سترون (برای زنان به کار می‌رود) مینجقه‌ی= کونوله

نرد=بیرنگ

واتورا=فسخ، پس خواندن و برهم زدن معامله

واتاق=باز کردن سد در رودخانه‌های آب بر

ورزمه کودن=دور کردن، جدا کردن از خود

هیشو، هیش، هیشت=آوایی برای راندن مرغان

گیله‌وا و آگهی

برای ماندگاری و افزایش صفحات خود

آگهی می‌پذیرد.

نشانی دفتر: رشت

حاجی آباد - ساختمان گهر
داخل پاساژ - طبقه دوم

گیلکان منتشر کرده است:

پیرگه‌های دستوری
و
فرهنگ واژه‌های گیلکی

جاننیر سرتیپ پور

بسمه تعالی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان

قابل توجه علاقه‌مندان به ایرانگردی و جهانگردی

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مرکز آموزش خدمات جهانگردی

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX حوزه معاونت سیاحتی و زیارتی از

صاحب نظران و متخصصین آموزشهای جهانگردی و هتلداری که در زمینه های

تحقیق، تالیف، تدریس و ارائه مقالات مایل به همکاری میباشند دعوت

می‌نماید سوابق علمی و تجربی خود را به آدرس:

رشت: خیابان سعدی - اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان ارسال دارند.

۱- مشخصات فردی

نام خانوادگی نام شماره شناسنامه

تاریخ تولد

محل سکونت و شماره تلفن:

۲- سوابق علمی و تجربی

رشته تحصیلی محل تحصیل نام دانشگاه

۳- زمینه‌های همکاری مورد تمایل:

اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان

حروفچینی کامپیوتر لیزری گوهی

فارسی - لاتین - عربی

تهران تلفن: ۳۵۰۴۳۹

قابل توجه استادان محترم و دانشجویان گرامی رشته زبان و ادبیات فارسی

مجموعه مقالات، صائب و سبک هندی، یکی از مآخذ معتبر تحقیقی که سالها نایاب و اغلب مورد مراجعه پژوهشگران و علاقه‌مندان درباره احوال و آثار مولانا صائب تبریزی یکی از غزلسرایان نامی ایران بود، این بار کامل تر و حاوی ۳۵ مقاله تحقیقی در ۶۵۰ صفحه که حاصل تتبع و پژوهش صائب شناسان بنام در طول هشتاد سال گذشته است با نام صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، به اهتمام و تألیف (محمد رسول دریاگشت) توسط نشر قطره منتشر شد.

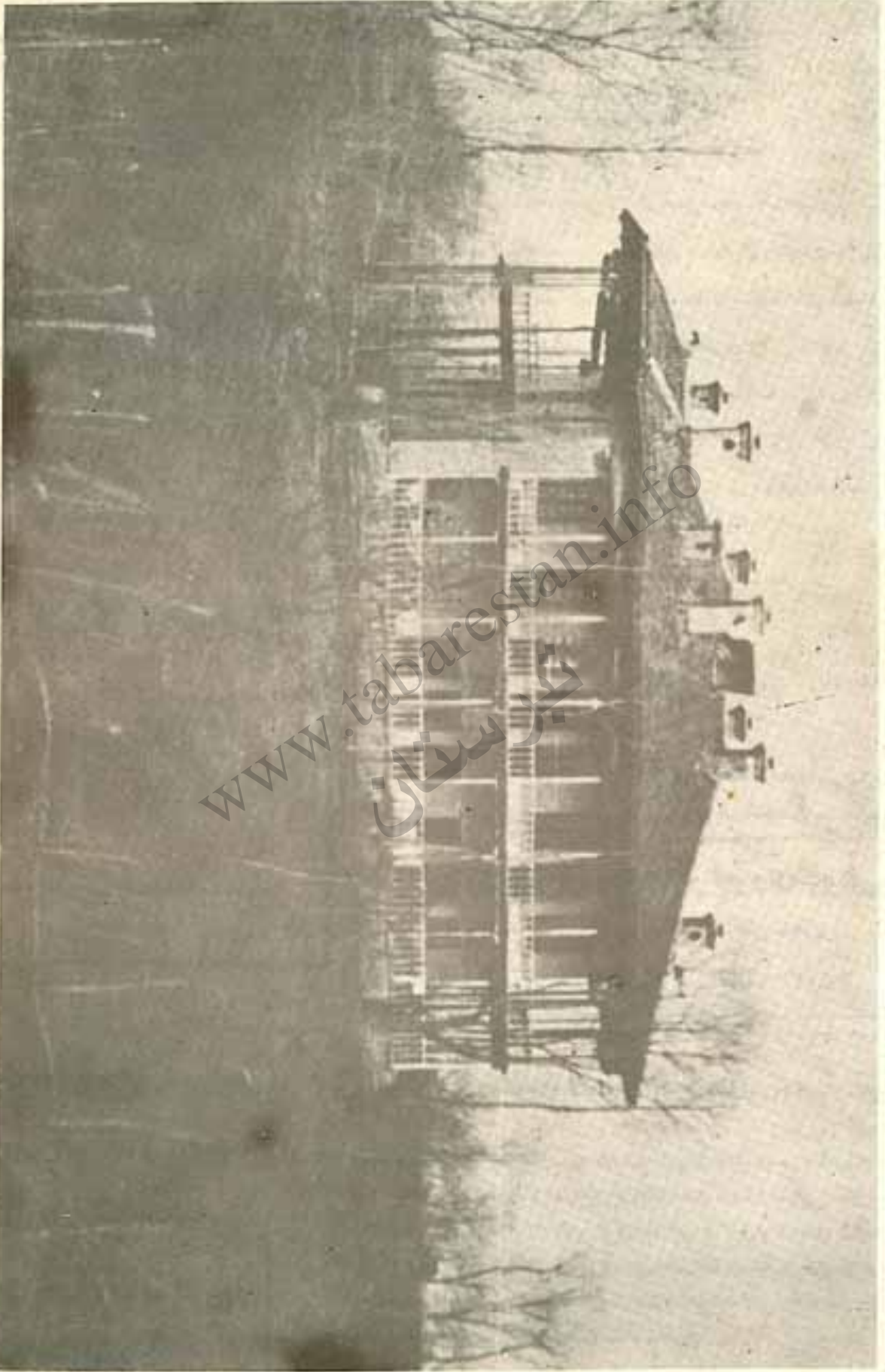
خوانندگان عزیز

شماره‌های ۸ و ۹

(بهمین و اسفند) یک

جاد در پایان سال

منتشر می‌شود



عزت ناصری در پشت (مربوط به دوره ناصرالدین شاه قاجار)